

تاریخ
عربی - پژوهشی

تپه‌ها

۵

آبان ماه ۷۱

سال اول - شماره پنجم - ۴۴ صفحه - ۴۰۰ ریال



گلچین گیلانی

- ▣ نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی
- ▣ از خلقت تا ست
- ▣ مهاجرتهای روستائی در گیلان
- ▣ برگی از کتاب منتشر نشده تاریخ انقلاب جنگل
- ▣ گیلان در شعر امیر پازاواری
- ▣ بازیهای بومی شمال ایران
- ▣ پرداختهای بی بر شناسائی لهجه‌های ایرانی
- ▣ آثار باستانی در دو استان گیلان و زنجان پس از زلزله سال ۱۳۶۹
- ▣ کنزاللغات گیل
- ▣ و...

بخش گیلکی

- ▣ مالا
- ▣ شادروان زیباکناری
- ▣ بانک لغات گیلکی
- ▣ نقلستان (قصه‌های فولکلوریک)
- ▣ شعر گیلکی و...

در این شماره می خوانید:

مطالب فارسی:

- با همکاران مطبوعاتی ما، صفحه ۳ ● نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی (کامیارعابدی)، ص ۶
- از خلقت تا سنت (ظاهر طاهری)، ص ۱۰ ● مهاجرتهای روستائی در گیلان (مهندس سید مسعود منوری)، ص ۱۲ ● تاریخ انقلاب جنگل (برگی از کتاب منتشر نشده محمد علی گیلک)، ص ۱۵ ● گیلان در شعر امیرپازاواری (فریدون نوزاد)، ص ۱۶ ● ناموازمهای جغرافیایی گیلان، زونگا (ابرج شجاعی فرد)، ص ۱۸ ● بازیها، آتش واره (رحیم چراغی)، ص ۱۹ ● گیلان شناسی در خارج از کشور، ص ۳۵ ● پرداختهایی بر شناسائی لهجههای ایرانی (دکتر بهمن صدر نوری)، ص ۳۶ ● مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور، ص ۲۰ ● آثار باستانی در دو استان گیلان و زنجان پس از زلزله سال ۱۳۶۹ (سید محمد تقی میرابوالقاسمی)، ص ۲۶ ● کنزاللغات گیل (سید جعفر مهرداد)، ص ۲۷ ● صحبت از صدا و سیما مرکز گیلان است (شاهین عبدلی)، ص ۲۵ ● پاسخ به انتقادات، ص ۳۰ ● دریا هر قدر خوشکام، هنده تا زانو آبه (عباس حاکی)، ص ۳۱ ● در چه ماهی از سال هستیم؟، ص ۳۲ ● پرندگان دریاور مردم گیلان و دیلمستان، دورنا (محمود پاینده)، ص ۳۳

مطالب گیلکی:

- نهج البلاغه به زبان گیلکی (ترجمه م. پ. جکتاجی)، ص ۱۷ ● (بانک لغات گیلکی)، ص ۳۳ ● مالا (علی زیبا کناری)، ص ۲۱ ● شعر گیلکی (دکتر سید مجتبی روحانی، محمد ولی مظفری، ابراهیم پگاه، محمد جعفر واله، بهمن یوسف زاده، قاسم غلامی) ● نقلستان، سلطان و رعیت، ص ۳۰ ● مورجان، ص ۲۲

برگ تقاضای اشتراك گيلهوا (يكساله)

نام و نام خانوادگی
نشانی دقیق

سن
شغل

کد پستی
تلفن

حق اشتراك داخل کشور ۵۰۰۰ریال - حوزه خلیج فارس و جمهوریهای شوروی سابق ۱۵۰۰۰ریال
اروپا ۱۸۰۰۰ریال - آمریکا و ژاپن ۲۳۰۰۰ - استرالیا ۲۵۰۰۰ریال

فرم بالا یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراك مورد نظر به حساب جاری شماره ۶۰۱۶۰ بانک ملی ایران شعبه مرزنی رشت به نام محمدتقی پورا احمد به نشانی گيلهوا (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان انقلاب،
ساختمان گهر - طبقه دوم

نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

۵

آبان ماه ۷۱

گيلهوا

ماهنامه فرهنگی / هنری

ساحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمدتقی پورا احمد جکتاجی

عکس پشت جلد:

یک مغازه میوه فروشی در رشت
(بر گرفته از سفرنامه سی. کولیورایس)



حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی: موج
چاپ: جاوید (رشت)

تلفن: ۲۲۵۷۹



گيلهوا در حك و اصلاح و تلخیص مطالب
وارده آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر
ماخذ آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به
اجازه کتبی است.

با همکاران مطبوعاتی ما

که در چند هفته گذشته صفحاتی را به این موضوع مهم تخصیص داده است بقیه همکاران عنایتی به این امر نشان نداده‌اند.

این بی‌تفاوتی جدا از این که خود این نشریات را در مقابل خواست عمومی و تاریخی مردم گیلان به زیر سؤال می‌برد و در بررسی تاریخ تحلیلی مطبوعات گیلان از زاویه بوم‌شناسی آن‌ها را نشریاتی خنثی معرفی می‌نماید، بار تعهدات گیله‌وا را بیش از پیش سنگین می‌کند. گیله‌وا نشریه‌ای سوداگر و انتفاعی نیست تا صنفی عمل کند و پرداخت به فرهنگ بومی را جزو تیول و مایملک خود بداند، بلکه مصراً مایل است که این کار به اشتراک و ازسوی تمامی نشریات منطقه انجام گیرد.

عدم توان مالی و بالطبع مشکلات فنی ناشی از آن به گیله‌وا اجازه افزایش صفحات را نمی‌دهد. حجم محدود صفحات با وصول اشعار و مقالات و مطالب فراوانی که می‌رسد به هیچ‌وجه تقارن ندارد. روزی سی‌چهل نامه پستی و دستی به گیله‌وا می‌رسد، اینها نه اخبار روز است نه ورزشی، نه آگهی است نه حوادث، نه جدول است نه سرگرمی، همه عصاره ذهنیت خلاق جوانان ما و تراوشات فکری شاعران، نویسندگان و محققانی است که به نحوی به فرهنگ بومی گیلان عشق می‌ورزند و هرگز خلاقیت آنها مورد توجه و التفات قرار نگرفته است که هیچ، بحساب نیامده است. اگر نیمی از این نامه‌های دریافتی روزانه را بنا به دلایلی کنار بگذاریم نیم دیگر قابل تأمل و بررسی است و مطالب گفتنی و تازه بسیار دارند. گیله‌وا تنها نیمی از این نیمه دوم را می‌تواند برگزیند و به مرور و رعایت نوبت و اولویت موضوع و اقتضای آن با زمان در صفحات معدود خود منعکس کند. نیمی دیگر از گردش کار باز میماند.

این است که به همکاران مطبوعاتی خود در گیلان صمیمانه و مصرانه پیشنهاد می‌کند: در اختیار قراردادن صفحه‌ای از صفحات هر نشریه به این کار امری بسیار الزامی است. هر نشریه بسته به توان و نوع کار خود مستقیماً یا از طریق یکی از دست‌اندرکاران فرهنگ بومی گیلان می‌تواند صفحه یا نیم صفحه‌ای یا حتی ستونی به این امر اختصاص دهد و مطمئن باشد این کار در فروش نشریه نیز بی‌تأثیر نخواهد بود.

همکاران عزیز مطبوعاتی، با گشایش این صفحه یا ستون به استعدادهای شکوفان جوانان گیلانی در عرصه فرهنگ بومی مجال شکفتن دهید. صفحات گیله‌وا را نه در گیله‌وا که در نشریات خود افزایش دهید. گیله‌وا در خدمت شما و فرهنگ بومی این سرزمین دیرینه سال است.

در حال حاضر ۸ نشریه (۶ هفته‌نامه و ۲ ماهنامه) در رشت منتشر می‌شود که به ترتیب قدمت انتشار عبارتند از:

- ۱ - نقش قلم (هفته‌نامه عمومی، به روش دینی، ادبی، اجتماعی) ۲ - کادح (هفته‌نامه عمومی، به روش فرهنگی، اجتماعی)
- ۳ - مجله علمی معماری و شهرسازی (ماهنامه تخصصی و فنی) ۴ - کام (هفته‌نامه ورزشی) ۵ - تحول (هفته‌نامه عمومی به روش علمی، فرهنگی، اجتماعی) ۶ - هاتف (هفته‌نامه عمومی به روش فرهنگی، اجتماعی، آموزشی) ۷ - آوای شمال (هفته‌نامه به روش ورزشی، اجتماعی) و ۸ - گیله‌وا (ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی)

علاوه بر این نشریات که نام برده شد برخی مؤسسات فرهنگی و آموزشی استان نیز دارای ماهنامه‌هایی هستند که پروانه انتشار آن‌ها صادر شده است اما چاپ و توزیع آن‌ها فعلاً معدود و بیشتر داخلی است و هنوز وارد بازار مطبوعات نشده‌اند. از میان نشریات مذکور سه هفته‌نامه کادح، کام و آوای شمال و دو مجله "معماری و شهرسازی" و "گیله‌وا" در خارج از گیلان نیز توزیع می‌شوند.

حضور این تعداد نشریه در گیلان که به روایتی بعد از تهران بیش از هر استان دیگر است خود مبین نوعی وجود شور و شوق فرهنگی و مطبوعاتی در مردم ما است که مسبوق به سابقه‌ای طولانی است. حال این تعداد نشریه از نظر رسالت سیاسی - اجتماعی روز چطور و تا چه حد باید در خدمت مردم باشد مقوله‌ای است جدا و خارج از این مقال. آن چه با همکاران مطبوعاتی خود در این جا مطرح می‌کنیم درباره مسایل فرهنگی گیلان بویژه فرهنگ بومی آن است.

اگر گیله‌وا را بخاطر ویژگی نوع کاری که دنبال می‌کند کنار بگذاریم نشریات دیگر جز موارد عمومی و خبری هیچگونه گرایشی نسبت به مسایل گیلان‌شناسی، فرهنگ بومی و پرداخت به زبان و ادبیات کیلکی نشان نمی‌دهند. گاهی تلاشهای موضعی و کوتاه مدت در بعضی از نشریات بعمل آمد اما خیلی زود به فراموشی سپرده شد. بعنوان مثال هفته‌نامه کادح در سال گذشته صفحه‌ای را به این مورد اختصاص داد اما چند ماه بعد صفحه مزبور تعطیل گردید. مجله معماری و شهرسازی در سال اول انتشار خود سعی داشت در هر شماره مطلبی از مسایل معماری و شهرسازی گیلان منعکس کند اما مدتهای مدیدی است که دیگر از آن دست مطالب خبری نیست. هفته‌نامه آوای شمال در اولین شماره خود بشارت این را داده بود که در هر شماره صفحه‌ای به فرهنگ بومی گیلان اختصاص می‌دهد ولی بعد از آن دیگر پیگیر قضیه نشد. از میان نشریات حاضر جز هفته‌نامه هاتف

انجمن میراث فرهنگی گیلان

اولین جلسه انجمن میراث فرهنگی گیلان روز نهم آبان با حضور مهندس طاهائی استاندار گیلان، مدیران کل و جمعی از صاحب نظران و معتمدین در محل استانداری گیلان تشکیل شد. انجمن میراث فرهنگی طبق تعریف اساسنامه سازمان میراث فرهنگی نهادی ملی- فرهنگی و غیر انتفاعی و وابسته به سازمان میراث فرهنگی کشور است که در مرکز استان تشکیل می‌شود و اعضای آن عبارتند از استاندار (رئیس)- مدیر میراث فرهنگی استان (دبیر)- شهردار مرکز استان- رئیس دانشگاه- دادستان مرکز استان- رئیس شورای اسلامی استان- مدیران کل ارشاد اسلامی، مسکن و شهرسازی، اوقاف و امور خیریه، آموزش و پرورش، صدا و سیما و پنج تن از صاحب نظران و معتمدان. نظر به اینکه خانه قدیمی ورثه مرحوم ابریشمی در رشت بلحاظ ویژگیهای خاص هنری تاریخی برای استقرار دانشکده معماری دانشگاه گیلان مناسب تشخیص داده شد لذا اعضای انجمن پیشنهاد نمودند که دانشگاه گیلان ضرورت تأمین اعتبار لازم جهت تسریع در خرید بنا را به وزیر فرهنگ و آموزش عالی اعلام نماید که این بعنوان نخستین حرکت انجمن به فال نیک گرفته شد.

سوسن تسلیمی در سوئد

در خبرها آمده بود که سوسن تسلیمی هنرمند برجسته گیلانی چندی پیش در گوتنبرگ سوئد نمایشنامه مده آثر اوری پید را با پرداختی جدید بر صحنه تئاتر شهر برده است و خود با مدد ماسک نقشهای آن را به زبان سوئدی ایفا کرده است. ظاهراً استقبال از این نمایش در شهر گوتنبرگ آن چنان زیاد بود که برای اجرای آن در شهرهای دیگر سوئد نیز از وی دعوت به عمل آمده است.



کشتی گیله مردی

مسابقات کشتی گیله مردی که با شرکت پهلوانان گیلان و مازندران از شهریورماه میان پهلوانان این دو استان در سالن تختی رشت برگزار شده بود پایان پذیرفت. سالن مسابقات بخاطر استقبال بی سابقه مردم شهرها و روستاهای اطراف جای سوزن انداختن نبود و موجب شد مسئولان ورزشی استان شرمندگی خود را از فقدان یک سالن ورزشی بزرگ آشکار کنند. همه شب از ساعت ۸ تا ۱۲ شب صدای آشنا و رسای «یاموسی» گوینده مسابقات کشتی گیله مردی که در این راه موی خود را سپید کرده است از بلندگو به گوش می‌رسید.

قرآن به خط میخی!

روزنامه ابرار در صفحه ۵ از شماره ۱۰۹۶ مورخ ۳۱ مرداد ۷۱ خودخبری داشت تحت عنوان «یک نسخه با ارزش قرآن مجید با خط میخی که در لاهیجان به سرقت رفته بود کشف شد»

یک نسخه با ارزش قرآن مجید با خط

میخی که در لاهیجان به سرقت رفته بود کشف شد

نسخه با ارزش قرآن کریم با خط میخی که از منزل زنی در لاهیجان به سرقت رفته بود با هوشیاری و تلاش نیروی انتظامی پاسگاه پیرکوه کشف شد.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از اداره عقیدتی و سیاسی نیروی انتظامی گیلان دوش از سارقین که به قصد سرقت یک جلد کلام الله مجید وارد منزل خاتم سامحمدی در روستای پیرکوه لاهیجان شده بودند توسط مأموران انتظامی شناسایی و دستگیر شدند.

سارقین در بازجویی اعتراف کردند که مدتی است به قصد اقدام به سرقت این قرآن گرانبها که به خط میخی نوشته شده است کرده‌اند.

تحقیقات پیرامون این سرقت که در نوع خود بی‌سابقه است همچنان ادامه دارد.

اگر اشتباه نشود این قرآن باید قرآنی باشد که در دهکده «بنه‌زمین» از توابع پیرکوه موجود بوده و میان اهالی محل و روستائیان اطراف مورد عزت و احترام و تقدیس بوده است. خط این قرآن کوفی است نه میخی! پیرکوه یکی از سه بلوک امارلوی رودبار بود که اخیراً جزو شهرستان لاهیجان شده است.

پیشنهاد می‌شود برای این که قرآن مزبور بار دیگر به سرقت نرود به موزه رشت منتقل گردد و در گنجینه آن برای عموم گیلانیان حراست شود زیرا این از معدود قرآن‌های قدیمی و باقیمانده به خط کوفی است که همراه نخستین دسته از علویان پناهنده به سرزمین جنگلی گیلان به اینجا آورده شده است.

بعد از دیدن بازی هنرمندانه او در فیلم باشو غریبه کوچک ساخته ارژشمنند بهرام بیضائی که به زبان گیلکی اجرا شده بود، اینک شاهد اجرای هنرش به زبان سوئدی هستیم.

سوسن تسلیمی با بهره‌گیری از زبان مادری خود گیلکی در فیلم باشو طنین این کلام را تا جشنواره‌های جهانی کشانده است. اینک با کار جدید خود در سوئد اثبات کرده است که دانستن هر زبانی دنیای جدیدی بر روی انسان می‌گشاید و بر اعتبار او می‌افزاید.

می‌توان هم گیلک زبان بود، هم فارسی را بخوبی دانست، هم سوئدی یاد گرفت و هم هر زبان دیگر را آموخت و اگر توانست همه را هم درست حرف زد. (قابل توجه برخی زنان و مادران گیلانی)

بانوی سپیده دم

انجمن نمایش گیلان نمایشنامه «بانوی سپیده‌دم» نوشته «الخانده روکاسونا» را برای اجرا آماده می‌کند. ترجمه نمایشنامه، بوسیله صدرالدین السی صورت گرفته و فرهنگ توجیدی کارگردانی آن را بعهده دارد. بازیگران نمایش عبارتند از: محمدعلی فرمند بازیگر قدیمی تئاتر و گروه بازیگران انجمن نمایش رشت.

جشن خرمن

دوستان کوه‌نشین ما از بخش امارلوی رودبار اطلاع دادند که کشاورزان و دامداران روستای کلایه بعد از یک سال رنج کار کشاورزی همزمان با برداشت محصول خود جشن باشکوهی برپا داشته‌اند که برخی مسئولان اداری از جمله جهاد استان نیز در آن شرکت کردند. چندین مسابقه و نمایش ترویجی و آموزشی، موسیقی محلی، چوب‌بازی و رسم دیر سال انارچینی نیز در اجرای جشن صورت گرفت. مراسم با دعا و شکرگزاری از پروردگار و نعمت‌های خداوندی پایان پذیرفت.

تولد یک شهر جدید

بر اساس مصوبات مجلس شورای اسلامی و تقسیمات جدید کشوری در روز پنجم آبان دهداری رستم آباد رسماً تبدیل به شهر گردید. رستم آباد که در زلزله ویرانگر ۶۹ با خاک یکسان شده بود بعد از دوره بازسازی بخاطر دارا بودن ویژگیهای خاص ناحیه‌ای و سر راه قرار گرفتن شاهراه رشت - تهران و ارتباط مستقیم با بخش امارلو از طریق پل جدیدالاحداث سفیدرود موقعیت بهتری برای رشد و توسعه شهری یافته است.



نمایشگاه نقاشی

بیست و پنجمین نمایشگاه اختصاصی نقاش بزرگ معاصر حسین محجوبی در تاریخ ۲۸ و ۲۹ آبان در محل (تهران - خیابان بخارست - خیابان ۱۸ - پلاک ۴) برگزار می‌شود. اینک دیگر «تیلور شفافیت و طهارت طبیعت سبزفام» در گستره آثار این نقاش گیلانی جزئی از باور و معتقدات نقاشان هنرمندان و هنردوستان سرزمین ما شده است همچنان که پرسپکتیو خیال انگیز گیلان جزء لاینفک ذهن خلاق هنرمند نقاش.



آثار دو نقاش گیلانی در تهران

محسن نعمت‌خواه و ایرضا درویشی نقاشان جوان گیلانی از تاریخ ۱۰ تا ۲۶ مهرماه به نوبت آثار خود را در گالری سبز تهران به معرض نمایش خواهند گذاشت. پیشتر نیز از این دو هنرمند نمایشگاه‌های انفرادی و جمعی در رشت و تهران گذاشته شده بود.

نویسنده و محقق کهنسال گیلانی در گذشت

در آخرین لحظاتی که صفحات گیلوا تنظیم و برای چاپ آماده می‌شد، با نهایت تأثر و تأسف با خبر شدیم که جهانگیر سرتیپ پور دانشمند کهنسال گیلانی بر اثر کهولت سن عصر روز شنبه هفتم آذرماه در تهران در گذشته است و طبق وصیتش فرار است او را در گورستان سلیمان داراب رشت در جوار آرامگاه میرزا کوچک خان جنگلی رهبر انقلاب جنگل بخاک بسپرند. این ضایعه جانگداز را به عموم گیلانیان بویژه فرهنگدوستان و فرهنگ پروران تسلیم می‌گوئیم.

مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی

نشریات گیلان فرستاده شده است الا " گیلوا " که به نظر می‌آید پانیا پژوهشکده هنوز از چاپ و انتشار و وجود آن بی‌اطلاع باشند. گیلوا ناگزیر این خبر را براساس اخبار مندرج در جراید هفتگی استان تنظیم کرده است.

با آرزوی توفیق برای این مرکز در انجام امور خطیر و سنگینی که بر عهده گرفته است.

ترتیب خواهد داد.

فعالیت این مرکز ظاهراً از اواسط تابستان سال جاری آغاز شده است و اعضاء آن جز یک تن که از شعرای پارسی‌گوی گیلان است بقیه از مسئولان اداری استان می‌باشند و لاجرم در چند مورد غیر گیلانی هم.

خبرهای مرکز و اعلامیه فراخوان آن برای تمام

مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی از سوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان اعلام موجودیت کرد و اعضای آن در ماه گذشته چهارمین جلسه خود را تشکیل دادند. مرکز طی یک فراخوان عمومی اعلام داشته است که بزودی دو همایش بزرگ فرهنگی تحت عنوان «سمینار فرهنگ و ادبیات گیلان» و «کنگره گیلان‌شناسی»

نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی

به یادبود بیستمین سال درگذشت شاعر (۱۳۵۱ - ۱۳۷۱)

کامیار عابدی

گلچین، سپس در شعبه ادبی دبیرستان دارالفنون نام نوشت. او در این مدرسه شاگرد استادانی چون وحید دستگردی و عباس اقبال آشتیانی بود. او مخصوصاً با استاد وحید دستگردی (مدیر مجله ادبی ارمغان) روابط نزدیکی داشت. از همین زمان همکاری او با مجله ارمغان و هم‌چنین مجله فروغ چاپ رشت به مدیریت زنده‌یاد ابراهیم فخرایی آغاز می‌شود و تعداد جالب توجهی از اشعار او به سبک قدیم و در قالب‌های قصیده، غزل و قطعه در این مجلات به چاپ می‌رسد. در دارالفنون دوست صمیمی او مرحوم محمدمسعود بود که در تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران با انتشار «مرد امروز» مقامی ممتاز دارد.

دکتر میر فخرایی سپس به دارالمعلمین عالی (دانش‌سرای عالی بعدی) وارد شد و در ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی لیسانس گرفت. او در این دوره نیز مثل دوره‌های پیشین، دوستان و آشنایان اندکی داشت. از جمله دوستان مهم او باید از دکتر حسینعلی سلطان‌زاده پسیان (برادرزاده کلنل محمدتقی‌خان پسیان) و دکتر محمدحسن گنجی نام برد. پس از فارغ‌التحصیلی، بلافاصله به همراه دوستانش در آزمون انتخاب آخرین گروه صد نفری دانشجو به اروپا پذیرفته شد. بدین ترتیب در سال ۱۳۱۲ خورشیدی او و دوستانش از راه روسیه شوروی به اروپا رفتند و نهایتاً در انگلستان مأوا گرفتند. دوره یک ساله زبان‌آموزی گلچین در شهر کوچک و زیبای هینلی (Henly) گذشت. او در آنجا با دکتر پسیان و شخصی به نام «محمد یزدانیان» هم‌خانه بود.

پس از پایان این دوره گلچین به لندن رفت، در حالی که دوست صمیمی او دکتر پسیان در دانشگاه منچستر به تحصیل مشغول شد. گلچین ابتدا به تحصیل در رشته ادبیات پرداخت، یعنی رشته‌ای که وی در امتحان اعزام آن پذیرفته شده بود. اما مدتی نگذشت که از تحصیل در رشته ادبیات انگلیسی دست کشید و برخلاف قوانین و مقررات اعزام دانشجو، که ایشان را از تغییر رشته اکیداً بازداشته بود، به رشته پزشکی پرداخت (University College, London).

همین موضوع موجب قطع هزینه تحصیلی او شد اما گلچین از پای ننشست و به واسطه اقدامات خود و هم‌چنین خانواده‌اش در ایران، مدتی بعد بورس او برقرار شد.

تحصیلات او و دوستانش ادامه یافت تا این که جنگ دوم جهانی درگرفت و دولت ایران همه دانشجویان اعزامی را به ایران فراخواند.



پیرچین

در این چمن که دام گل زانو روید
دل گل که نزدیک است می‌جوید
چه خوب می‌شد اگر باغبان بن گشت
گل نریزه آینه را کمی بوید!

فغان! چو آرزوی پیچ! چون کدیرچین

هزار راز هفتان در زنده‌ی گویه

هزار راه هفتان زیر پای خود دارد

فروتن است همان راه رفته می‌پوید.

لندن - ۲ آوریل ۱۹۶۷

گلچین گیلانی تخلص شعری و نام شاعرانه یکی از شاعران برجسته و صمیمی ایران در عصر حاضر می‌باشد. دکتر مجدالدین میرفخرایی. این شاعر ارجمند در سال ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ خورشیدی در شهر «رشت» زاده شد. خانواده او از بزرگان و سرشناسان گیلان و رشت بودند. با این توضیح که پدرش، میرزا مهدی خان دبیر دفتر اصلاً از اهالی تفرش بود. او در گیلان، با یک خانواده ساکن رشت وصلت کرد. پدر بزرگ مادری گلچین، رفعت‌الممالک نیز در اصل اهل مازندران بود و مادر بزرگ مادریش از مردم اصفهان. با این حال گلچین خود را گیلانی دانسته و این موضوع از شرح حالی که به وسیله خود او، و با اطلاعات داده شده از طرف او، تنظیم شده، به تصریح آمده است. البته تخلص و نام شاعری او (= گلچین گیلانی) مؤید قوی‌تری است. اما در هر صورت او شاعر ایران است: ایران گرمی و جاودانی؛ به تعبیر زنده یاد سعید نفیسی.

گلچین دوره ابتدایی را در رشت گذرانید و به ظن قوی، در مدرسه‌ی درس خواند که مدیر یا معلم آن مدرسه، مرحوم «ابراهیم فخرایی»، مورخ نامور نهضت جنگل بود. در اواخر همین دوره، یعنی زمانی که هنوز ده - دوازده سال بیشتر نداشت، به جهت استعداد فطری و ذوق طبیعی به شعرگویی پرداخت. در این دوران، چند شعر از او در روزنامه‌های «صورت» و «ترغیب» چاپ رشت طبع شد. او پس از پایان این دوره به تهران آمد و به تحصیل در دوره اول متوسطه در مدرسه سیروس پرداخت. از دوستان نزدیک او در این روزگار یکی استاد دکتر ذبیح‌الله صفا است. آقای دکتر صفا، از سر لطف در پاسخ نگارنده این سطور، درباره این دوستی چنین نگاشته‌اند:

«بند با ایشان چندبار مکاتباتی داشتیم و گویا در میان نامه‌هایی که در خانه [در ایران] باقی مانده، یک نامه از بقایای نامه‌هایشان باشد. با یکدیگر بین سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۷ در مدرسه سیروس، که نزدیک میدان بهارستان بود هم کلاس و دوست بودیم و این دوستی را همیشه حفظ کردیم. منتهی چون ایشان زود به انگلستان رفتند و بنده تحصیلاتم را در دارالفنون و سپس دارالمعلمین عالی (تهران) ادامه دادم، از هم دور افتادیم. بعدها در مسافرت‌هایی که به انگلستان کردم و یکبار (چندین روز) هم در پاریس ایشان را به اتفاق خانم اولیسان دیدم و از مصاحبت یکدیگر لذت بردیم. ضمن مکاتبات بسیار [هم] اتفاق افتاد که اشعار خود را با هم مبادله کنیم.»

گیلان

مُک می زد دارکوب، نرم و خوش آهنگ
قمقمه می زد ترنگ خرم و خوشحال
پچک پچیده بود، نازک و خوش رنگ
گرد درختان سر بلند و کهنسال

مُرغابی می پرید این جا، آن جا
نیلوفر روی آب می زد پر پر
باد خوش نیم روز شادی افزا
بوی تر و نسیم گرم مستی آور

آرمی، گیلان! بهشت سبز و خوش رنگ
کوه تو، با ابرها و پرتو خورشید
جنگل تو، با پرندگان خوش آهنگ
در دلم افکنده اند عکسی جاوید

رنگبوند - ۱۵ دسامبر ۱۹۴۰

گیلان! ای سرزمین سبزه خوش رنگ
زیر بلند آسمان آبی و زیبا
دورم من از تو گر هزاران فرسنگ
نیت دلم دور از آن بهشت دل آرا

دور توان شد مگر ز مادر دل بسند؟
دور توان شد مگر ز سینه پر مهر؟
می رود این جان در دناک، چو فرزند
سوی تو، ای مادر گرامی و خوش چهر

رفتم یک روز توی جنگل و بیشه
برگ ز مرد به شاخه های درختان
پرتو خورشید گویی از پس شیشه
می آمد: سبز و زرد و آبی تابان

خوش نویسی شعرهای گلچین گیلانی از محقق هنرمند محمود پاینده است.



گلچین

دکتر محمدالدین میرفخرایی

دوم خود هم دختری دارد به نام ژیل، که همسر انگلیسی دارد و ساکن همان دیار است. اگر گلچین، در زندگی شعری و دنیای شاعری موفقیت خوبی به دست آورد، در زندگی خانوادگی و شخصی هرگز موفق نشد. زیرا همین ازدواج دوم او نیز در اوایل دهه ۱۹۶۰ به جدایی انجامید و او به ازدواج سومی هم تن در داد (با خانم شپین جسوری تیریزی). خانم جسوری ظاهراً هم‌اکنون نیز باید در انگلستان به سر برد و در سال‌های آخر عمر گلچین تنها یار و همدم او بوده است.

از زندگی زناشویی و خانوادگی گلچین که بگذریم، به زندگی ادبی و آثار او خواهیم رسید:

ارزشمند استاد ماهیار نوایی نامی از این مقاله برده نشده اما از دو مقاله دیگر خبر داده شده که علی‌الظاهر باید به روسی درباره گلچین، اشعار او و سبک شعر او نوشته شده باشد.^{۱۵} گلچین در لندن به طبابت اشتغال داشت. او در محله معروف هارلی استریت (Harly Street)، که خیابان پزشکان است، مطبی را اداره می‌کرد و علاوه بر آن، مدت زیادی به عنوان مشاور طبی سفارت ایران در لندن مشغول به کار بود.

زندگی گلچین، پس از شصت‌ویکی - دو بهار، در آذر ماه ۱۳۵۱ خورشیدی در لندن به پایان رسید. در یکی از آخرین شعرهایش (شاید آخرین شعر) که بر روی تخت بیمارستان سروده است، می‌گوید:

«سرزنش کم کن اگر نیست مرا بارو بری
شصت سال است که چون شاخه تکانه دادند»^{۱۶}

در همین شعر گلچین از بیماری یرقان خویش نام می‌برد، اما ظاهراً علت درگذشت او، بیماری سرطان خون بوده است.

و سخن آخر هم این که، گلچین شاعری است صمیمی و ساده، که در تحول شعر ایران، در دوره معاصر نقشی به سزا داشته، اما در جامعه شعری همواره حق ناشناس‌ما، شاعرانی مانند او هرگز ارج و مقبولیتی حداقل هم نمی‌یابد. این، اگرچه در مبین خاک و خون و خاطرۀ ما، که در هر صفحه‌اش بیتی به یادگار نقش بسته است، موضوع بزرگی به شمار نمی‌آید، اما همواره و همیشه جای دریغ دارد. با نام و یاد آن شاعر مهربانی‌های بزرگ، اندوه‌های ساده و شعرهای آهنگین و صمیمی این سطور را به پایان می‌برم.^{۱۷}

یادداشت‌ها:

- ۱- برادر گلچین، آقای محمود میرفخرایی سال ۱۲۸۹ را درست‌تر می‌داند. این سال به وسیله منابع زیرین تأیید می‌شود.
- تذکره الشعراء کیلان، چاپ حقیقت رشت، ص ۱۳۳. Gulchin, A. J. Arbery, Islamic Culture, Volume XXI, 1947, P. 231.
- محل تولد گلچین در خانه‌ای نزدیک سبز میدان رشت بوده است. درباره سال تولد گلچین هم چنین باید گفته شود که در بیت قصیده‌ای که گلچین در سال ۱۳۱۱ خورشیدی سروده، چنین آمده:
- «عمرم زیست هست سه سال افزون
اصار نسج پیرشدم بکسر»
- این شعر ظاهراً چاپ نشده، نسخه‌ای از این شعر که گلچین به خط خود برای دوست خویش دکتر بیان در صبح جمعه ۱۳۱۱/۸/۶ تحریر کرده، در حال حاضر در اختیار بنده است.
- ۲- تذکره الشعراء کیلان، چاپ حقیقت رشت، ص ۱۳۳.
- ۳- کیلان در قلمرو و شعر و ادب، ابراهیم فخرایی، جاویدان، ۱۳۵۶، ص ۳۷۳.

گلچین به این اخطار و حکم واقعی نپیاد و هم‌چنان در لندن ماند. در دوره جنگ، با تعطیلی دانشگاه و نرسیدن پول از ایران، ناگزیر در زیر بمباران لندن، به کارهایی چون گویندگی، ترجمه و رانندگی آمبولانس و غیره پرداخت. تا این که جنگ جهانی به پایان رسید و گلچین توانست به تحصیلات خود ادامه دهد و در رشته بیماری‌های گرمسیری تخصص بگیرد. در مکاتبات این دوره‌اش با دکتر سپیان، چندبار به صراحت از آمدن قریب‌الوقوع خود به ایران سخن راند. اما هربار به عللی این کار انجام نگرفت. خود می‌گوید:

یک روز دوباره خانه خواهم رفت
در خواهم زد چو مرد بیگانه
خواهی پرسید: «کیست پشت در؟»
خواهم پرسید: «کیست در خانه؟»

گلچین، در این زمان برای دومین بار ازدواج کرد (با خانم ایراندخت مغنط، فرزند مغنط، روزنامه‌نویسی از اهالی تبریز). ظاهراً پیش از آن، در ایران به یک ازدواج فامیلی تن داده بود. با خانم جلیل‌السادات فرزند مؤیدالممالک مستوفی تفرشی، دخترخاله مادر گلچین. گلچین را از این ازدواج دو فرزند حاصل بود: پرویز میرفخرایی، که در سال ۱۳۶۸ درگذشت. از او دختری به‌جا مانده که همراه مادر اتریشی خود، در اتریش به سر می‌برد و به تحصیل اشتغال دارد. فرزند دیگر گلچین از همسر اولش طیلة میرفخرایی نام دارد و در کمبریج انگلستان زندگی می‌کند. متأسفانه باید ذکر کرد که یکی از علل مهم نیامدن گلچین به ایران همین ازدواج بود که چند سال بعد از همان راه دور به طلاق انجامید. گلچین از همسر

- ۱- نخستین کتاب گلچین «نهفته» نام دارد که در سال ۱۹۴۸ میلادی در انگلستان به چاپ رسیده و اکنون نسخه‌های بسیار معدودی از آن در دست است. این کتاب به اشتباه در الذریعه الی تصانیف الشیخ و مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی با نام «نهضت» معرفی شده است.
- ۲- دومین اثر او «مهرکین» نام دارد. این کتاب یک شعر بلند و به شکل نوعی ترکیب‌بند از روی داستان رستم و سهراب ساخته شده. این منظومه به طور کامل در مجله پیام نوین هم طبع شده. محل چاپ این کتاب در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، به نادرست لندن آمده است. این کتاب در تهران طبع شده است.^{۱۳}
- ۳- سومین کتاب گلچین «گلی برای تو» نام دارد که به طرز نسبتاً نفیسی توسط مؤسسه انتشارات خوارزمی در تهران (سال ۱۳۴۸) به چاپ رسیده و مجموعه‌ای است از اشعار او در ده - پانزده سال آخرین عمر وی.
- گلچین با شعر «باران» و در مجله سخن به شهرت رسید. «باران» بعدها در کتاب‌ها و در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی وارد شد و شهرت فراوانی برای سراینده‌اش به ارمغان آورد. اصولاً مقدار زیادی از مهم‌ترین اشعار گلچین بین سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۱ (موقع مرگش) توسط دکتر خانلری در سخن منتشر شد. هم‌چنین چند شعر از او در راهنمای کتاب و روزگار نو (چاپ لندن) چاپ شد. تعدادی از اشعار این سراینده نامور گیلانی توسط آ. ج. آبروی مستشرق مشهور انگلیسی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. همو مقاله‌ای هم درباره زندگی و شیوه شعرگویی او بدین زبان نگاشته است. در کتاب

گل‌تشنه

در کنار چشمه من میسو ختم
آب را چون نفت میافروختم .
آفتاب آتشین بر برگ من
می‌نشست و زنده میشد مرگ من .
باد مینوشید روی آب ناب
شعله میزد عکس خشکم توی آب .

○

باغبان هرگز بیاد من نبود .
از کنارم میگذشت و میروند
" آن دلارام سفید من کجاست ؟
آن گل سرخ امید من کجاست ؟
روز و شب میخوانش ' میجوییش '
توی باغ آرزو میجوییش .

○

هر چه میگردم نمی‌بینم نشان .
چشمه کو ، ای دل ، دل آتشفشان ؟ "

○

در کنار چشمه من میسو ختم
دیدگان به باغبان میدو ختم ؛
میرود و میگذشت و میگریست .

○

کاش میدانست اشکش زندگیست !

دکتر محمدالدین میرفخرایی
گلچین گیلانی

مارس ۱۹۵۱
- لندن -

شعر چاپ نشده‌ای از گلچین گیلانی
شعر به خط خود شاعر است

انسان از طریق جشن‌ها و آئین‌های مشترک شخصیت قومی، ملی و مذهبی خود را ابراز می‌کند. با برگزاری جشن‌ها پیوند عاطفی و ارگانیکی بین اعضای جامعه حفظ و بازسازی و به محدودیت‌های طبیعت و معمای هستی پاسخ داده می‌شود، در عین حال که آرامش خاطر و لذت درونی فراوانی را نیز فراهم می‌کند.

* * *

۱- در تزمانی نوزاد: زنانی که پس از گذشت مدتی از ازدواج بیچه‌دار نمی‌شوند به بقاع متبرکه، قدمگاه‌های مقدس و مساجد محل متوسل می‌گردند و چراغ، نفت، شمع، لباس نوزاد، آتش صدیقه‌طاهره و سفره نذورات، نذر می‌کنند. آنانی که خرافاتی‌اند به دعانویس‌های محلی متشبت می‌شوند و دعانویس‌ها برای آنان دعا می‌نویسند و سفارش می‌دهند، کاغذ دعا را در آب انداخته آب آن را بخورند و یا سر و جان خود را با آن بشویند. گاه نیز به تجویز دعانویس، کاغذ دعا را تا هنگام گرفتن حاجت با پارچه‌ای بر دور کمر می‌بندند.

این عقیده نیز معمول است که یکی از بستگان زن‌نازا در شب قتل ظرفی را از خانه شخصی به سرقت برده به این زن می‌دهد و چنانچه زن مذکور صاحب فرزند شد، در سال بعد و در همان شب قتل بشقاب به سرقت برده را به صاحب آن برمی‌گردانند.

پارچه‌ای قیمتی به رنگ سیاه را نیز برای علامت مسجد نذر می‌کنند و یک سال بعد از گرفتن نیاز و در شب قتل به علامت می‌بندند. پس از سوم امام متولی مسجد پارچه را باز و از آن خود می‌کنند.

۲- تمسیدات برای دختر و یا پسر شدن جنین: کسانی که طالب دختر و یا پسرند، لباس دخترانه و پسرانه برای بقاع متبرکه و سایر اماکن مقدس نذر می‌کنند و لباس را در یکی از این جایگاه‌های مقدس می‌گذارند تا نیازشان برآورده شود و بعضی‌ها نیز با مراجعه به دعانویس نیازشان را طلب می‌کنند.

۳- پیش‌بینی جنسیت جنین: استخوانی را که مربوط به سرهای است، سه‌بار دور سر زن می‌چرخانند و بر زمین می‌اندازند، اگر استخوان به پشت بیفتد جنین پسر، و در نه دختر است.

زن حامله‌ای که باسن او تقریباً بزرگ و به اصطلاح محلی کفل کرده‌است و دارای شکم پهن و گرد می‌باشد، دختر می‌زاید. اگر شکم زن حامله نوک تیز و کله‌قندی باشد، جنین پسر است. معمولاً مردم بر این باورند که جنین پسر چهره مادر را زیباتر و دختر صورت او را زشت و پیرتر می‌کند. زن در اولین بارداری (شکم‌اول) چنانچه رنگ چهره‌اش تیره گردد نوزادش پسر و اگر صورت او قرمز و صورتی شود فرزندش دختر خواهد بود.

۴- چله دوران بارداری: زن آبستن در چهل روز اول دوره بارداری برای این که چله او را نگیرد و آل (مضرت- پارس) به او آسیبی نرساند به گوشه‌ای از پیراهن خود سوزن و سنجاق وصل می‌کند و شب‌ها به تنهایی از خانه



از خلقت تا سنت

طاهر طاهری

شناخت کلی تعبیر می‌کرد و با این شناخت ساده و سطحی به تدریج باورها شکل و نضج می‌گرفتند.

انسان ابتدایی که از درک و شناخت جهان پیرامون خود عاجز بود، چون با تجربه و مشاهده نمی‌توانست به هستی و عالم طبیعت آگاهی یابد به خیال و پندار متوسل می‌شد و به تصور آن که به پاسخ‌های متعدد راز و رمز و معمای هستی دست یافته‌است به جادو دست می‌زد و با انجام فعالیت‌های ساده سعی در کنترل و مهار و سازگار کردن طبیعت با نیازهای زندگی روزمره می‌کرد.

انسان در سیر و روند رشد و تکامل ساختار مادی و اقتصادی و از دوره‌ی آهن به دانش و علم روی آورد و درباره نیروهای فوق‌طبیعت نیز به تدریج اعتقادات پیچیده دینی را جایگزین نمودهای ساده جادویی کرد. این تغییر و تحوّل در تمام جوامع بشری هم زمان صورت پذیرفته است بلکه گام به گام و با آهنگی آرام و در راستای رشد و تکامل ابزار کار و مناسبات اقتصادی و اجتماعی هر جامعه‌ای به وقوع پیوسته است، از طرف دیگر، همه افراد جامعه به یکسان از آن متأثر نشدند، بطوری که حتی امروزه در جوامع پیشرفته هم هنوز پای‌بندی به خرافات و جادو در بعضی از انسان‌ها مشاهده می‌شود.

باورها و اسطوره‌های هر جامعه‌ای در هر دوره‌ای از تاریخ وسیله‌ای برای شناخت فرهنگ و ساختار اقتصادی و اجتماعی آن جامعه در همان مقطع تاریخی است، ضمن آن که شناخت میتولوژی و باورها، آشنایی و آگاهی نسبت به روند تکامل اجتماعی جوامع بشری را میسر و امکان‌پذیر می‌سازد.

این مقاله دربرگیرنده پاره‌ای از باورها و آئین‌های تولد، دندان‌فروشان و ختنه‌سوران در گیلان است. در گیلکی واژه سنت را معادل کلمه ختنه هم به کار می‌برند که در واقع ماخذ آن یکی از معانی فارسی این کلمه - گفتار و کردار و تقریر معصومین (پیامبر و امامان) * - است. مطالب و اطلاعات مقاله از حدود ده روستای شهرستان‌های رشت، فومن، بندرانزلی و رودبار جمع‌آوری شده و ناگفته پیداست که در تمام مناطق گیلان به علل تفاوت‌ها و ناهمگونی‌های اقلیمی، اقتصادی و سایر عوامل مؤثر نمی‌تواند در همه موارد به‌طور همسان قابل تعمیم باشد و اعتقاد به این باورها و پای‌بندی به انجام این مراسم و آئین‌ها در همه مناطق استان یکسان نیست.

یکی از تعاریفی که برای وجه تمایز بین انسان و حیوان است، انسان را اندیشمند نامیده‌اند که با کمک و یاری گرفتن از فکر و اندیشه، طبیعت را در خیلی از جهات تابع و مطیع خود می‌سازد و به سازگاری آن با نیازها و خواست‌های خود در جهت زندگی و آسایش و آرامش بیشتر موفق می‌شود. این موفقیت در تسلط بر طبیعت و نیل به تعالی در راستای رفاه و زندگی بهتر را، انسان با آگاهی و دانش نسبت به راز و رمز ناشناخته‌های اشیا و طبیعت پیرامون بدست آورده‌است.

انسان اندیشمند از ابتدای خلقت به دنبال معنای پدیده‌های هستی پیرامون، کنجکاوانه در عالم اندیشه و خیال پرسه می‌زد و چون شناخت و دریافت دقیق پدیده‌ها و روابط علی هر یک در ابتدای امر مشکل بود، از این روی هرگونه شناخت سطحی و ذهنی و تصادفی را به حساب

خارج نمی‌شود. در این مدت سعی می‌کند تا با عروس و زن زانو در چله و گاو و سگ و احشام تازه زائیده برخورد و تماسی نداشته باشد. اگر دو زنی که چله دارند با هم روبرو شوند، یکی از آنان مقداری نمک بر کف دست خود می‌ریزد و هر یک انگشتی به نمک زده می‌خورند و می‌گویند:

چله من مال من، چله تو مال تو.

۵- ویا: زنان در دوران آبستنی بیشتر به آبغوره، آب‌انار، سرکه، ترشیجات و غذاها و میوه‌های ترش مزه ویا می‌کنند.

۶- احتیاط‌های لازم در آخرین ماه حاملگی: در آخرین ماه حاملگی و مخصوصاً شب‌ها، زن باردار نباید به تنهایی از خانه خارج شود و می‌گویند این ماه خیلی سنگین و خطرناک است و آل او را می‌زند و آسیب می‌رساند. عده‌ای نیز براین باورند که در این ماه می‌باید از آمیزش نیز اجتناب شود، چه ممکن است جنین دختر باشد که در این حالت انجام عمل کراهت دارد و زشت است.

۷- پیشگیری از سقط جنین و مرگ و میر نوزاد: زنانی که چندین بار سقط جنین کرده، یا به هنگام و یا پس از زایمان نوزادان خود را از دست داده‌اند، برای حفظ جنین و نوزاد به تمییداتی متوسل می‌شوند که برخی از آنها عبارتند از:

الف- نذر می‌کنند و نوزادان را به‌طور صوری و اسمی به یکی از سادات می‌بخشند.

ب- پس از تولد نوزاد تا مدت دو سال با پول به اصطلاح گدایی (پولی که از مردم می‌گیرند) به او پوشاک می‌پوشانند.

پ- به یک گوش کودک حلقه طلائی می‌آویزند و اسم نوزاد را در صورت پسر بودن غلامعلی می‌نهند و تا مدت هفت سال حلقه را از گوش او در نمی‌آورند.

ت- چشمی از طلا و به نام حضرت ابوالفضل نذر می‌کنند و به یکی از بقاع متبرکه تقدیم می‌دارند.

ث- کودک را به مدت هفت سال در ماه محرم لباس سیاه می‌پوشانند و یا او را موظف می‌کنند تا سه سال در ماه عزاداری قمه بر سر بکوبد. خون سر این کودک را خانواده‌هایی که تعدادی از فرزندانشان را از دست داده‌اند، برداشته به لباس بچه‌های خود می‌مالند.

۸- زایمان: در زایمان‌های به شیوه سنتی، قابله با کمک چند تن زن میان‌سال از آشنایان و همسایگان زانو، نوزاد را به دنیا می‌آورد. زنان دست و پای زانو را محکم نگه‌می‌دارند و قابله بچه را می‌گیرد. در بعضی از روستاها، نوزاد را پس از تولد داخل طشتی از آب غسل می‌دهند و آیه‌ای از قرآن کریم برای او می‌خوانند. این غسل را غسل مولود گویند. در پاره‌ای از مناطق، بعد از تولد نوزاد، قابله انگشتش را در دهان نوزاد کرده اسپند دود می‌دهد. عده‌ای بر این باورند که انگشت ماما اگر بیش از اندازه داخل دهان بچه شود، کودک پرحرف و وراج می‌شود. نوزادی را که در روز جمعه متولد می‌گردد در یک کفه ترازو می‌نشانند و در کفه دیگر به

همان میزان نان و یا برنج می‌ریزند و سپس نان و برنج را بین مستمندان تقسیم می‌کنند.

در گذشته‌ای نه‌چندان دور، برای زنان سخت‌زا به هنگام زایمان مؤذن و مناجات‌چی را خبر می‌کردند. مؤذن یا مناجات‌چی بر بالای درخت و یا تالاری می‌ماند و با صدای بلند اذان و این مناجات را می‌خواند: «درهای امید بر رخم بسته شد، بگشا که گشاینده تویی. الهی به خون گلوی حسین، خدایا که گشاینده تویی. یاالله یا مقلب‌القلوب، الهی به حق هشت و چهارت بگشا، خدایا که گشاینده تویی. یاالله، یا مقلب‌القلوب».

بعضی‌ها نیز به هنگام زایمان زنان سخت‌زا، در مجاورت و نزدیک به او تیر خالی می‌کردند که این عمل نیز تا حدودی به تسریع و تسهیل در زایمان کمک می‌نمود.

قابله جفت زانو را با تیغ یا قیچی می‌برد و در درون خاک چال می‌کند و اگر پهلوی و شکم زانو متورم باشد محل تورم را تیغ می‌زند. معمولاً شوهر و مادرشوهر موقع بردن ناف نوزاد به قابله سفارش می‌دهند تا احتیاط و مراقبت بیشتر به عمل آورد. قابله با خواندن اسامی چهار نسل قبل پیغمبر- عبدالله بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب- می‌گوید: «بزن به ناف؛ و آنگاه ناف نوزاد را می‌برد. ناف بریده را درون پارچه‌ای گره کرده به گهواره می‌بندند و پس از یک سال به هنگام تاتی کردن کودک و یا موقعی که او را در بغل و یا بر پشت می‌گیرند پارچه گره زده را به دستش می‌سپارند تا بدون آنکه کسی متوجه گردد، طفل آن را گم کند.

در برخی از روستاها، قابله‌ها به زانو جهت رفع دل‌درد پس از زایمان، خوردن آب و فلفل را توصیه می‌کنند.

۹- دستمزد قابله: بابت هر زایمان علاوه بر دستمزد، مقداری قند، چای، صابون، حناء، و مرغ و پارچه نیز به قابله تعلق می‌گیرد. در هر یک از روزهای گهواره‌بندان و حمام دهه هم به قابله مزد و خواروبار و پارچه و حناء می‌دهند. معمولاً مقدار و میزان پول و موادخوراکی و سایر وسایلی که قابله می‌گیرد بستگی به وضع اقتصادی خانوار زانو دارد و قابله از همه به یکسان انتظار ندارد و از هر خیانوری در حد استطاعت و بضاعت مالی آنان متوقع است.

۱۰- رژیم غذایی مادر پس از زایمان: زانو پس از زایمان به جهت تقویت بنیه خود و زیاد شدن شیر ملزم به رعایت رژیم غذایی خاصی است. این رژیم علی‌الخصوص زمانی که نوزاد پسر است ضرورت بیشتری دارد، چه روستائیان برای پسر به لحاظ اقتصادی و اجتماعی ارزش بیشتری قایلند. عده‌ای به مدت دو تا سه روز زیره و دارچین را دم کرده به زانو می‌دهند و اغلب به مدت حدود تا پانزده روز مواد غذایی صادر عبارتند از: کوره، تخم مرغ، برنج (برنج قریب)، روغن زیتون، مربا، ماهی شور و مواد مقوی. بیشتر مادران در صورت پسر زائیدن تا مدتی برای پیشگیری از تورم بیضه‌های نوزاد از خوردن آب سرد، گوشت قرمز و غذاهای نفاخ اجتناب می‌کنند.

۱۱- پوشاک و سیسمونی نوزاد: نوزاد را پس از تولد پیراهنی کوتاه بر تن کرده قنداق می‌کنند. امروزه بیش از یک هفته کیودک را قنداق نمی‌گیرند و غالباً لباس سفید به نوزاد می‌پوشانند. عده‌ای نیز به جهت خوش‌قواره شدن سر، بر سر کودک روسری و یا به دور پیشانی او پارچه‌ای سفید می‌بندند. در بیشتر روستاها، پدر بزرگ غالباً در روز تولد و یا در شب هفت نواش گهواره، رختخواب، لباس، پودر و صابون، اسپند، شیرینی و سایر وسایل ضروری نوزاد را به خانه دخترش می‌فرستد که در بعضی از روستاها به آن «چشم پستی» = *čəšmōšti*؛ و در برخی دیگر به آن «گافاره اثاث» = *Gafara asas* می‌گویند.

۱۲- گهواره بندان: نوزاد را بین روز سوم تا دهم تولد درون گهواره‌ای (گافاره = *Gafara* گاواره) چوبی می‌خوابانند که در وسط آن سوراخی تعبیه شده‌است. از داخل سوراخ لگن (آب خانه-آبخانه) سفالین و یا از جنس روی عبور می‌دهند به طوری که این ظرف جهت دفع ادرار و مدفوع در زیر و پائین گهواره قرار می‌گیرد. معمولاً برای گهواره‌بندان قابله را خبر می‌کنند و در پاره‌ای از روستاها نیز بستگان نزدیک زانو، نوزاد را به گهواره می‌بندند. نوزاد را رو بالا و بدون پوشش کهنه و شورت درون گهواره می‌خوابانند. لوله‌ای از جنس رزین را- که به این لوله گیلک‌ها، پیشته = *Piše*؛ و طالش‌ها، پوشه = *Puša*؛ گویند- از یک سر جهت دفع ادرار به دستگاه تناسلی کودک وصل کرده، از دیگر سر درون لگن قرار می‌دهند. سر لوله‌ای که به مجرای ادرار کودک متصل می‌شود برای نوزاد دختر تقریباً بیضوی شکل و کمی بزرگتر از همین وسیله‌ای است که برای نوزاد پسر بکار می‌برند.

در روز گهواره‌بندان، از زنان فامیل و آشنا با چای و شیرینی پذیرایی می‌کنند و در بعضی از روستاها نیز اقوام و آشنایان به کودک هدایایی می‌دهند. امروزه رسم گهواره‌بندان بیشتر در روستاهای دورافتاده متداول است، ولی در گذشته حتی به مدت یک سال نیز بچه را درون گهواره نگه‌می‌داشتند و فقط گهگاه مواقع شیردادن، تعویض لباس و انجام امور ضروری، کودک را از درون گهواره بیرون می‌آورده‌اند.

۱۳- شیردادن و از شیر گرفتن: حدود یک تا دو سال به کودک شیر مادر می‌دهند. در گذشته نوزاد را پس از دو، سه ساعت از تولد شیر می‌دادند، ولی امروزه به توصیه ماماهاى تحصیلکرده بعد از بیست و چهار ساعت به کودک شیر می‌دهند. مادران متدین و مومن با خواندن واژه مقدس بسم‌الله و مدد و یاری‌جستن از او، شیردادن را آغاز می‌کنند. مادران برای از شیرگیری کودک، به دور نوک پستان زهره گاو یا گوسفند و یا تریاک، فلفل و عصاره گیاهان تلخ عطاری می‌مالند. در برخی از دهات نیز عده‌ای از مادران برای از شیرگیری، به مدت یک تا دو روز مقداری مختصر از خریزه به کودک می‌خورانند.

(ادامه دارد)

مهاجرتهای روستائی در گیلان

و کارگری ساختمان در شهر رشت

مهندس سید مسعود منوری

درصد مساوی ذکر نموده است اما اگر مشاهدات و بررسی‌ها با دقت بیشتری انجام پذیرد کمیت مهاجرین آذربایجان شرقی شاغل در این بخش تعداد افزون تری را نشان میدهد. از بین مهاجرین گیلانی، منطقه امامزاده ابراهیم واقع در بخش شفت از شهرستان فومن با ۱۵ درصد از کل نمونه‌ها و ۳۲/۵۰ درصد از مجموع نمونه‌های استان گیلان بیشترین مهاجر فرستی را داشته است و کارگرانی که زادگاه آنان استان آذربایجان شرقی می‌باشد اکثراً متعلق به روستاهای دشت مغان و بخصوص منطقه گرمی می‌باشند که ۲۴ درصد از کل و ۵۲/۵ درصد از مجموع نمونه‌های این استان را بخود اختصاص داده‌اند.

سن

درصد کارگران مهاجر در سنین مختلف نشانگر آن است که افراد پایین تر از ۴۰ ساله ۷۸ درصد را شامل می‌شوند و افراد بالاتر از ۵۰ ساله ۱۲ درصد بوده‌اند. جوان بودن نیروی کار مهاجر بخصوص در سنین ۱۵ تا ۲۵ که ۵۱ نفر یعنی نصف نمونه‌ها را در برمی‌گیرد بیانگر نیاز به کار در این سنین و خالی شدن روستاها از نیروی کار جوان است.

سواد

۲۳ درصد دوره ابتدایی را بطور کامل یا ناقص گذرانده و ۱۴ درصد دوره راهنمایی، ۸ درصد دبیرستان و ۱۲ درصد موفق به احذ دیپلم شده‌اند. جمع این عده که با سواد محسوب می‌گردند ۴۷ درصد و تعداد کل بیسوادان ۵۳ درصد می‌باشند.

تاهل

بررسی‌ها نشان می‌دهد که ۵۰ درصد کارگران متاهل و بقیه مجرد می‌باشند. در گمارگان تا سن ۲۰ ساله که سی درصد نمونه‌ها را شامل می‌شوند تنها یک مورد ازدواج وجود دارد و نیمی از آنان در سن ۲۵ - ۲۰ ساله متاهل هستند و از این سن به بعد تا ۴۰ ساله هیچ مورد مجرد وجود ندارد اما از سن ۴۰ ساله به بالا فقط دو درصد مجرد می‌باشند.

که پژوهشی در مورد علت مهاجرت این گروه از مناطق روستایی به شهر رشت، بر اساس بررسی و شناخت وضعیت اقتصادی اجتماعی و مسائل و مشکلاتشان انجام گیرد که موضوع بحث مقاله مرحله اول از این تحقیق را دربرمی‌گیرد.

تحقیق ارائه شده در دو ماه خرداد و تیر با پرکردن یکصد پرسشنامه از طریق مصاحبه از کارگران غیر ماهر مشاغل در بخش ساختمان و به روش تصادفی از هر واحد ساختمانی یک نفر و بدون توجه به زادگاه و اهلیت انجام پذیرفته و منطقه مورد مطالعه کل سطح شهر رشت را شامل گردیده است.

درباره مهاجرت روستائیان به شهرها که امروزه یکی از مشکلات و مسائل اساسی و پیچیده کشور ماو بسیاری از دیگر کشورهای درحال توسعه است سخن بسیار گفته شده ولی هنوز این معضل بزرگ اجتماعی ناگشوده مانده است و برای مقابله با این مشکل ابتدا لازم است که با شناخت عمیق‌تر ریشه‌های آن، برنامه‌ریزی همه‌جانبه و گسترده‌ای را آغاز نمود، چرا که اگر برخورد با آن به صورت یک جانبه و یکسویگر باشد و عوامل مختلف پدیدار شدن این پدیده مورد نظر قرار نگیرد چه بسا که اقدامات انجام شده بی‌نتیجه مانده و حتی پیامدهای لاینحل دیگری ببار آورد.



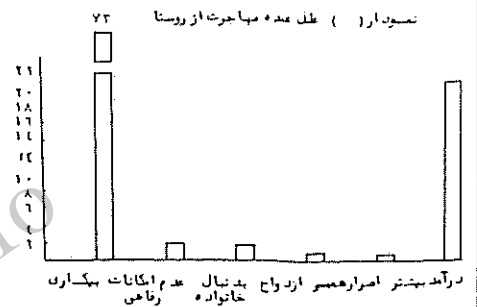
منشاء جغرافیایی

۴۶ درصد از کارگران با منشاء جغرافیایی محل تولد در گیلان و ۴۶ درصد از آذربایجان شرقی، و ۲ درصد از همدان و بقیه با یک درصد از کل نمونه‌ها از باختران، تهران، زنجان، آذربایجان غربی، و یکنفر معاود عراقی و افغانی بوده‌اند. آذربایجان شرقی بعنوان مهاجرین استان مهاجر فرست به گیلان در این تحقیق محسوب شده و هر چند که تصادفی بودن نمونه‌ها، گیلان و این استان را از لحاظ تعداد و

جدا از توسعه بخش صنعت که عامل درجه اول جذب مهاجرین روستایی به شهر می‌باشد، رشد چشمگیر بخش ساختمان به عنوان مهم‌ترین محل جذب و اشتغال مهاجرین فاقد مهارت در کشاندن آنها به شهرها نقش عمده‌ای ایفا نموده و بر این اساس و با اعتقاد به اینکه این گروه به عنوان جزئی از نیروهای فعال شهری عمده‌ترین درصد از مهاجرین (فصلی یا دائمی) را در شهرها تشکیل داده و در جذب دیگر اقشار روستایی نقش بسزایی را ایفا می‌کنند لازم آمد

جدول ۱ - علت عمده مهاجرت از روستا

ردیف	علت	تعداد	درصد
۱	بیکاری	۷۳	۷۳
۲	عدم امکانات رفاهی	۲	۲
۳	بدنال خانواده	۲	۲
۴	ازدواج	۱	۱
۵	تحت امر همسر	۱	۱
۶	درآمد بیشتر	۱۱	۱۱
	جمع	۱۰۰	۱۰۰



نفره ۴۴ درصد و ۱۰ - ۶ نفر ۳۸ درصد و بیشترین درصد متعلق به افرادی است که ابعاد خانواده آنها در حد زن و شوهر محدود میشود.

محل اقامت خانوارها

مکان زندگی (بصورت خانوار) این افراد عمدتاً در روستا ۸۶ درصد و فقط ۱۴ درصد در شهر رشت است.

محل اقامت کارگران

پراکندگی مسکن اجاره‌ای در ۶۶ نمونه نشانگر آن است که ۲۵ نفر آنان در حوالی خیابان رازی، استقامت و ۵ نفرشان درخسه بازار و ۵ نفر دیگر در باقر آباد زندگی می‌نمایند و مابقی در سطح شهر و حواشی آن پراکنده می‌باشند. بررسی پرسشنامه‌ها نشان میدهد که آذربایجانی‌ها و بخصوص اهالی مغان به شکل گروهی و اجتماعی در مسکنی که جهت اجاره به افراد اختصاص یافته متمرکز و بصورت ۳۰ تا

نشینان و محصلین جمعاً ۵۷ درصد می‌باشد که ۱۴ درصد از آنها را گروه اخیر تشکیل داده و عمدتاً از بخش شفت شهرستان قومن هستند. بیکاران که ۲۵ درصد از نمونه‌ها را در بر دارند سابقاً در هیچگونه شغلی مهارت نداشته و حتی به مشاغل کارگری ساده نیز نپرداخته‌اند. این گروهها عمدتاً به دلیل تامین معیشت از طرف سرپرست خانوار فاقد کسب هرگونه درآمدی بوده و امرار معاش آنها از طریق روسای خانواده صورت می‌گرفته است و با افزایش سن و ازدواج ناگزیر راهی بازار کار شده‌اند.

ادامه مطالعات نشان می‌دهد که ۸۳ درصد به علت بیکاری دست به مهاجرت زده‌اند. اگر به این اصل معتقد باشیم که مکانیسم مهاجرت دارای یک نیروی رانش یا دافعه و دیگر نیروئی بنام کشش یا جاذبه باشد پس انگیزه اخیر در شهر رشت مزید بر جذب بیکاران تامین شغل جهت فراخوان چنین جمعیتی بوده‌است. لذا در جستجوی انگیزه‌های انتخاب شهر رشت از سوی آنان بررسی دیگری انجام پذیرفت که ذیلاً ذکر میگردد:

علل انتخاب شهر رشت

بررسی‌ها نشان می‌دهد که ۲۵ درصد از مضاحبه شوندگان، انتخاب این شهر را به جهت فراوانی کار، در اولویت قرار داده‌اند. کسب درآمد بیشتر ۱۹ درصد، نزدیکی به زادگاه و محل اقامت ۲۴/۵ درصد و تشویق نزدیکان ۱۵/۵ درصد و عوامل دیگری مانند همراهی با رئیس خانواده و غیره ۱۶ درصد از انگیزه‌های مهاجرت به رشت را تشکیل می‌دهند. فراوانی کار به عنوان بیشترین عامل جذب کننده شهر رشت جهت اشتغال کارگران ساختمانی غیر ماهر علل مختلفی دارد. رشد ساختمان سازی و توسعه بخش مسکن احتیاج به نیروی کار داشته و با افزایش روزافزون آن، طبیعتاً کارگران ساختمانی به علل مختلف اکثراً از مناطق خارج استان و به ویژه از خلخال و آذربایجان شرقی تامین می‌گردد کارگران فصلی با منشاء خلخال و اردبیل بخصوص جهت اشتغال در بخش کشاورزی و ساختمان آن چنانکه منابع تاریخی قابل دسترس نشان می‌دهد، پیش از یک قرن در این شهر فعالیت داشته و عمدتاً به دلیل افزایش جمعیت، کمبود کار و رکود اقتصادی در زادگاه خویش همواره مهاجرت‌های مقطعی به این دیار داشته‌اند اما در سالهای اخیر با فروپاشی ساختار



۴۰ نفره در یک ساختمان شب را به صبح می‌رسانند بطوریکه ۲۰ درصد ۴ نفره، ۱۶ درصد سه نفره و ۱۵ درصد ۱۲ نفره در یک اتاق زندگی می‌نمایند.

مهارت‌های شغلی

۶۷ درصد فاقد مهارت لازم جهت انجام هر نوع کار دیگری در گذشته بوده و ۲۳ درصد به کار کشاورزی اشتغال داشته‌اند. ۵ درصد دامدار، ۴ درصد نجار و جعبه ساز و یک درصد نیز لوله کش بوده‌اند. تعداد بیکاران، خوش

جمعاً ۱۴ درصد از کارگران به همراه خانواده خود فعلاً در شهر رشت اقامت دارند که از این تعداد ۲ درصد مجرد (بهمراه پدر و مادر و یا دیگر افراد خانواده) هستند. درصد تعداد افرادی که به تنهایی در این شهر اقامت دارند ۸۶ درصد و ۴۸ درصد آنان مجرد و ۳۸ درصد فتاهلند.

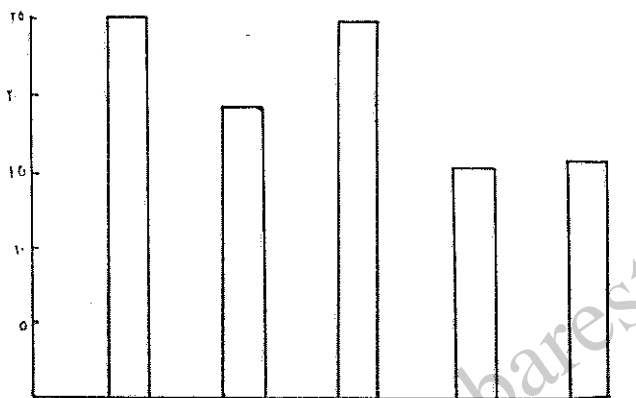
تعداد خانوار

۱۸ درصد افرادی که ازدواج نموده‌اند دارای فرزندی نمی‌باشند و خانوارهای ۵ - ۲

جدول (۱) طک انتخاب شهرونت بعنوان مدل کار

طک انتخاب	تراوانی کار	درآمد بیشتر	نزدیکی به زادگاه	توسعه نزدیک مکان	عوامل دیگر
تعداد	۸۰	۶۳	۸۱	۵۳	۵۰
درصد	۲۰	۱۶	۲۱/۰	۱۵/۰	۱۶

نمودار (۱) طک انتخاب شهرونت بعنوان مدل کار بر حسب درصد



عوامل دیگر، توسعه نزدیک مکان، نزدیکی به زادگاه، درآمد بیشتر، فراوانی کار

زراعی در ناحیه دشت مغان بدلیل یاگیری سیستم‌های کشت و صنعت و مکانیزه کردن کشاورزی جمعیت بیشتری را از این منطقه شاهد هستیم و ضرورتاً با ساخت و سازهای روزافزون بخش ساختمان، مدت زمان چندانی از نظر بیکاری در انتظار تازه واردین نخواهد بود.

مدت زمان بیکاری پس از مهاجرت

۸۳/۳ درصد از کارگران در طی هفته اول جذب بازار کار شده‌اند به خصوص که ۵۷/۲ درصد در سه روز اول به یاری عوامل مختلف نظیر معرفی آشنایان و هم محلی‌ها که در حالت اشتغال بسر می‌بردند موفق به کاریابی گردیده‌اند.

علیرغم تحقیقات و بررسی‌هایی که در زمینه میزان درآمد، هزینه و گذران زندگی در این گروه‌ها به عمل آمد به دلیل عدم ارتباط با مقاله مذکور از بحث در این مورد خودداری می‌گردد. اما ادامه بررسی‌ها نشان می‌دهد که تعداد افرادی که در صورت داشتن شغل دائم مایل به اقامت در این شهر می‌باشند ۴۲ درصد است و ۴۹ درصد نیز اظهار عدم تمایل نموده‌اند و بقیه از پاسخ صریح خودداری کرده‌اند و با توجه به میزان و درصد سواد در آنان، ۴۰ درصد از بیسوادان و کلیه دیپلمه‌ها مایل به ادامه زندگی در رشت بوده و آنرا محیط مناسبی برای خویش یافته‌اند.

از دیدگاهی دیگر با افزایش میزان سواد تمایل مهاجر به اقامت در شهر گرایش بیشتری نشان می‌دهد زیرا او در جستجوی فرار از روستا به دلایل مختلف اقتصادی - اجتماعی است که ظاهراً بتواند پایگاه ویژه خویش را در آن بیابد ولی علیرغم آنکه از مجموع ۸ درصد مصاحبه شوندگان مدت اقامتی بیش از یکسال در رشت داشته‌اند ۳۸ درصد حاضر به اشتغال خانواده خود به رشت بوده و ۴۳ درصد تمایلی ابراز نموده‌اند.

نتایج تحقیق

شهر رشت با مهاجرت فوج روستائیان روزبروز از نظر وسعت و وسع تر و از نظر جمعیت متورم‌تر می‌شود و محلات حاشیهای در زوایای مختلف جغرافیائی آن هم چون قارچ روئیده و مسائل و مشکلات ویژه اجتماعی - اقتصادی و زیست محیطی جدیدی پدید می‌آورد، بطوریکه تمایز محلات آشکارا چهره خود را در دهساله اخیر نشان داده و ساختار نوین ناشی از

جایگزینی افراد در مناطق خاصی از شهر با شکل‌گیری و تبدیل محلات ویژه‌ای که از نظر اکولوژی شهری می‌توان آن‌ها را به عنوان «گنوه‌های رشت» بحساب آورد سریعاً در روند توسعه است. ویژگی غالب چنین محلاتی «تکلم واحد» است و الگوی خاص معیشتی و ابعاد خانوار.

کارگران مدت اقامتی کمتر از یکسال در رشت داشته‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که عمده مهاجرت‌ها بصورت فصلی بوده و کارگران مورد نظر در فصول غیر کشاورزی به این شهر آمده و با کار و درآمد حاصله در فصل بیکاری به زادگاه خود باز می‌گردند و این رفت و آمد متناوباً ادامه دارد.

کوتاه سخن آنکه مساله مهاجرت آنان در درجه اول به سبب تفاوت در ارائه امکانات رفاهی، پایین بودن سطح درآمد و عدم تنوع و کمبود اشتغال در سطح روستاها نسبت به شهر است. اقتصادی نبودن تولید کشاورزی با توجه به شرایط خاص اقتصادی - اجتماعی و وجود تورم باعث می‌شود که روستائیان درآمدی را که باید از تولید پرمشقت خویش کسب کنند بدست نیاورده و شرایط لازم نیز برای ادامه فعالیت در زمینه زراعی وجود ندارد.

نتایج این بررسی و دیگر مطالعات انجام شده در کشور نشان می‌دهد که کارگران ساختمانی هر چند غیر ماهر و فاقد پیشینه مهارتی حتی در این زمینه می‌باشند اما دارای ساختار سنی جوان و حتی سواد بالا بوده و نمونه‌های آشکاری از تسبی شدن روستاها از جمعیت فعالی است که علاوه بر تغییر در ساخت جمعیت شهر، موجبات فسر و پاشی سیستم کشاورزی را نیز موجب می‌شوند. این افراد شهر رشت را به عنوان محلی که بتوان سریع‌تر و بیشتر در آن به کار پرداخت ذکر نموده‌اند و احتمال درصد یافتن حرفه عملگی را در آن بیشتر از دیگر شهرهای نزدیک زادگاه خود دانسته‌اند. با توجه به اینکه ۴۳ درصد از

داده‌های بدست آمده در این تحقیق نشان می‌دهد که مهم‌ترین علل مهاجرت در بیکاری است و این مسئله در کلیه ابعاد مهاجرت و در تمامی کشورهای در حال توسعه یکسان است.

" تاریخ انقلاب جنگل " نام کتابی است که شادروان محمد علی گیلک (خمامی) کمیسر فوائد عامه کابینه جنگل به رشته تحریر درآورده است و نشر گیلکان بزودی آن را منتشر می کند. این کتاب در برگیرنده خاطرات و یادداشت های عده ای از رهبران جنگل است که پس از شکست نهضت دور هم جمع شده محفوظات ذهنی خود را همراه مستندات موجود زیر نظر و تحت سرپرستی شادروان گیلک که به شهادت اغلب جنگلیان از مردان پاک باخته ، آزاده ، صریح الهجه و راست گفتار بوده است به نگارش در آوردند.

بخاطر تمدد حضور نویسندگان در رده های مختلف اداری و نظامی نهضت در این مجموعه ، این کتاب می تواند بعنوان یکی از آثار مستند و معتبر مربوط به انقلاب جنگل و تاریخ معاصر ایران بسیاری از مبهمات موجود این واقعه بزرگ تاریخی را روشن گرداند. گیلک با به مناسبت ۱۱ آذر و هفتاد و دومین سالگرد شهادت میرزا کوچک خان بسیار مناسب می دید تا در مورد این نهضت مردمی و رهبر آن ویژه نامه ای ترتیب می داد اما بخاطر مشکلات عدیده مالی و فنی که پیش روی خود دارد نتوانست به نیت خود نایل آید و آن را به وقتی دیگر موکول کرد. از اینرو تنها به نکته ای خاص از موارد بسیار جالب توجهی که در این کتاب آمده است بسنده می کند.

واقعه مربوط به زمانی است که نهضت فراگیر شده ، میرزا و یارانش به پیروزیهای مقدماتی دست یافته اند. چندین جنگ را فاتحانه پشت سر گذاشته اند و خبر قیام جنگل در سرتاسر ایران پیچیده است. هیأت اتحاد اسلام و کادر رهبری جنگل در این اندیشه است تا یکی از معدود رجال سیاسی و خوشنام پایتخت را با خود همراه کند...

تاریخ انقلاب جنگل

تألیف

محمد علی گیلک

(کمیسر فوائد عامه کابینه جنگل)

در همین اوان از طرف منتقدین تهران نامه های متعدد بعنوان هیئت اتحاد اسلام فرستاده میشد و در ضمن اظهار همه گونه همراهی و مساعدت، جنگلیها را در کارها راهنمایی میکردند. بعضیها نیز از کسان خود اشخاصی را که با افراد جنگل سوابقی داشتند برای همکاری با مجاهدین به گیلان میفرستادند و در حقیقت میخواستند با اینگونه وسایل روابطی با جمعیت داشته باشند، لکن هیئت اتحاد اسلام از همکاری کردن با آنها انکار داشت و سعی میکرد از چهار نفر رجال درجه اول آن روزی ایران مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مومتن الملک و مخیرالسلطنه که در عین حال وجهه ملی داشتند لاقبل يك نفر را به گیلان بیاورد و با کمک فکری او بکار مشغول شود و با این نیت به نمایندگان خود در تهران دستور داد بهر وسیله از اشخاص مذکور دعوت به آمدن بشود، به آنها از طرف جمعیت اختیارات تامه بدهند و هرگونه پیشنهاد آنان را در صورتی که قابل قبول باشد بپذیرند و زندگی آنان را مادام که جمعیت حیات داشته باشد تأمین نمایند و مخصوصاً به آنها بگویند که افراد جمعیت از لحاظ حفظ منافع مملکت حاضرند آرا خود را در کارها به آنها سپرده و خویشتن فقط عامل اجرای افکار آنان باشند.

این اقدام به عمل آمد و علاقه شدید جمعیت بهر يك از چهار نفر ابلاغ گردید ولی هیچيك از آنها حاضر به آمدن نشده و هر کدام عذری آوردند. اینك شرح قضیه مختصر آورده میشود:

در آن روزها هیئت اتحاد اسلام در تهران نمایندگانی داشت که اجرای بعضی از کارهای مهم و اساسی خود را به مجمع آنها محول مینمود. اعضاء عبارت بودند از مرحوم مساوات، آقا سید عبدالرحیم خلخال، آقا سید مهدی انچه، حسین آقا پرویزه شیخ حسینی تهرانی و شیخ احمد سیگاری و این اشخاص مخفیانه کار کرده و هیچوقت بطور رسمی و بنام نمایندگی با کسی ملاقات نمیکردند و دستورها را پس از شور و مذاکره در مجمع خود فردی و شخصی انجام میدادند و بغیر از عده مذکور کسانی دیگر نیز بودند که مظاهر به نمایندگی و از این راه استفاده هائی مشروع و یا غیر مشروع مینمودند و با آنکه جزئیات کارهای آنان مشهود خاطر اولیای جمعیت بود با وجود بر این متعرض آنان نشده و آنها را آزاد گذاشته بودند.

نمایندگان پس از دریافت دستور و بعد از مذاکره و اخذ تصمیم قبلاً نزد مستوفی الممالک رفته و از مشارالیه تقاضای همکاری و مساعدت کردند. مرحوم مستوفی در جواب گفت عدم مخاصمه نوعی از مساعدت است و بهمین مقدار باید اکتفا نمود و ضمناً گله کرد که در این سال تحطی با آنکه مردم تهران هر روز از گرسنگی تلف میشوند هیئت اتحاد اسلام صدور برنج را از گیلان منع کرده است. در اثر این شکایت فوراً عدم صدور ملتی و برنجهای از گیلان به تهران رفت.

بعد از مستوفی مرحوم مشیرالدوله را ملاقات و تقاضائی نظیر تقاضای اولیه از مشارالیه به عمل آوردند. مشیرالدوله گفت تشکیل این جمعیت فقط فایده تاریخی دارد و منفعت دیگری بر آنها مترتب نیست. از او سوال کردند مقصود از منفعت تاریخی چیست؟ جواب داد بعدها در تاریخ نوشته شود ملت ایران همینکه روزنه امید بر روی خود گشوده دید از هر سوبه تلاش افتاد تا زنجیر اسارت خویشتن را پاره کند و این خود نشانه حیات يك ملت است و الا این جمعیت و جمعیت هائی مانند آن کوچکترین اقدامی در مقابل یگانگان نتوانند کرد و از هیچ نوع عملیات آنان جلوگیری نمیتوانند نمود.

سپس به مرحوم مومتن الملک مراجعه کردند و مومتن الملک اساساً در ورود به اینگونه مذاکرات معذرت خواست. بعد از آنکه از این سه نفر نتیجه عاید نشد بدنبال مخیرالسلطنه رفتند. مخیرالسلطنه از روسها فوق العاده وحشت داشت و گمان میبرد همینکه به گیلان برود بدست آنها کشته خواهد شد و بنابراین هر تقاضایی که از او میشد در جواب میگفت اگر این کار را نکنم با من چه خواهید کرد. نماینده هیئت اسلام از این طرز جواب بترسگ آمده و بالاخره با حالی عصبانی از منزل وی خارج شد.

هیچيك از آقایان چهارگانه حاضر نشدند کوچکترین وعده همکاری را به هیئت اتحاد اسلام بدهند و این امر در مجمع نمایندگان تولید حرارت و احساساتی بر علیه آنها نمود و مصمم شدند علیرغم این وجهه المله ها، وثوق الدوله را که او نیز از رجال درجه اول ولی محبوبیت آنان را نداشت حاضر به حرکت نمایند و بقدری عصبانی بودند که نیت خود را قبل از اطلاع به جمعیت به معرض اجرا درآوردند و با هر زبانی بود مشارالیه را وادار کردند شخصاً نامه نوشته و تقاضای همکاری کند و نامه را گرفته ضمیمه راپرت مفصلی که خود حاضر کرده بودند ارسال کردند. جمعیت تقاضای آنان را قبول نکرد و جواب داد با همکاری وثوق الدوله در پیشگاه احرار ایران متهم خواهند شد. بعدها این جواب در تحریک احساسات وثوق الدوله و در اقدام او بر علیه جنگل خالی از تاثیر نبود.

دیگر از رجال ایران که شخصاً نامه نوشته و تقاضای همکاری کرد سیهسالار تنکابنی بود. مشارالیه را نیز نپذیرفته و به نامه او جواب رد دادند. متعاقب این نامه ها تدبیر و همچنین بعد از او حاجی آقا معروف به شیرازی از طرف دولت از تهران به رشت آمده و با هیئت اتحاد اسلام ملاقات و مذاکراتی کرده و خواستند بین قوای جنگل و دولت را بهر نحو التیام دهند. تدبیر بعد از آمدن به رشت و ملاقات با سران جنگل و بعد از آنکه مایوس شد و دید نمیتواند آنها را به طرف وثوق الدوله متمایل سازد، امیر عشایر رئیس اول شاهسون را که در آنوقت حاکم رشت بود فریب داد و بعنوان آنکه از طرف دولت برای وی امتیاز و اختیاراتی خواهد گرفت باعث شد که مشارالیه از حکومت رشت کناره گرفته و با کسان خود مجدداً به سمت خلخال عزیمت کند.

هیئت اتحاد اسلام به تمام این نکات واقف بوده و در ضمن آنکه با سیاست ملامت آمیز با دشمنان بکنار میآید نقشه اصلی خود را نیز تعقیب میکرد.

گیلان در شعر امیرپازاواری

دل‌انگیزی به آفرینش هنری میبپردازد، عاشق حیرت‌زده مسحور از حرکات لطیف معشوق، رازی را که وی با چرخ گردان میگوید، بگوش نشسته‌است. میدانیم گیلان از دیرگاه یکی از مراکز بافت پارچه بود، در مهد ایریشم زربفت‌های بی‌نظیری بافته می‌شد و امروز پاره‌هایی از آن را در موزه‌ها میبایم، پاره‌هایی پررمز و راز و قصه‌گوی هنر آفرینی مردم سرزمین ما، هم‌اکنون نیز در برخی از دیه‌ها و شهرک‌های گیلان کارگاه‌های کوچک دستی به کار مشغول است و پراهمیت‌ترین آن را میتوانیم در قاسم آباد بیابیم.

اشاره دیگری به هنر رنگرزی دارد، هنری که دیر زمانی است در گیلان مرده و امروزه از آن هیچ‌نمونه و خبری نیست، ولی شاعر که همه چیزهای خوب و زیبا را برای دلیرش می‌پسندد، با این دو بیتی زیبا و شاعرانه...

خَجیره کيجا ته چمه نارنجی به
ریکا بورده گپلون برانجی به
بکند نیار دستک هوا شنی به
دماوند کوه وا ور بخوشنی به

این هنر را در یادها جاودان ساخت.

هنر رنگرزی گیلان در شعر باقی، یعنی دارائی‌های گرانبها و بسیار جالب و زری باقی، عالیترین و پرارزش‌ترین پارچه که در ایران بافته میشد، مدتها نمایان‌گر ذوق و سلیقه مردم ما بود، این هنر را هنوز میتوانیم در معدود کاشیهای بجا مانده در مزارهای گیلان خصوصاً چهارپادشاه لاهیجان و گنبد وازاره‌های اطاقهای آرامگاه شیخ زاهد گیلانی در شیخانور مشاهده کنیم و متأسف باشیم که چرا اینهمه ذوق شکوفا را از مردم ما باز گرفتند و اگر آرزوی شاعری برای معشوقه‌اش ازین هنر آفرینی در طول قرون پرده بر نمی‌کشید، شاید ناآگاهی ما را پایانی نمیبود.

عشق او به زیباروی گیلک ویرا سخت دلبنسته گیلان و همیشه نگران این محیط جمال آفرین میدارد و در غزلی سر مستانه می‌سراید:

کی گرد سبیل گم کرد بو، یاسمن دشت
آب دو چش ته وا به دریو بیه مشت
وا بخور دبو آهو مشک ره، ناف کند مشت
واورن به گیلون، که مرگی نوورشت

و این دعایمی تواند بدون انگیزه باشد، در تاریخ از بیماری همه گیر ویا و طاعون که چندبار، به ویژه رشت را به کام مرگ کشانید آگاهی‌هایی داریم، چه بسا که به زمان امیری نیز، گیلان به چنین بیماری مرگ زا دچار شده باشد و چون دوران زندگانی امیری مشخص نیست، دقیقاً تاریخ وقوع حادثه را نمی‌توانیم باز یابیم و قاطعاً شاعر بخاطر مضمون‌سازی و قافیه‌پردازی به حادثه آفرینی دست نمیزند و از ذکر رشت هم قصد شاعرانه‌ای ندارد، به روشنی سخن از بیماری پرمرگ و میرغفونی است و پراکندن بوی مشک نیز فقط برای گندزدائی است. در این دعای باخلاص انگیزه‌ای هم بچشم می‌خورد و آن علاقه شاعر بداشتن قطعه زمینی در رشت است...

سه دئی مره، لایه نده، رشت هاده
خشی دئی مره، یتا نده هشت هاده
ملک دئی مره، اینجه نده، رشت هاده
دست بزن مره، شه گله باغ، گشت هاده

گیلان از دیرگاه، برای مردم طبرستان، سرزمینی شناخته شده، آشنا و مورد علاقه بوده است. این کهن شناختی را باید پیش از ورود گیل گاو باره بدین مرز مینویی و بنیان‌گذاری پادشاهی پرشکوه و دیرسالش دانست، شاید بدانگاه که مهر فیروز به آمیله دختر اشتاد دیلمی مهر افکند و نام زیبای دخترک بهشتی روی فرشته خوی گیلک را به آمل شهر همیشه سرفراز تاریخ نهاد.

خاندان ماکان، زیار، بویه گیلانی یکی پس از دیگری بر این استان همیشه سبز و زرخیز فرمانروایی داشتند و این نشانه روشن علاقه و مهر مازندرانی و گیلانی میتواند باشد. خاندان‌های گرانقدر و رزمنده‌ای که در پیش روی تازیان دلاورانه ایستادند و برای حفظ استقلال و آزادی به پایمردی برخاستند، بازماندگان گیل و گاو باره بوده و اصالت گیلکی داشتند. این همزیستی تنها در امر سیاست و فرمانفرمایی نبود، در میان مردم عادی طبرستان و گیلان تفاهم کامل برقرار بود، دوستانه رفت و آمد داشتند و به تبادل ذوق و هنر میپرداختند و بخوبی از ویژگیها و رویدادهای منطقه‌ای هم آگاه بوده‌اند و این آگاهی به ادبیات ارزشمند و پر بار طبری راه پیدا کرده‌است.

شیخ العجم امیری مازندرانی، عارف وارسته و از خود گسسته و بحق پیوسته این دیار در چند غزل و دو بیتی دلنشین طبری خویش آگاهی‌هایی به خواننده میدهد که از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی دقیق‌تری است.

بزرگمرد مازندرانی امیری پازاواری برای مرزداران مازندران همان ارزش و احترام و مقام معنوی روحانی و عارفانه را دارد که پیر شرفشاه برای گیلانی‌ها. قضا را هر دو نفر سرگذشتی مشابه دارند، عاشق دختری از خاندان بزرگ و نامور دیار خویشند، و این عشق ظاهری، سرپوشی به عشق بزرگ و حقیقی آنهاست که از راه عرض اخلاص محض به شیر خدا سر به آستان معبود و معشوق حقیقی و مطلوب واقعی میسایند تا در بوته عشق و شوق از عشق برهند، کالبد خاکی فروگذارند و با فنا فی‌الله شدن همه جان‌ها جان گردند.

این شاعر سوخته: (از مجاذیب عاشقان و از قدمای صادقان [است] اعراب ویرا شیخ العجم نامند، دیوانش همه رباعی، و رباعیاتش به لفظ پهلوی است).^۱ و گویا هدایت نمیدانست پیرپازاوار را دیوان غزلیات بس پر مغز و نغزتر از دوبیتی‌ها به گویش طبری است نه پهلوی و در این غزلیات شورانگیز عارفانه و عاشقانه اشاراتی به رشت و گیلون (گیلان) دارد، مهر خود را به زیباروی گیلک آشکار میسازد و مینالد:

گیلون وچه ره، دیمه، چل گاردنی چل
سر مه د کرد شیه چش و مل گاردنی مل
ای کشی اساء، به چل گاردنی چل
عشق تش، به مه سینه، بل گاردنی بل
گاهی باء وراز، گاهی نشی دسوی چل
گهی لل به فیل بوو فیل بوو لل
صواحی بنه بشوردی، دیم همچون گل
بیار خوش هادیم، که درد دانه مه دل
ای بی رحم یار، رحم دنیه تنه دل
فردابو دامن گیرمه، قیامت سرپل

اشاره شاعر به معشوقه گیلانی به انگیزه صراحت نیاز به توضیح ندارد، معشوقه‌ای با ناز و غرور پشت دستگاه بافتنی نشسته و با ظرافت

فولنگ

به زبان گیلکی

■ سر فوروز بارید اونه ره کی جه
اون اموجیدی، هتو نی اونه ره کی
شیمه جه اموجه.

فروتنی کنید درباره آنکس که از او دانش آموزید و هم درباره آنکس
که از شما دانش فرا گیرد.

■ ستم نوکون اونا کی جقرز خودا
کس ناره.

پرهیز از ستم کردن با کسی که دسترس بیآوری جز خداوند ندارد.

■ زبانه توک، نیزه توکه جه تیج تره.
نوک زبان برنده تر است از نوک نیزه.

■ ندانا آتوجا ندان، بختترین او جایه.
شيواترین پاسخ نادان، او را پاسخ ندادن است.

■ اگر تی کرده کارانه میان وافکراشی،
همه تا کاره میان بخاواوری.

اگر در رفتار و کردار خویش نخست بژرفی اندیشه فرمائی در هر کار
سرانجام نیک یابی.

■ ندانی آدمه ره خوره دکفته جانه جا
ویشتر ضرره.

آدمی را نادانی پریزان تر از خوره است در کالبد.

■ نوا تی دوسته دوشمنا، دوست بگیری.
نباید دشمن دوست را دوست گزینی.

■ واخب بوبو تا راحت بیبی.
اندیشه ناک باش تا در آسایش بمانی.

■ زاک به گیلا کوده تانه کی بوخوسه،
ستم بیده اما تانه خوفتن.

فرزند مرده شود که خسب ولی ستم دیده نخواهد.

و به آشکار میگوید: به نیمه‌ای از سیب قانع نیستم، سیب درست و کامل بمن بده و یک بوسه را نمیپذیرم و به هشت بوسه مهمانم کن، دستی از نوازش به سر و رویم کشیده و در باغ عطر آگین وجودت مرا به گشت و گذار فراخوان و با چنین ناز نوازشی اگر میخواهی بمن قطعه زمینی ببخشی، نه در مازندران، که در ببخش، شگفتا که مازندران با همه طراوت و سرسبزی برایش کشت و گيرائی گیلان را ندارد، آن آشوبگر طناز گیلانی که در صدر نوشته بدان اشاره رفت کیست که چنین دل و دین از چنین مرد روحانی و عارفی میشناسد و به خاطر او نرگس خوشبوی و سکرآور سرزمین باران را سرخ و گلی بهاری میشناسد و میسراید...

میه سُرَخه گل دَسْتَه هررُو کِناره
گیلون نرگس سُرَخه گل نو و بهاره

این نکات جالب که در دیوان امیری بچشم می‌خورد، قصه‌گوی شیرین دوستیها و مهرهای مرزداران نوار ساحلی دریای خزر است که آرزومندیم تا به جاودان پایدار بمانند.

زیر نویس

- ۱- ریاضی العارفين اثر رضاقلیخان هدایت، چاپ تهران، سنگی سال ۱۳۰۵ هـ. ق. ص ۴۳
- ۲- کنزالاسرار مازندرانی (دیوان غزلیات امیر بازاوری ج ۲) چاپ افست، تهران امرداد ماه ۱۳۴۹ هـ. خ، ص ۷۵، این غزل ۸ خط است که سطر ۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۸ آن در بالا آورده شد سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ در زیر برای اطلاع بیشتر خواننده محترم آورده می‌شود:

لساکه‌ل و فیل، شیه کنن گلاگل فیل زنده‌گانی، دست لیل بووتل
اما به بغداد سیخت دکیمه، چل ول میان گرداب، سخت بسوتجی تش بل
به عرب، تعال گن و ترک، بوریه گل، فلک وله بازو، ول بگاردن چل

بچه گیلک را دیدم که چرخ دستگاه ریسندگی را می‌چرخانید، چشمان بناز سرمه کشیده‌اش را با ناز میگردانید، (ای کشی! - با می کشید حالا) در چنین حال و هوایی که چرخ دستگاه ریسندگی را می‌چرخانید آتش عشق را به سینه من شعله‌ورو شعله‌ورتر میگردانید، گاهی راز میگفت و گاهی هم به سوی چرخ نمی‌رفت و (چنین مینمود که) فیل را پشه و گاهی پشه را فیل (مینمایاند) میگوید، حالا که پشه و فیل خود میکنند گفتگو (را او یکسان میدانند) و زندگانی را از دست پشه بر فیل تلخ مینماید ما به سختی در بغداد به پیچ و تابیم، در گرداب از شعله آتش به سختی سوختیم، به عرب تعال می‌گوید و ترک را (بوریه کل)؟ و چرخ کج بازو و چرخش را کج بسوی ما گردانیده است، پگاه که رخساره چون گلت را شستی بیاز تا بوسم که دل من درد دارد، ای یار بی‌رحم که در دلت رحمی نیست، فردای رستاخیز دامت را سر پل خواهم گرفت.

۳- همین کتاب ص ۵۷۲ که معنی آن چنین است: دخترک خوب پیراهنت نارنجی است، پسرک آنرا به گیلان برد و رنگ کرد، بر دستگیره نثار (کتام) آنرا بگسترد، (تا) باد (ی که از کوه) دماوند (می‌وزد) آن را خشک کند.

۴- همین کتاب ص ۲۲، اصل غزل نه خط است که فقط دو سطر اول و چهارم آن بمعنی زیر آورده شده است: گرد سنبل را که در دشت یاسمن کم کرده بود، (و ازین غم) بخاطر تو دو چشم دریا را پر آب کرد، بادوزان ناه آه‌ورا که پر از مشک است، به گیلان بپراکند تا (دیگر) رشت را مرگی (به سوگ نشانند) نیفتد.

۵- همین کتاب ص ۵۶۹

۶- همین کتاب ص ۲۲۳، اصل غزل شش خط و در اینجا فقط سطر پنجم آورده شده است.

حروفچینی کامپیوتر لیزری گوهی

فارسی - لاتین - عربی

تهران تلفن: ۲۵۰۴۳۹

نامواژه‌های جغرافیایی گیلان^۲

زونگا

ZUNGA

ایرج شجاعی فرد

"لوجین بره LUJUNBARA" در گویش بیه پیش که بیه‌پسی‌ها بسویزه رشتی‌ها آنرا "لوجنک LOJANAK" می‌نامند که برابر روزنه فارسی است. بنابراین،

۱- واژه‌های زینبر، زینبره، زنون یا زهون‌بره بمعنی گذر مسلح، یا گذرگاه اسلحه می‌باشد.

۲- زین پشته با دو کلمه زین بمعنی مسلح و پشته بمعنی تپه هر دو بمعنی تپه یا پشته مسلح است.

۳- زینده بمعنی روستای مسلح است.

۴- گنبد زینبر اشاره به گنبدی است که در ناحیه زینبر قرار دارد که معنی آن در ردیف آمد. با شرحی که آمد معنی واژه نخست نامواژه زونگا بدست می‌آید و برای بازیابی مفهومی این نام می‌بایست واژه «گگا» را نیز دریابیم:

«گگا» و «گاو» و «گو» 60 که در پس و پیش نام‌ها می‌آید در پاره‌ای از پیشوندها بمعنی «بلوک» است، و در پسوند بمعنی جا و مکان و در بعضی کلمات هم بمعنی گاو «جویان» می‌آید. نام‌های «گاچه = طویله گاو» - گاویه بمعنی بلوک بهتر، جونگا یا زونگا بمعنی گاونر جوان و نامی اساطیری - و اجارگاه بمعنی بازارگاه و هم چنین ورازگا و گاوگلی و گاکش، گاکشه، سیاگا - گوگیر تنگا، پازگا - دلگا از آنجمله است.

«گاو» و «گو» در پارسی سره بمعنی پهلوان بکار می‌روند و «گا» یا «گ» یا «گنو» در واژه‌هایی هم چون گاورس - گرزگاوکار - گاوروزا - گاویش گاوک که کنه گاو باشد - گاوین بمعنی سنگ زهره گاو - گاو تنک بمعنی چوب برای راندن، «گا» بشکل گاو می‌آید و در شکل "گو" GU با واژه‌های گویان - گوساله، گوسپند همراه می‌شود.

بنابروایت اوستا در یسنای ۲۶ برای جامعه دودمانی شرح زیر آمده است:

۱- نمان" به خانواده‌ای می‌گفتند که در یک خانوار و دور یک اجاق زندگی می‌کردند و آنرا پدرسری می‌گفتند.

۲- ویس" به چند خانوار می‌گفتند که یک قریه یا روستا را تشکیل میدادند.

۳- زنتو" یا "گنو" به چند روستا می‌گفتند که با هم یک بلوک را تشکیل میدادند.

بقیه در صفحه ۳۳

مارکوارت باعتبار تصحیف حرف واو و زاء که در خط عربی فراوان دیده می‌شود نام زین را وین خوانده است.

زین یا زئن در فرهنگ مکنزی بمعنی سلاح یا اسلحه و زره و زین اسب و گوشت گرده و زین کردن است و زین‌افزار بمعنی زین‌افزار است.

«فرهنگ مکنزی صفحه ۹۹»

زین بکسر اول، پهلوی ZEN «سلاح - تجبیز»، در زبان اوستائی زئنا "ZAENA" و در زبان ارمنی زئن "ZEN" و بصورت زئنو "ZAENU" بمعنی سلاح دفاع و در فارسی زین ZIN آمده است.

«خلف تبریزی - محمدحسین - برهان قاطع - صفحه ۱۰۵۴ جلد دوم»

در واژه‌نامه ارتسای ویرازنامک زئن ابزار ZEN-ABZAR بمعنی زین‌افزار - سلاح و ابزار «اسب» با هم آمده است.

زین بمعنی افزار اسب هم آمده است، گزازان نه آگاه از این

که بیژن نهادت بر بورزین

جاروتی - ابوالعلاء المومن - تصحیح

جوینی صفحه ۱۰۸ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران " زین‌افزار در گزیده‌های زادسپرم بمعنی سلاح است.

"بهار، مهرداد - گزیده‌های زادسپرم

صفحه ۲۴۵ چاپ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران"

زئن بمعنی ابزار جنگی، سلاح آمده است و آنچه را که از چرم و چوب سازند و بر پشت اسب

نهند و بینگام سواری روی آن نشینند.

«فرهنگ معین جلد ۲ صفحه ۱۷۷۲»

در بستر تاریخی نیز اشکانیان توانستند به

کرانه‌های جنوبی دریای خزر و بلندیهای گیلان

زمین دست یابند و در کنار پادشاهان دیلمی

قرار بگیرند نامهای جغرافیائی ارشکی، اردجان

اشکور نمونه‌هایی از اینهاست و زنگه‌شاوران در

شاهنامه فردوسی که سپاهی داشت و از پهلوانان

نامی کیخسرو بود. یکی دیگر از آثار بجای

مانده آنان واژه‌های کی و کیا است مانند شهری

که نام آنرا آرساکی نامیدند. در کارنامه ارشیر

پاپکان آمده است، اردوان از کسته کسته چون از

ری و دنیاوند و دیلمان و پذیرشوارگر سپاه و

آخور خواست.

«هدایت - صادق - کارنامه اردشیر بابکان

صفحه ۱۸۳ چاپ انتشارات امیرکبیر»

گیلهوا از این شماره بابی تازه می‌گشاید و صفحه‌ای از صفحات خود را به امر بازیها و سرگرمی‌های کودکان و نوجوانان شمال ایران اختصاص می‌دهد. از اینرو از تمامی خوانندگان و علاقمندان خود بویژه در روستاها می‌خواهد نه فقط شرح بازیها و سرگرمیهای محل خود را برای ما بنویسند بلکه نام یا روایات دیگر آن دسته از بازیهایی را که از این شماره در گیلهوا منعکس می‌شود، اعم از اصطلاحات تطبیقی یا شکل‌های گوناگون آن، به اطلاعمان برسانند و برای ثبت و ضبط در این صفحه به نشانی ما ارسال نمایند.

البته بهترین روایات واصله در شماره‌های مختلف گیلهوا به امضای گردآورنده آن به چاپ رسیده و تمامی بازیها نیز، در صورت فراهم آمدن مجموعه‌ای، یک جا به چاپ خواهد رسید. لطفاً اصطلاحات و ترکیبات خاص یا مهجور را با خط خوش و خوانا ضمن رعایت اصول آونگاری یا اعراب گذاری بطور جداگانه در پایان روایت یادداشت فرمائید.

پیرزن، در حلقهٔ بچه‌ها - که دستانشان را به هم زنجیر کرده‌اند - وارد شده و با دست به شستشوی فرضی سر و بدن خود می‌پردازد و بعد از حمام کردن، راه می‌افتد که برود. اما او با ممانعت سایر بازیگران روبرو می‌گردد.

پیرزن می‌خواند:

خانه بوسوخت

(= خانه سوخت)

بازیگران - همگی با هم:

آتش واره

(= آتش می‌بارد)

پیرزن:

لانه بوسوخت

(= لانه سوخت)

بازیگران:

آتش واره

(= آتش می‌بارد)

پیرزن، مسیری از میان بچه‌ها نشان داده و می‌گوید:

ارا شما

(= از این راه می‌روم)

سایر بازیگران:

ونالیم



(= نمی‌گذاریم)

پیرزن، با اشاره به مسیری دیگر، می‌گوید:

او را شما

(= از آن راه می‌روم)

بازیگران:

ونالیم

(= نمی‌گذاریم)

پیرزن، حالتی ضربه زدن با داس به دست

دخترکی را نشان داده و، می‌گوید:

بقیه در صفحه ۳۸

رحیم چراغی

بازیها

مقدمه

آتش واره

«آتش واره»، بازی‌ای مخصوص دختر بچه‌هاست.

دخترکی با چماقی در دست و به طور خمیده، از کنار همبازی‌های خود می‌گذرد.

یکی از همبازی‌ها می‌پرسد:

پیرزنای! پیرزنای! کوی شوئدری؟

(= پیرزن! پیرزن! کجا می‌روی؟)

بازی‌های کودکان گیلان، همبازی دیگر گونی‌هایی که فرهنگ منطقه بعد از تحولات سال ۴۲، دستخوش آن بوده‌است در خطر فراموشی تدریجی قرار گرفت. بازی‌هایی که ساعت‌ها وقت روزانهٔ کودکان و خردسالان گیلک را در فقدان کتاب، تلویزیون، سینما، ویدئو، اتاری، فوتبال‌دستی، باشگاه‌های پرورشی و... به خود مشغول می‌داشت.

اساساً بازی‌های کودکان گیلان در دو دسته، طبقه‌بندی می‌گردند:

الف / بازی‌های عملی

ب / بازی‌های افرواهی یا شفاهی

تحرک بدنی کودکان در جریان کاری گروهی، غالباً، مورد نظر بازی‌های عملی بوده‌است. در این دسته از بازی‌ها، جدای از پر ساختن وقت کودک یعنی هدف اصلی بازی، پرورش جسمانی کودک نیز در نظر گرفته می‌شد.

اما تحرک فکری و تقویت حضور ذهن کودک، در بازی‌های افرواهی، عداً از پر ساختن وقت کودک یعنی هدف اصلی بازی، مورد نظر بوده‌است. گیلانی‌ها از طریق بازی با کلمات، الفبا و اعداد ریاضی، وقت تفریح و سرگرمی خردسالان را پر می‌ساختند. اما گذشته از این دو مورد: (پر ساختن وقت تفریح و سرگرمی، و پرورش و فعالیت ذهنی)، آموزش و فراگیری اسامی اشیاء و لوازم خانه، اسامی روستاها و شهرها، اسامی اشخاص (اطفال و...)، و تعدادی از حروف الفبا و اعداد ریاضی: (از یک تا ده و از دهگان تا صدگان) نیز مورد نظر بوده‌است.

ترجمهٔ بازی‌ها در اینجا، صرفاً برای دریافت سریع‌تر و بهتر پاره‌ای لغات و ترکیبات ناآشنا به ذهن کودک و خردسال آمده‌است، زیرا به ارزش بازی‌ها بویژه در بازی‌های دسته شفاهی، به دلیل ترجمه‌ناپذیر بودن پاره‌ای از آن‌ها و در مواردی استفاده از ظرفیت‌ها و شگردهای زبانی، خدشه وارد شده‌است. بنابراین تنها راه استفادهٔ اصولی از این بازی‌ها، مراجعه به متن اصلی این بازی‌هاست.

پیرزن، جواب می‌دهد: حمام.

پرسنده، می‌گوید:

اوبه نوا شوئ

او حمام ساز دره

سو بول دره

بیمه امی حمام

(= آنجا نرو)

حمام آنجا ساس دارد

کک دارد

به حمام ما بیا)



کتابهای رسیده

● **بطل، عارف و شاعر رامسری / گردآورنده: مصحح دکتر سیدعلی اکبر میرحسینی / [ارشت]، ۱۳۷۱ / رحلی، ۱۲۱ صفحه، قیمت؟**

بطل عارف و شاعر مرثیه‌سرای قرن سیزدهم هجری قمری و متوفی به سال ۱۳۰۰ هـ. ق. و مدفون در سادات محله رامسر است. کتاب شامل یک مقدمه از شرح احوال بطل، دیوان مرثیاتی و فرهنگ لغات و تعبیرات بکار رفته در مرثیاتی است که به خط حسین احمد واجبی خوشنویس منطقه کتابت یافته و عیناً تذهیب و افست شده است. مصحح از فضایی گیلان و رئیس دانشگاه آزاد آستانرا است.

● **روش سریع تر اختصار در حساب / تألیف آن کائوروودلف مک‌کشین، ترجمه محمد باقری / تهران، دانشمند، ۱۳۷۱ / رقمی، ۳۱۲ صفحه، ۲۰۰۰ ریال**
کتابی است در ریاضیات که توسط مترجم پرکار گیلانی مهندس محمد باقری به فارسی برگردانده شده است.

● **خاندان شیسانی (کاشان) / تألیف رحمت‌الله شیسانی / تهران، سپهر، ۱۳۷۱ / وزیری، ۳۹۳ صفحه، ۴۰۰۰ ریال**

● **نسب‌نامه یکی از خاندان‌های معروف ایران است از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۶۹ که به اهتمام فرامرز طالبی نویسنده و پژوهشگر گیلانی تنظیم شده است.**

● **مجموعه مقالات اولین گروه آبی مردم شناسی تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۱ / وزیری، ۲۵۶ صفحه، ۱۵۰ تومان**
حاجی ۱۳ مقاله در زمینه مردم‌شناسی ایران است که در اولین گروه آبی مردم‌شناسی (۱۷-۱۹ مهر ۱۳۶۹) عرضه شد. یکی از مقالات تحت عنوان «انسان و آب در حوزه سیدرود» (صفحات ۲۱۹-۲۵۴) از محمد میرشکرانی مربوط به گیلان است.

● **آخرین یادگار / تهیه و تنظیم رضا قنبرزاده (مظفری) / رشت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۱ / وزیری، ۱۳۴ صفحه، قیمت؟**

یادنامه مرحوم حضرت آیت‌الله حاج شیخ مهدی مهدوی لاهیجانی ار قفیا و مراجع گیلانی است که در سن حدس‌الگی در تاریخ ۳۰ مرداد ۷۱ در لاهیجان درود زندگی گفتند و طبق وصیت ایشان در حسینیه مدرسه جامع شیر لاهیجان به خاک سپرده شدند.

● **سه رنگ نیلوفران / سیدمحمد عباسیه کهن / تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ / رقمی، ۱۱۱ صفحه، ۵۰۰ ریال**

مجموعه شعر برگزیده از سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ شاعر است منمنل بر ۳۳ غزل، تعدادی رباعی و دوبیتی و ۳ مثنوی
● **پسرواز سرخ سلیمان / غلامرضا امرادی (صومعه‌سرای) / تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ / رقمی، ۱۴۱ صفحه، ۶۰۰ ریال**

مجموعه شعرهای سروده شده سالهای ۷۰-۱۳۶۸ شاعر است در چهار بخش: در کوچه باغ تغزل- بر شاند صبح- اطلسی‌ها- از این نستان
● **رهزیردازی / تألیف تینوس بورکیارت، ترجمه جلال ستاری / تهران، سروش، ۱۳۷۰ / رقمی، ۷۶ صفحه، ۶۰۰ ریال**

کتاب «مجموع مقالات تحقیقی» و حاوی ۶ مقاله در باب رمز است که دکتر جلال ستاری محقق گیلانی به فارسی برگردانده است.

● **سراینده کاخ نظم بلبلد / تألیف مهدی سیدی فرخ / مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ / وزیری، ۳۱۸ صفحه، ۲۳۰۰ ریال**

مجموعه «پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی» است. مؤلف خراسانی در این کتاب دیدی نو و نگرشی تازه بر طوس و شاهنامه او دارد.

شاعران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان یک نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

● **کتاب توسعه (جلد سوم) / جمعی از نویسندگان، مترجمین و صاحب‌نظران / تهران، نشر توسعه، ۱۳۷۱ / رقمی، ۱۵۷ صفحه، ۸۰ تومان**

مجموعه‌ای است حاوی ۱۳ مقاله در زمینه توسعه (در موارد گوناگون). «طرح توسعه مازندران و حاج محمدامین انضرب» از ویلیام ج. اولسون عنوان یکی از مقالاتی است که در خصوص مازندران نوشته شده و توسط محمد جواهر کلام ترجمه گردیده است.



نشریات رسیده

از صاحبان امتیاز، مدیران مسئول و سردبیران محترم روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، مجلات و فصلنامه‌های سراسر کشور تقاضای می‌شود چنانچه مایل به تعرفه نشریات خود در گیله‌وا هستند، یک نسخه از نشریات خود را بمحض انتشار به نشانی گیله‌وا ارسال نمایند. متقابلاً گیله‌وا نیز برایشان ارسال خواهد شد.

جنگ کادح

هفته‌نامه کادح به مدیریت علی طاهری اخیراً موفق شده است بعد از یکسال و اندکی وقفه تخمین جنگ خود را در ۱۲۸ صفحه قطع وزیری انتشار دهد. این جنگ که به کوشش و بایمردی محدثی صالحپور از روزنامه‌نگاران با سابقه و نام‌آشنای مطبوعات گیلان منتشر شده است حاوی بخشهایی از جمله چند نقد و نظر، ۶ داستان و تعداد زیادی شعر از شاعران و نویسندگان معاصر کشور است. نقش شاعران و نویسندگان جوان گیلانی در این مجموعه چشمگیر است. «بررسی اجمالی شعر امروز گیلان» از علیرضا پنجه‌ای و «پرامون ادبیات اقلیمی و داستان‌نویسی در گیلان» از علی صدیقی عنوان دو مقاله‌ای است که در مورد ادبیات فارسی معاصر در گیلان نوشته شده است.

«مهاجر» عنوان مطلبی است از رحیم چراغی در مورد تحول و تولد نوعی شعر گیلکی و ذکر نمونه‌هایی از اشعار محمد بشرا، محمد فارسی و خود او که در پایان جنگ آمده است.

امیدواریم تلاش مجدانه صالحپور موجب شود تا به فاصله‌های نزدیک‌تر شاهد انتشار شماره‌های بعدی این جنگ باشیم.

نشریه داخلی چهارمین جشنواره تئاتر منطقه‌ای کشور

(رشت - ستان - تبریز - یزد، ۱۳۶۷، مهرماه ۱۳۷۱)

این نشریه که بصورت زیراکس تهیه و از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در ۴۸ صفحه منتشر شده است حاوی مقالات، مصاحبه‌ها، اخبار نمایشی گیلان و همچنین گزارش مفصلی از چهارمین جشنواره تئاتر منطقه‌ای کشور در رشت است که در آن گروه‌های نمایشی متعددی از استانهای همدان، کبکلیویه و بوبراحمد، کرمانشاهان، مرکزی و چهارمحال بخیرای شرکت داشتند.



مطالعات مربوط به شمال ایران

در مطبوعات کشور

آبزیان

(شماره ۲۰ - تیر ۱۳۷۱)

سیستم کشت توأم برنج - آذولت - ماهی:

مهندس بسزاد قسره‌یاضی، مهندس سیدضیاءالدین میرحسینی، مهندس محمدولی روزببان، صفحه ۲۲-۳۰

(شماره ۲۱-۲۲ - مرداد و شهریور ۱۳۷۱)
دریاچه‌های بزرگ بین‌المللی - دریای مازندران:

داریوش کریمی، صفحه ۳۲-۳۳

سنبله

(شماره ۴۲ - مهر ۱۳۷۱)

زراعت سنتی برنج در مازندران:

میرداد میرپور محمدی، صفحه ۵۱-۵۵

(شماره ۴۳ - آبان ۱۳۷۱)

بادام زمینی (به بهانه برداشت این محصول در استان گیلان): محمد بشرا، صفحه ۵۰-۵۱

فروهر

(شماره ۳ و ۴ - سال بیست و هفتم -

خرداد و تیر ۱۳۷۱)

واژه و تاریخچه برنج در ایران و جهان باستان:

دکتر پرویز نیلوفری، صفحه ۴۴-۴۶

کشاورز

(شماره ۱۵۱ - تیر ۱۳۷۱)

چرا مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها نتوانند از بزرگترین مولدین جهان باشند؟ صفحه ۲۷

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیله‌وا

با انتشار هر شماره تازه، گیله‌وا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظہار تمایل می‌کنند. هم‌اکنون تعداد زیادی از خوانندگان سراسر کشور بویژه تهران، غرب و جنوب ایران از طریق نامه خواستار تهیه شماره‌های ۱ و ۲ و چگونگی پرداخت وجه آن شده‌اند. برای دریافت شماره‌های قبلی کفایت معادل مبلغ ۵۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیله‌وا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.



هفدهس سال پیش کی بیگری بیگریه مایی سیفید بو یو میدانه سر، سماکی دوکانانه درا ایتایتا دوستن دیدید. البته هه دپچ دپچه میان می چومه جولوب تی چومه جولوب، مایی هیزارتومونی لیسا خوردی پول دارانه دس و زالون بوستی ندارانه قسمت.

چی خُب بو ا شعر هو وختانه چاب بو بوسته بی کی ویشتی دیله میان بینیشتی بی. اما خاب مالا یو مایی، گیلانه میان دیرو ایمرناره، اوسال اوسال نارہ... همیشه گبه. اَنَم کی ا شعره خانیدی، خیال کونیدی هه دیشبه ره بوگفته بو بوسته.

اَن کی میدانه سر مایی فراوانه، سماکی دوکانانه در نی چارخاله واز، هنده ایساید کسان کی مایی سیفیده جه، پرورشی مایی فیویجا کونیدی و خکاره میان سولوتکایا دیجا.

هنده پاییز بامو یو زمستان نی در پیش. ای واردنی مایی صیده فصل جه را برسه. سال آیه شه، هنده آیه؛ ولی عمر آیه شه به نایه!

«زیبا» جا خالی کی پله گل بو یو شاعر، باهنر، خوش صدا، باگذشت و آقا، و چندر دوسداستی گیلکی یا، دامونا، دریا یا؛ چقد ناجه داشتی «گیلهوا» دریا به، اونا یاور بیه.

سه سال پیشتر جه خو شوئن، ا شعرا امانت می ورجه بنا کی روزی روزگاری اگر جایی بیافتم چاب بوکونم. چی وخت بختر جه اَن؟ چی جا بختر جه آیا؟ اَن نوکونم کی بوکونم، ائی نوکونم کوی بوکونم؟ ای وار بیدهئی من نی بمررد و گیلهوا نی پیلهدریا موشکیلاته من دمرد!

«مالا» یا، شاعر، پور زَمات پیش بوگفته بو.

مالا

(منظومه ناستیک)

سیر میری از سده به می بشره مار
جانان ایسه نادره مازو بولاق
هیر کسی میر مباحی سید بوآسته
مستطاب تلسار از ان و مناسب
سیر میری سینه سینه مستطاب
دو تلسار و دو سینه سینه سینه
دیل و سکر ملسار و اول تلسا کون

* *

سیر میری سینه سینه در سیه کنار
دیل بوری و سینه آسمان راوستی
واستینه سینه سینه سینه سینه
سیر میری سینه سینه سینه سینه
در سینه سینه سینه سینه سینه

سیر میری سینه سینه سینه سینه
سیر میری سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه
لاسنده سینه سینه سینه سینه
لنگه دانده سینه سینه سینه سینه
دام پیچار و اسرا سینه سینه سینه

* * *

اونی سینه سینه سینه سینه سینه
در سینه سینه سینه سینه سینه
سلام بکر سینه سینه سینه سینه
عسیر سینه سینه سینه سینه سینه
اسمه سینه سینه سینه سینه سینه

ای روز بوشوم جو معره زیبا کنار
ماحوه احواله یا کی جانه ساق
سیر میری سینه سینه سینه سینه
اسمه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه دورونی ماهی در کنار بوبو
سینه گانه ماهی همه اوچه بید
ماهی خاساقی اینتا چار صد تومون

سیر میری سینه سینه سینه سینه
ورق او روزی سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه
ررسی سینه سینه سینه سینه سینه
رادر سینه سینه سینه سینه سینه

سیر میری سینه سینه سینه سینه
سیر میری سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه

هتو کسی سینه سینه سینه سینه
سیر ما اونه جانه گشته داشتی
چین قدمی بوشوم اونه پیششوم
یکوبیدم رو در گاده می امرا
امی زا کان چین تا کومه اوشتنر

جلدی بامو بوجور می بالا بیگیت
شلاف شلاف کس کسه نی جلاسته
کومه هیمه آتسه جه دود کودی

* * *

ایده می سرما بزه حالا بیگیت
بوشوئیمی ای کله کومه راسته
سرما می من دیل اویزه بود بود کودی

چپ کش و قولجوق و مالای ولوسمان
ایتا کره ماهی مالاتا کودی
مالادسه ماهی سیفیده بیدم
ماهی دینجا بو مرا بگنست
میر می بیدم کال مرا کس فاکس
بسی خیر عجب افران مر هوا
بیر روئنه کودی بو امی کومه یا
اویتا بو کورفت ماشالا سال آوری
بو کورخیه ای کوله عم جان من
وخت و کودی بی جانگی بی ورتام
انجم دولا بی کبار و بار بصره
هم بی بخار نداری هم ای باعه
رسته و روئنی اما سور داندریم
خانه کترانه تیره سیر به تک
هر چه دین تک من خیار بو خوره
ریتیر نرم ماهی سینه دا ایصال
مواجیم تکلی تکام بو خورده
من کله کس ای جسه دونکه

* * *

کومه دورون دبیدفت و فراوان
ایتا خا کاره من دیبیجا کودی
بفرمائید بفرمائید بیدم
می چکره راشونه جه و امانست
بیر دیدی مرا کومه ستر جا کش
خوری باورده تره سادسته و
کومه کی چی عرض بو کوم خومه یا
اسال ما او سال امی ما ده آوری
جه بی کتر فتاری نهه من سر
رمانه سخنه و امیره بیایم
دنستکته کسیر ای بی کمره
هم بی دونا جو صبه دره اوناغه
کتر ای حیونه کره خور داندریم
بیج بیره گوئنه دودید امی تک
صوره صوراً رید کیه بوشوره
کولکا بیسی میره بامو دال بدال
بلا همه کار منده سر بو خورده
دیلا خوشا کوده داریم ...

ایوار بیدم می عم بصر کول آقا
بیر احوال در ما دورون مور دریم
امان دریم شص سینه اجه دورون

کال کالعه «یکته ترا کولانا»
حیال کونی عمل روشن خور دریم
بو کر مه لادری تی خوابه دورون

اِسپِه مو

۱

دَخشا بَرَه، دَخشا بَرَه
تُکالَ جی،
وَرَسَ وَرَسَ، صُبا دَمَه!
آئِه كَ مَنْ
نیا کونم:

اِسپِه مویه! اِسپِه مویه!
... اِسپِه مو!

۲

اِسپِه ورف و اِسپِه ورف و اِسپِه ورف
اِسپِه کوه و اِسپِه کوه و
اِسپِه مو!

۳

اِینهك وینین،
«سَماموس» تُکالَ سَر،
همیشه زَماتُ ورف نیشته،
اِسپِه زَنه
سویا کونه، چومَه سویه!
اِسپِه کویَه؟
اِی وچهك!
اِسپِه مویه!
درد بکشه سر مویه!
اِسپِه مویه، اِسپِه مویه!

م. مندج (دکتر سید مجتبی روحانی)

اِسپِه = سفید
دَخشا بَرَه = سدازد، ندا درداد
تُکال = نوک قلّه
وَرَس = بر خیز
اِینهك وینین = این را که می بینید
سَماموس = نام بلندترین کوه در شرق گیلان
زَمات = زمان
وچهك = پسرک

هه سر تو که باده یوهه کنار و
هرای نفر هس تا پلاخور داریم
دیل اوزینا کوده ایسا بخانه
هته دومه داره سی چل تان خور
خیال کونی امان حقوق بیگیریم؟
کولاک روزه، موجهانه گاز خشارا
کئول بزّه جه جا بکنده تورا
نه تیره تسکه دیل مانه نه جگر
خودار و سوله دوخانی سر بسر
سر صدقه تی زن و زا که جه
هر چی داری گوم بو کوده، هز نار
دام هینی ره بیجیک فادی سر بسر
تومونی یقران فادی کونسیان
دام فوروشانه شکمه سیرا کون
پیتر و سر خالی دسه فوز نیم

امیر هه کومه نهه هه دریا
همه کوتای داریم عیال واریم
دریا کی کولاکی به می زنانه
هه پاگا، هه چن بنه دام و بالبور
هه خولتانه میانی اسپریم
خوداتی قسمت نو کونه آکارا
ایوار دینی دریا واکوده خورا
هرایتا کئول ایتا خانه هتقدر
تی اشهدا و ابخوانی عم پسر
تازه اگر واوشتی کولا که جه
نه ای بنه دام داری نه بنه کار
دو وارده و ابیشی تی سما که ور
تون بوتونه پول فاگیری امپان
بیهین ای واود توره سیصد تومون
تا دریا سوزنه امان چوز نیم

فوخوس فوتور کان = تنگاتنگ هم، باهول و فشار
سرجاکن = سدر نشین اطاق یا جایی
خزری و دشته وا = نام دو نوع باد
خومه = لانه
الحم دولا = الحمد لله
دنشکنه = خورد نکرده، نشکته
زبر نزم = نجشیدم
کالکا پیسی = بدببایی، بدشانی
دوتنگ = گنج
کال کاله ره = بطور خیلی آشکار و روشن، رک و روراست
یکته بزا کولانا = اصطلاحی است عامیانه یعنی که حرف اول و
آخر خودش را زرد
سرتوک = باد طوفانی
کناروا = بوعی باد طوفانزا
کونای = بچه، کودک
اوزینا کوده = آویزان شده، نگران
پاگا = جایگاه
بالبور = وسیله ماهیگیری برای نگهداری دام
خولتانهك = سوراخ کوچک
گاز خشار = دندان فروجه
کئول = موج
واوشتی = رهاشدی
بنه کار = وسیله ماهیگیری
گوم بو کوده = گره افتاده، گره خورده
تون بوتونی = نوعی نازا
کونسیان = کبیسون، حق دلالی
ای واود = یک واحد تور ماهیگیری
پیتر و = آخرین تور ماهیگیری که پایان کار صید است.

وستاکون = کافی، باندازه
پیشاکون = بیشتر، از بیش - فراوان
رادوار = رهنگذر
بوجاق = چراگاهی و وسیع در زیبا کنار که به دریا منتهی
می شود.
لی چوله بی = یک سره، یک دنده
رزنی بوت = چکمه لاستیکی
پلاش = بارانی مخصوص ماهیگیران
دگژ = سوز سرما
هندم هوندم = نزدیک بود (است)
کوکا = محل، مکان
فوکا = چکمه بلند ماهیگیران که تا سینه بالا می آید.
دشکف = جایی که موج دریا می شکند
چیپ چیک = نوعی دام
لگه دام = نوعی دام که کنار ساحل گسترند
کارا کاره = کتکاشی، در حال انجام کار
پندامه = موج بلند و بزرگ که تالاب دریا میآید و گاهی
کومه هارا می گیرد.
دام بیچار = وسایل ماهیگیری
فاندرستیمی = نگاه می کردم
کون شلا بولن = تپیل و بی حال شدن
جلاسته = آویزان
چپ کش = باروزن
فولچوق = ماهیگیر پیر و مجرب، رئیس ماهیگیران
لوسخان = سکان دار
خاکاره = تابه
مالاتا = نوعی خوراک ماهی با سبزی و ترشی و مغز گردو
دیپبجا = نوعی خوراک ماهی بخصوص از تودلی ها که سرخ
کند.

بعد از چاپ و انتشار نخستین شماره گیلخوا (تیر ۷۱) تاکنون از میان خیل نامه‌های متنوع و متفاوتی که به ما رسیده است و قسمت اعظم آن اختصاصاً مربوط به ما و کار ماست، تعداد زیادی نیز نامه آمده است که «گیلخوا» را به اقتضای رسالتش و نوع کارش بعنوان یک رسانه گروهی مورد خطاب قرار داده و طی آن از برخی ادارات، سازمانها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی انتقاد کرده‌اند و خواسته‌اند که گیلخوا نسبت به درج و انکاس آنها بی تفاوت نباشد.

درست است که گیلخوا یک رسانه گروهی است اما به اقتضای روش کارش ملزم نیست همه آنها را انکاس دهد الا به مواردی که بنحوی با مسایل فرهنگی و هنری گیلان در ارتباط باشند. در این میان، یکی از سازمانهایی که بیشتر مورد سؤال قرار گرفته است رادیو تلویزیون استان یا بهتر بگوئیم سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران مرکز گیلان است.

گلایه نویسندگان از این مرکز بیشتر در ارتباط با کیفیت پائین برنامه‌های تولید محلی و کاربرد مسخ شده و نادرست زبان گیلکی در آنها است.

سازمان صدا و سیما مرکز گیلان و گیلخوا هر دو رسانه گروهی این استان هستند. اولی دولتی و دومی خصوصی است و هر دو در خدمت فرهنگ این مردم. اگر صدا و سیما مرکز گیلان در ساعتی از روز یا شب بطریقی به فرهنگ بومی گیلان می‌پردازد، گیلخوا در هر شماره خود درست در اختیار این فرهنگ است،

پس بر این اساس هر دو رسانه می‌توانند بصورت جنبی، حاشیهای و در کنار، با هم همکاری داشته باشند.

صدا و سیما و گردانندگان محترمش در همه حال باید بدانند و بر این حقیقت گردن نهند که در کنار برنامه‌های عادی و رسمی شبکه سراسری کشور، تولید محلی آنها باید از اصالت بومی کل منطقه برخوردار باشد نه فقط لایه نازکی از آن بعنوان بزک و روکش کار سر از آنتن رادیو تلویزیون درآورد.

برای این کار سازمان صدا و سیما مرکز گیلان ناگزیر است تنها به چند برنامه و برنامه‌نویس و مجری و گزارشگر خود اکتفا نکند، بلکه از وجود کسانی که خارج از سازمان هستند و در این راه سالهای دراز کوشیده و زحمت کشیده‌اند استفاده کند.

اینک که دوره سازندگی و جبران است و بیشتر مسئولان در حرف و عمل عنوان می‌کنند که خدمتگزار مردمند، رادیو تلویزیون گیلان نیز همچون دیگر ادارات و سازمانها می‌تواند برای فرهنگ غنی و متنوع بومی این سرزمین حساب جداگانه و درست و حسنه‌ای باز کند و مطمئن باشد که خدمت بزرگی کرده است و مردم نیز پاس این خدمت را خواهند داشت.

آنچه در زیر می‌خوانید یکی از چند نامه رسیده در خصوص عملکرد صدا و سیما مرکز گیلان است که نسبت به نامه‌های دیگر ملایم‌تر و اصولی‌تر عنوان شده است.

صحبت از صدا و سیما مرکز گیلان است

مابین نام و وظیفه‌اش تطابق قایل است؟ عبارتی تا چه اندازه برنامه‌هایش دارای روح گیلکی و برخاسته از باورداشتهای مردمی است؟ کدام فرهنگ ملی یا قومی را مبلغ است؟ و اگر گسگاه دست به ابتکاراتی درباره‌ی فرهنگ منطقه میزند و برنامه‌هایی چند را به زبان گیلکی تهیه می‌کند، تا چه حد رعایت امانت می‌نماید و احترام به فرهنگ عامه را در نظر دارد؟

جمعه‌ها پای تلویزیون نشسته‌ام و برنامه‌یی بنام «آفتاب خیزان» را نگرسته‌ام، شادکام شده‌ام از اینکه نامی اصیل و بامعنا برای برنامه برگزیده‌اند و تلخکام شده‌ام از اینکه به عین دیده‌ام زبان گیلکی را منحصر نموده‌اند به دیالوگهای کمدهی، آیا یک عمر دلخونی در آن دوران سیاه ما را بس نبود؟ نمایشنامه‌ها را تئیتیک شدم و به دو موضوع دره‌می آنها برخورددم، اولی پیامیست اجتماعی و اخلاقی و در هر صورت قابل توجه و تشکر و دومی بی‌اعتنایی به

سلام بحضور همه‌ی گیلخواییان، دسترنج شما جانی دوباره به هویت گیلک بخشید، اینست که همه‌گاه توتیای چشمانم و امیدم این باد برکت‌خیز است، گیلک حق دارد که بدان فخر بفروشد و زنده بودن خود را در ورزش روح بخش آن به دمی حس کند، دمی تا ژرفای وجود.

والغرض، دیر زمانست نکاتی چند مرا به اندیشیدن واداشته که گمان میبرم بیراه نباشد اگر آنها را در این ورزش روح‌افزا زهمه کنم،... صحبت از صدا و سیما مرکز گیلان است که لازم میدانم نام جدیدش را به همه‌ی گیلکان تبریک بگویم، این نامگذاری حرکتی بود بس زیبا و پرمعنا و چه امیدها را که برنینگخت! چون از انحصار نام یک شهر که روی این رسانه گروهی بود بدرآمد و نامی عمومی و فراگیر گرفت که وظیفه‌اش خدمت به مردم است، مردمی که در قبال این وظیفه‌ی قانونی، محبت بی‌کران خود را نثار خادم صدیق می‌کنند، اما... اما صدا و سیما مرکز گیلان تا چه اندازه

شخصیت گیلک، که فی‌الواقع در تمامی قطعات نمایشی از وی شخصیتی ظاهربین و پشت‌سرگو و کج فهم ارائه می‌دهد، چه نقش بازیگر مثبت باشد چه منفی.

پیش خود می‌گویم شاید این برنامه دارای روح طنز است و ایراد من چندان مجاز نباشد، دلتنگ اما امیدوار به برنامه‌ی «یاوران روستا» می‌نگرم. به دلتنگی‌ام، حیرت نیز افزوده میشود، برنامه بر اساس اصول کارشناسی تنظیم شده است، قصد آن یاد دادن اصول نوین کشاورزی می‌باشد و در این راه از وسیله‌ی مطمئن استفاده شده، «زبان مادری»، «... اما، باز هم اما»، این زبان، زبان مادری کشاورز نیست، موجودیست مثله شده بنام گیلکی فاقد هر گونه خصوصیت خاص زبانی، چه از لحاظ ساخت دستوری، چه از لحاظ واژگان و چه از لحاظ مصوتها و انگار گزارشگر را کمتر از آنکه باید با این زبان آشنایست، و یا شاید هم علتی در اینگونه تکلم کردن است که ما ناآگاهیم و بالطبع جویای دلیل!

سرخورده از تلویزیون به رادیو پناه میبرم، برنامه‌ی «روستا» با موسیقی «زردلیجه» نواخته شده با جازهای جنوبی، ادغامی دانسته یا نادانسته، شایسته یا ناشایسته و در هر صورت کمرنگ کننده‌ی اصالت گیلکی برنامه، کلام برنامه تفاوتی با نمونه‌ی تلویزیونی‌اش ندارد، غمگین شده‌ام، به سفارش دوستی برنامه‌ی «چهارشنبه بازار» را گوش میسپارم، اینبار بغض می‌ترکد و اشکم سرازیر میشود، باز هم گیلکی منحصر به کمدهی شده، باز هم گیلکی به بازی گرفته شده، باز هم گیلکی گویان به فارسی می‌گویند و آنرا گیلکی می‌پندارند و باز هم...

آری باز هم گیلک مظلوم واقع شده است، با ناراحتی چشم بر هم می‌گذارم تا بخوابم بلکه در خواب از آنچه که مرا رنج میدهد آسوده گردم اما در خواب می‌بینم... مردمان رشت را، انزلی را، ساری و بابل را، لاهیجان و چالوس را، و لباسها و کلامها و رفتارها را، آنها دانسته یا نادانسته غربی می‌پوشند، آنها شایسته یا ناشایسته فارسی سخن می‌گویند، آنها با من غریبند، آنها خواسته و محققاً خواسته، با من دشمنی میورزند آنها قصد دارند مرا بکشند زیرا که من دیروزش ناخواسته و چه بسا خواسته پدر مشترکمان را کشته‌ام، من هویت گیلک را کشته‌ام!...

سراسیمه و آشفته از خواب برمی‌خیزم، دیر شده اعصابم ناراحت است، صدای رادیو را می‌شنوم که می‌گوید «شهروندان عزیز گیلانی، شنوندگان عزیز...» سرعت به طرف رادیو می‌دوم و آنرا خاموش می‌کنم، سکوت با صدای عاظم می‌شکند: «چندره حُسی؟ صبح نانواپی مین گفتنه جیرمحل خانانا دزد بز».

والسلام - ادا تمند شما
رشت - شاهین عبدلی

آثار باستانی در دو استان گیلان و زنجان

پس از زلزله سال ۱۳۶۹

آثار باستانی استان زنجان و سرنوشت آنها پس از زلزله سال ۶۹ گفتگویی داشته باشد و در یک برنامه عمومی به دیدن آثار منطقه رودبار الموت شرکت نماید.

مقاله شماره اول مجله «گیله‌وا» درباره درخت سرو هرزویل تاثیر خود را بر جای نهاد. سه ماه بعد یعنی در دومین دیدار به‌مراه چهارده تن از دانشجویان وقتی به پای درخت سرو رفتیم تعمیراتی را مشاهده کردیم که نشان میداد مقامات مسئول در اندیشه نجات آثار باستانی نیز می‌باشند.

اما استان زنجان، با وجود آثار ویرانی‌هایی که درباره آثار باستانی گیلان داده شد کمتر آسیب دیده است و بیشتر ویرانی‌های آن بر روی خط زلزله قرار دارد که باز هم کانون آن در مناطق جغرافیایی نزدیک به گیلان می‌باشد. و در این میان باید از قلعه شمیران نام برد که آسیب بیشتری دیده است بطوریکه قسمت اعظم بقعه امامزاده قاسم و یکی از برج‌های مجموعه شمیران تقریباً ویران گردیده است.

شاید آنچه را که در قطعنامه پیشنهادی گروهی از بازدیدکنندگان بناهای تاریخی آن استان و از جمله بناهای تاریخی رودبار الموت در روز ۷۱/۷/۱۸ تنظیم گردید و به کمیته اولین سمینار رشد و توسعه قزوین داده شد کوشش و همکاری مقامات میراث فرهنگی استان زنجان را نیز برانگیخته از ویرانی بیشتر آثار باستانی جلوگیری نماید.

در روز ۷۱/۷/۱۷ گروهی از میهمانان بسیار بطرف الموت رفتند تا آثار بازمانده و از جمله قلعه الموت (جایگاه حسن صباح) دیدن نمایند. راه کوهستانی ۱۱۵ کیلومتری قزوین الموت را طی کرده به روستای گازرخان می‌رسند. در داخل روستا چند اثر دیدنی و باستانی وجود داشت که زلزله و آسان در ویرانی آن دست داشته است، مسجد دهکده تقریباً ویران گردیده است در کنار مسجد آرامگاه هجده تن بود که سقف بنای آرامگاه فرو ریخته است بر دیوار مسجد کتیبه‌ای سنگی بود که تاریخ ۸۵۲ بقیه در صفحه ۲۹



قلعه شمیران طارم در منتهی‌الیه سد سفیدرود

حدوداً ۲۵ تا ۳۰ سال پیش شهرستان زنجان و بخش‌های تابعه آن جزئی از استان گیلان بود که با شهرستان اراک و حومه آن به نام استان اول معروف بوده است. هنوز هم یکی از میدان‌های شهر زنجان بنام میدان یا دروازه رشت مشهور است. بخش طارم زنجان (اسفلی و علیا) که با گیلان همسایه است در طول سالیان دراز از نظر فرهنگی و اقتصادی با گیلان رابطه نزدیک و فشرده داشته است. این بخش تا نشین اکنون از نظر زبانی تحت نفوذ شدید زبان ترکی قرار گرفته اما ارتباط اقتصادی خود را با گیلان هنوز قطع نکرده است.

طارم در گذشته دور - دوران فرمانروایی «شهر یاران گسنام» - جزئی از خاک دیلم (گیلان قدیم) بوده و مرزبانان دیلمی بر آن حکومت می‌کردند و قلعه شمیران یا شمیران تختگاه این شهر یاران بوده که هنوز خرابه‌های آن باقی است. در زلزله خرداد ۶۹ گیلان آن بخش از استان زنجان که ویران شده و تلفات زیادی بر آن وارد شده است همین بخش جنوبی و همسایه گیلان یعنی طارم بوده است.

سید محمد تقی - میر ابوالقاسمی

فرصت بررسی درباره آثار باستانی دو استان گیلان و زنجان را مدیون همکاری و علاقمندی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت در دو برنامه بازدید از آن آثار می‌باشم که گزارش نخستین دیدار در شماره اول مجله «گیله‌وا» به اطلاع خوانندگان رسید.

برنامه دوم با پیشنهاد دانشجویان علاقمند به باستانشناسی که رشته تحصیلی آنان زبان انگلیسی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت بود در تاریخ ۱۳۷۱/۷/۱۰ انجام گرفت سه روز بعد نگارنده جهت شرکت در اولین سمینار رشد و توسعه قزوین به آن شهرستان (= قزوین) عزیمت کرد و این فرصتی بود که با محققان و باستانشناسان شرکت کننده در آن سمینار درباره



الموت - کتیبه‌ای بر در دیوار مسجد گازرخان

کنز اللغات و زبان گیل

سید جعفر مهرباد

در مقدمه کتاب کنز اللغات می‌خوانیم:

ابتدای هر سخن آن خوبتر در هر مقام
کو بود با حمد معبود خدای لاینام
«جواهر کنوز لغات حمد و سپاس، نثار
بارگاه حضرت متکلمی که زبان اصناف آدمیان
را کلید گنج خانه سخن گردانید...

چنین گوید محتاج مغفرت حضرت غفور
رنوف «محمد بن عبدالخالق بن معروف» عفی‌الله
تعالی بفضله... کتبی که قبیل از این نسخه در
ترجمه عربیه تصنیف کرده بودند احسن و اصح
آنها «صاح جوهری» بود و هر چند که کتاب
مذکور بسط و شمولی داشت، به واسطه عربی
بودن آن غیر عربی‌دان را از آن حظی نبود و نیز
لغات آن کتاب مصادرش از غیر مصادر متفرق
نمود. بنابراین به توفیق‌الله‌المعین نسخه‌ای در
ترجمه اکثر اسماء لغات عربیه و تمام لغات
قرآنیه به عبارات فارسیه ترتیب نمودم و انتخاب
آن از کتاب صحاح، و مجمل، و دستور و
مصادر و اختیارات بدیعی و لغات القرآن و شرح
نصاب کردم بر وجهی که پیدا کردن هر لغتی به
عنایت الله‌المعان به غایت آسان باشد...

مناسب و سزاوار نمود مزین گردانیدن
مقدمات صفحات این کنز اللغات به زینت جواهر
دعا و حلیت لثالی‌تثا، اکرم اولاد افضح العرب و
سیدالمرسلین... یعنی بندگان حضرت سلطان
سلاطین دادگستر...
معلای مزرگای ممتجد

سرافراز شهبان «سلطان محمد»
... و این کتاب مسمی است به کنز اللغات،
و به توفیق، قادر وهاب، مرتب است به ترتیب

واگذار کرد و او زمانی نیز در سال ۸۷۲ هـ ق
قزوین را در تصرف داشت و توانست اختیار
نواحی بی‌پس را هم به دست آورد. سلطان محمد
در سال ۸۸۳ هـ ق پس از ۳۲ سال فرمانروایی وفات
یافت و پسرش میرزا علی بن سلطان محمد جانشین
او شد.

(برای احوال او به تاریخ گیلان و
دیلمستان ظبیر مرعشی و فرمانروایان گیلان
تألیف ه. ل. رابینو ترجمه م. پ. چکتاجی - دکتر
رضاصدقی مراجعه شود).

۴- به احتمال زیاد، کنز اللغات تنها
فرهنگ عربی-فارسی است که در آن مؤلف

بعضی کلمات گیلکی معادل لغات عربی را ضبط
کرده است. در ناحیه پروسعت گیلان گاه نام گیاه
و یا حیوانی از شرق تا غرب به صورت مختلف یا
با تلفظ متفاوت و یا با کلمات متعدد بیان
می‌شود. امید است صاحبان همت در ضبط
واژه‌های گیلکی همه نواحی گیلان با گوشه‌های
مختلف آن بذل مساعی کنند. به نظر می‌رسد
واژه‌های گیلکی ضبط شده در کنز اللغات عموماً
مربوط به گوشه‌های ناحیه بی‌پس باشد.

مجموعه‌ای از این واژگان به شرح زیر به
اختصار نقل می‌شود و توضیح بیشتر و تصحیح و
تحتیبه آنها به مقاله‌های دیگر موکول می‌گردد.

* * *

آرَضَه: به فتح الف و راء و ضاد کریمکی
است که چوب خورد و به زبان گیل پت گویند.
ارجوحة: به جیم اول و حاء دوم چیزی
است که از ریسمان معلق بر بندند و کودکان بر
آن بنشینند و به این طرف و آن طرف جنبانند و
آن را به زبان گیل هلاجین [هلاجین] گویند.

اوزه: زن چست و سبک و مرغابی که
اهلی است و به زبان گیل ماده سیکا گویند. [در
لاهیجان به اردک و مرغابی اهلی و خانگی سیکا
گویند]

احجیه: سؤالی که بر سبیل آزمایش از
کسی کنند و آن را به زبان گیل بدان‌دانکی
گویند و جمع او احجی است به معنی داستان
گفتی.

ارض: به سکون را چوب را خوردن - ارضه
و آن جانوری است که به زبان گیل آن را پت
گویند.

ایزیم: حلقه نقره و آهن و مثل آن که در
سر کمر می‌کنند و آن را به زبان گیل اوزین
گویند و حلقه تنگ را هم گویند، ایازیم جمع.

حروف تهجی بر بیست‌وهشت کتاب و هر کتاب
مشمول بر چندین باب. کتاب اول کتاب الف
است و مراد به کتاب الف کتابی است که هر
لغتی در او مکتوب شود اول و آخر آن الف
باشد و مراد به باب الالف مع الباء بابی است
که هر لغتی در او مسطور باشد اول آن الف و
آخر آن باء و بنابر این نهج است قیاس دیگر
ابواب کتاب...»

درباره این کتاب و مؤلف آن و
سلطان محمد که مؤلف این کتاب را به نام او
تألیف کرده، مطالب زیر قابل ذکر و توجه است.

۱- بنا به مقدمه لغت نامه دهخدا
صفحه ۳۱۷ این کتاب حدود سال ۸۷۰ هـ ق تألیف
و در سال ۱۲۷۵ هـ ق و در سال ۱۲۸۲ هـ ق در
تهران و در سال ۱۳۰۰ هـ ق و ۱۳۱۶ هـ ق و
۱۳۲۲ هـ ق در تبریز چاپ شده است.

۲- حدود بیست‌سال قبل نیز این کتاب با
نام فرهنگ کنز اللغات عربی-فارسی تألیف
محمد بن عبدالخالق بن معروف بسا تصحیح
سید رضاعلوی نصر به وسیله کتابخانه مرتضوی
تهران چاپ و منتشر شد.

۳- سلطان محمد کیا از سادات امیر کبایی
است که حدود دو قرن و نیم از ۷۱۹ تا ۱۰۰۰ هـ ق
بر ناحیه بی‌پس فرمانروایی داشتند. سلطان
محمد کیا در سال ۸۲۵ هـ ق در قلعه لسر از قلاع
سلسله کوه‌های البرز واقع در قسمت‌های جنوبی
گیلان، تولد یافت. وقتی ناصر کیا پدر
سلطان محمد در سال ۸۵۱ هـ ق وفات یافت،
سلطان محمد کیا جانشین وی و فرمانروای بی‌پس
شد. دربار ایران مدتی، تمام نواحی مرزی
دارالبرز از آستارا تا استرآباد را به سلطان محمد

انجدان: گیاهی است و آن را به زبان گیل گول پر گویند.

اشیه: گاو دورنگ یا بیشتر و آن را به زبان گیل کلاجه گاو گویند.

بُطَّة: یک مرغ آبی که آن را به زبان گیل سیکا گویند و این لفظ بر نر و ماده اطلاق کنند و تا برای وحدت است نه برای تأیید.
بَط: مرغ آبی خانگی که به زبان گیل سیکا گویند.

بخنق: برقع... که زنان بر سر مقنعه فروگیرند تا آن را روغن و سیاهی و غیر آن نگیرد و گردن بند کودک که به زبان گیل کولابند گویند.

بردی: گیاهی است که آن را به زبان گیل اسنوم گویند.

تدرج: به سکون راه تدرج که به زبان گیل تورنگ گویند.

(تدرج به فتح تاء و ذال مُرغ زیبایی است که به ترکی قراول گویند).

ترجج: افزون شدن و طلب فزونی کردن و در ارجوحه نشستن و خود را به اینطرف و آنطرف میل دادن. ارجوحه را به زبان گیل هلاجین گویند و ارجوحه چیزی است که از ریسمان معلق بندند.

تتوط: مرغی است که آن را به پارسی قرچه گویند و به گیل ایل.

ثعبه: وزغ که آن را به زبان گیل چیچر گویند.

ثعروو: آبله مانند چیزی که سخت است و با شکل مختلف بر عضو برمی آید و به زبان گیل حملک گویند و میوه گیاه طرثوث.

ثؤلول: مانند آبله گندهای است که بر عضو برمی آید و سخت می باشد و آن را به زبان گیل حملک گویند.

حَجَّتا: سؤالی که بر سبیل آزمایش از کسی کنند و آن را به زبان گیل بدان بدان که گویند.
حرباء: میخهای زره و جوشن و جانوری است که به پارسی آفتاب پرست گویند و به زبان گیل چجر.

حصبه: مانند آبله دانه سرخ که از عضو بیرون آید و آن را به زبان گیل سرخجه گویند.

حرج: به کسر حاء آن قدر گوشت شکار که نصیب سگ باشد و... و مبره سفیدی است که آن را به زبان گیل کلاجه گویند.

حماض: به ضم حاء و تشدید میم گیاهی که به زبان گیل ججهم گویند.

(حمض شیر غلیظ و گیاهی که تلخ یا شور باشد و اشنان را هم گویند).

حرفش: فلوس ماهی که آن را به زبان گیل سیم ماهی گویند و مانند... میخهای نقره که بر سلاح آرایش کنند و گیاهی که آن را به پارسی کنگر گویند.

خلر: به تشدید لام دانه ای است مانند عدس و کرسته و آن را به زبان گیل خلر گویند و به تخفیف لام.

خطاف: به ضم خاء و تشدید طاء مرغی است که به پارسی پرستو گویند و به زبان گیل حجلان گویند و آهنی که هر دو سر محور چرخ آب کشی در آن می باشد.

خیری: خیری گیاهی است که آن را به زبان گیل پامچال گویند.

دحاریج: گندهای سرگین که در او جانورکی است به زبان گیل کوکال خوانند و او می گرداند سرگین را و جمع دحروجه است.

دردار: درختی است و آن را به زبان گیل کی دار گویند و به عربی شجرة البق هم گویند.

دلق: دله و آن جانورکی است مانند گربه که به زبان گیل اشبت گویند و از پوست آن پوستین سازند.

(دلک و گربه صحرائی هم گویند).

دبسی: مرغی است به زبان گیل سینه گویند و رنگش مایل به سیاهی است.

رخبین: مایه منعقد شیر که به زبان دیلم مسح گویند.

زرزور: مرغی است که به فارسی سار گویند و به زبان گیل سینه و در مصادر گویند الزرزوره بانگ کردن سار.

سلوی: عمل و نام مرغی است که آن را به زبان گیل وشم گویند و به فارسی کر جفر و به عربی سمانی هم گویند.

سینبر: گیاهی است که در آب روید و آن را سینبرون هم گویند و به زبان گیل سرسم گویند.

سبیطر: مرغ آبی، گردن دراز که آن را به زبان گیل کالاکن گویند و مکتی به ابالغیرار است.

سعترا: گیاهی است و بعضی به صاء هم نویسند تا به شعیر مشتبه نشود و آن را به زبان گیل کتکتور گویند.

شیت: گیاهی است معروف که به زبان گیل شوبت گویند.

شوحط: درختی است و به زبان گیل شوخس گویند.

صرد: نام مرغی است و گویند آن نقارالشجر است که به زبان گیل دازه کو گویند و سیدی که بر پشت اسب پیدا شده باشد از اثر ریش.

علقه: پاره خون فسرده و زلوه که به زبان گیل خورسته گویند.

عقد: گردن بندی که زنان به گردن اندازند و به زبان گیل کلافه گویند.

عقق: نام مرغی است که به پارسی عکه گویند و به گیل شکرت.

عالق: آنچه بر درخت خاردار آویخته می شود و به زبان گیل بیلله گویند و شتری که گیاه علفی خورد.

عضم: به ضاء منقوطة قیضه کمان و چوبی مانند خویبه به زبان گیل که به آن خرمن بر باد فشانند و کار چوب گاوکاری که در سر آن گاو آهن می باشد و بیخ دم اشتر.

فک: طرف بالای دهن و طرف شیب دهن که به زبان گیل جاوه گویند.

فقم: استخوان ریش که به زبان گیل جاوه گویند.

فو: دارویی است که به زبان گیل حوشاخی گویند.

قته: نار ریسمان و یک نوع دارویی است که به زبان گیل بارچه گویند و به پارسی برزک.

قباله: زن شایسته و زنی که در وقت زاییدن کسی، بچه را برمی گیرد و به زبان گیل ماما گویند.

قرطم: مانند زعفران چیزی که به زبان گیل کاجیله گویند و به پارسی کاغله گویند.

قیصوم: به ضاء غیر منقوطة، گیاهی است که آن را به زبان گیل لارو گویند و بعضی گویند که گیاه دیگر است فاما مشهور اولین است.

کشوت: دارویی است و آن را به زبان گیل رزه جوش گویند.

کندش: عقق که به پارسی شمشیردنبه گویند و به زبان گیل کشرکت و یک نوع دارویی است.

کاشم: درخت انجدان و انجدان را به زبان گیل گلپر گویند.

کتن: زغبر - و به زبان گیل وش گویند و کتن چرک را هم گویند.

در مورد مقالات رسیده

چند پیام برای عزیزی که برایمان مطلب می‌فرستند.

۱- صفحات محدود گیله‌وا، تنوع موضوعات و فاصله انتشار زیاد موجب گردیده است تا مقالات و اشعار فراوانی که به دفتر مجله می‌رسد در صورت گزینش در نوبت‌های درازمدت (به ترتیب تاریخ وصول یا مناسبت موضوع با زمان) قرار گیرد. این را بر گیله‌وا ببخشید.

۲- حجم و نوع مقالات فارسی را با توجه به مشی مجله و محتویات آن و گنجایش صفحات طوری انتخاب و تنظیم فرمائید که حداکثر از دو صفحه گیله‌وا تجاوز نکند. مقالات بلند در صورت گزینش موضوعی شده همراه دیگر مقالات هم موضوع ممکن است فصلی یک بار بصورت ویژه‌نامه منتشر شود.

۳- برخی از مطالب رسیده به مناسبت محتوی ویژه و همخوانی با موضوعی خاص ممکن است تا مدت‌ها در آرشیو مجله بایگانی شود و مقارن با زمان خود چاپ گردد.

۴- متون گیلکی را درشت‌تر، خوانا و با رعایت فاصله و اعراب بنویسید و حتی المقدور واژه‌های آن را معنی کنید.

۵- مطالب خود را حتماً بر یک روی کاغذ بنویسید و حتی المقدور ماشین بنامید. مقالات ارسالی بپیچ وجه بازگردانده نمی‌شود.

آثار باستانی...

هجری را نشان میداد و یادگار ارتباط تاریخی الموت به گیلان و آل کیا بوده است که دیده نمیشد.

از روستائیان پرسیدم کتیبه مسجد چه شده است گفتند شکسته شد. در جستجوی شکسته‌ها شدیم که نیافتیم و پیش‌تر از آن هم چهار درخت کهنسال میدان قتلگاه که بعدها گورستان دهکده گردید و اینک بصورت پارکینگ اتومبیل‌ها در آمده است از بین رفته بود.

مردم الموت معتقد بودند که درخت‌ها در زمان حسن صباح کاشته شده بودند بر اثر بی‌توجهی آخرین درخت دو سال پیش از بین رفته است و چون قرار شد شبکه برق‌رسانی توسعه یابد در کنار بخش باقیمانده درخت دو تیر بتونی برق دیده میشود و آن ساخته دست بشر بر طبیعت پژمرده درخت که هنوز هم می‌تواند از قدرت و قدمت خود با آیندگان و روندگان میدان قتلگاه دهکده سخن گوید دهن کجی می‌کند.

راستی چقدر غم‌انگیز است دانستن گذشته‌ها و صمیمیت بودیعه نهاده شده میان طبیعت و انسان و دیدن دو حالت نابرابر که نمایانگر بی‌توجهی انسان به تاریخ و زندگی خویش است، باید پرسید ما را چه شده است که با آثار باستانی و طبیعی خود بیگانه می‌شویم و حتی در یک بی‌تفاوتی کامل محیط زیست را به محیط نیست تبدیل می‌نمائیم.

گلچین گیلانی

۴- این مکتبه به وسیله آقای دکتر محمد نرایی، استاد محترم ادبیات فارسی در دانشگاه علامه طباطبایی انجام گرفت، با سیاس فراوان از ایشان.

۵- تذکره الشعراء گیلان، چ حقیقت‌رشت، ص ۱۳۳-۱۳۴. هم‌چنین مقاله ج. آ. آبروی درباره گلچین، ص 231-232.

۶- کلی برای تو، دکتر مجدالدین میر فخرایی، خواندنی، ۱۳۴۸، ص ۴۵.

۷- قسمتی از این اطلاعات توسط آقای پرویز میر فخرایی در اختیار اینجانب قرار گرفته است.

۸- التریعه الی تصانیف النبی، آقا میرزا محمد الطهرانی، القسم و الثالث من الجزء، و التاسع، دارالاصواء، بیروت، بی‌تا، ص ۹۳۱.

۹- مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان‌باباشار، ج ۵، بی‌تا، ۱۳۴۳، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۱۰- درباره این مجموعه، نک: توضیحات آ. ج. آبروی در مقاله خوش، ص 234.

۱۱- پیام نوین، شماره ۴ و ۵، دوره هفتم، شماره مسلسل ۷۶-۷۷، ماهیهای فروردین تا خرداد ۱۳۴۷.

۱۲- فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، جلد ۲، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۳۱۹۵.

۱۳- محل چاپ این کتاب در روی جلد چنین آمده: «خیابان بوذرجمهری، سرای محمدی، تجارتخانه بهرام طلوعی»

۱۴- روزگار تو، در موقع جنگ دوم جهانی، در لندن توسط زنده‌یاد محسنی مینوی و آ. ج. آبروی منتشر می‌شد.

۱۵- کتاب شناسی ایران (A Bibliography of Iran)، یحیی ماهیار نوبی، ج ۲، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۲۷۱. آبروی در مقاله مفصلی، که به فارسی هم ترجمه شده از گلچین سخن داشته است:

شعر جدید فارسی، آ. ج. آبروی، ترجمه فتح‌الله مجتبیایی، امریکس، ۱۳۳۴.

۱۶- این شعر با عنوان «آخرین یادگار» در دوره ۲۲، شماره ۶ مجله سخن، اندکی پس از مرگ وی منتشر شد و ضمناً در شماره ۹-۶ جلد ۱۵ آینده تجدید چاپ شده است.

۱۷- درباره شعر گلچین در این مقاله مطلبی نیامده.

این کار به گونه‌ای نسبتاً مفصل انجام گرفته و در مجموعه‌ای حاوی زندگی، نمونه‌اشعار، نامه‌ها و... در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. این مجموعه خاطراتی از چند نفر از دوستان گلچین مانند دکتر پسیان و دکتر اسلامی‌نوش را هم دربر خواهد داشت.

از این که پاسخ نامه عده‌ای از دوستان به تأخیر می‌انجامد و نامه برخی از عزیزان بدون جواب می‌ماند پوزش می‌طلبیم ما را به خاطر حجم کار گیله‌وا و اشتغال ذهن ببخشاید.

عزیزان نمودر شمایی و بیژن بگانه از سیهکل پیشنهاد اول شما در مورد تقویم روز و ماه و سال، چه بصورت جدول چه بصورت انمکاس در روی جلد مجله، در صدر برنامه‌های سال دوم ماست، سال اول سال آشنایی است. در مورد پیشنهاد دوم ملاحظه می‌فرمائید که شروع کرده‌ایم. آقای مسعود مطلق‌زاده از رشت

عکس‌های ارسالی و خوب شما در آرشیو مجله امانت است تا در فرصت مقتضی و مناسبتی که پیش می‌آید از آن‌ها استفاده شود. باز از این کارهای خوب بکنید. در مورد واژه‌های ارسالی نظر شما را به بحث «بانگ لغات گیلکی» در این شماره جلب می‌کنیم. عزیزان یوسف فلاحیان و فاسم اصلائی از تهران

از ابراز لطف شما ممنونیم. نظراتی را که بیان داشتید کم و بیش با نظرات خود ما یکی است. در شماره‌های آینده سلسله مقالاتی منعکس خواهد شد که حول و حوش مطالب درخواستی شما دور می‌زند. به بعضی از پیشنهادها شما کم‌کم داریم عمل می‌کنیم. به ما فرصت دهید با کمک هم تقاضی را برطرف خواهیم کرد.

صیاد عزیز و بی‌باک آب‌های خور، رحمت بابازاده (بدر کاشهر) خسته ناشی. کم‌کم خواست‌های شما را اجابت خواهیم کرد. البته که ما آدم‌بیم بنامیم. یادی از دامون کردی. زنده باشی. شعر مالای زنده‌یاد زیباکناری پیشکش شما و دوستان صیادت.

همدلان عبیر یازدایان (رشت) و مینوش بیروز (تهران) درد دل‌هایمان آنقدر زیبا و سوزناک و فراگیر است که گاهی لازم می‌بینیم صفحه‌ای برای این کار بگشائیم. شاید باور نکندیم ده‌ها نامه در این مورد داریم که همه بوی بازگشت به خویش میدهند.

خانم...؟ (مادر گل‌زاده و کیل‌اوا) از آلمان از این که گیله‌وا را برایتان می‌فرستند و بحض وصول تلفنی خبر آن را به سایر هموطنی‌های ساکن آلمان اطلاع میدید سپاسگزاریم. سعی گیله‌وا بر این است که غبار غربت را از خاطر شما بزداید.

اشعار و مطالب این عزیزان رسید انتظار کار بهترشان را داریم:

محمدحسین یوسف‌پور چسپارده (رشت)، کورش اسدالله‌پور (فخرآباد لشت‌نشا)، م.ح (هشت‌پر)، روح‌انگیز (لسنگرود)، کاشاوه امین‌زاده (تهران)، مسجینی موسی‌پور (قزوین)، ...

یساور عزیز نادر مسحدی از خشکی‌جار (روستای جورکویه) مجلات مورد تقاضا پست شد و با تشکر از ابراز لطف سرشان دوستان

سریم فاخته‌وم، محمدی، ناصر صفابخش (رشت)، سیامک احمدزاده (خوزستان)، احمد مرجانی (جزیره کیش)، علی قاضل، مجید سعیدی (اصفهان)، محمدعلی باقریان (تبریز)، یارمحمد قنبریان (صومعه‌سرا)، عده‌ای از خوانندگان (با همین امضا در یک نامه از لاهیجان) و یک طومار از سیاهکل. رهین محبت همه این عزیزان (گیله‌وا)

بانگ منتشر کرده است:

خونینه‌های تاریخ دارالمرز

(گیلان و مازندران)

محمود پاینده لنگرودی

کتابی درباره تاریخ مردم شمال ایران



سالی کی
آب ناره، قورباغه نخوانه

پاسخ به انتقادات

بلافاصله پس از چاپ انتقاد آقای منوچهر هدایتی خوشکلام، تعداد زیادی نامه بدست ما رسید که یا مستقلاً بصورت جوابیه نوشته شده بود یا ضمن طرح مسایل دیگر به آن نیز اشاره داشت و در همه آن‌ها به انتقاد ایشان پاسخ رد داده شد. از میان نامه‌های دریافتی که از شهرهای مختلف بدست ما رسیده است البته وجوه اشتراک زیادی وجود داشت و بر رویهم نمودار آن بود که مردم زبان خود را دوست دارند و به شدت به آن عشق می‌ورزند.

از اینرو از میان جواب‌های رسیده یک نامه را که جامعیت بیشتر داشت انتخاب کرده عیناً در اینجا می‌آوریم. بویژه که نگارنده آن خود از

فرهنگیان و دبیران با سابقه شهر رشت است و سالها است که به امر تحقیق مشغول می‌باشد.

خوشبختانه نویسندگان نامه‌ها در نهایت ادب و حد حرمت قلم به پاسخ آقای خوشکلام نشستند و این روش و منشی است که از خوانندگان گيلهوا انتظار می‌رفت. از طرف دیگر همانطور که قبلاً عنوان کرده بودیم گيلهوا جواب انتقاد را آماده چاپ داشت اما درج آن را به عمد موقوف به این شماره کرده بود تا خوانندگان مجله خود به قضاوت امر بنشینند بنابراین دیگر نیازی به انعکاس پاسخ کامل گيلهوا نیست. تنها به این مورد مختصر اشاره می‌کنیم که:

یتیم به یتیمی زیوه خجالت عزرائیله ره مانه

عمل «به کرسی نشاندن زبان محضّر» از طرف مدیر مجله یک‌جا «تلاش صادقانه» و در جای دیگر «اصرار بیهوده» قلمداد شده است. این تضاد ما را یاد مطلبی می‌اندازد که منتقد عزیز یک بار با نام مستعار «پدرام دایی» در هفته نامه کادح شماره ۴۸ مورخ ۳۰ بهمن ۷۰ از گیلکی بعنوان «نیم زبانی بی‌قاعده و بی‌نظم» یاد کرده است و اینک در اینجا آن را «زبانی محضّر، بی‌شکل و بی‌ثبات» یاد می‌کند و خود بهتر می‌بیند که در آن نه فقط تضاد بلکه عدول اندیشه هست. چه «زبان محضّر» بهر حال زبان است و دیگر نیم‌زبان نیست و امیدواریم باز از اندیشه امروزتان عدول کنید و دیگر زبان مادری و پدری خود را هیچگاه بی‌شکل و بی‌ثبات نخوانید. به این شعر فارسی خوب فکر کنید.

کهن جامه خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن

ما با عزت گذاشتن به زبان فارسی و هر زبانی در اثبات حقانیت و موجودیت زبان ما تلاش می‌کنیم و شما با نفی زبان خود و خوار شمردن آن در اثبات آن‌چه وجود دارد و کسی منکرش نیست انرژی بیهوده صرف می‌مائید.

آقای خوشکلام زبان ادبی با دو سه شماره یک مجله یا یکی دو سال انتشار یک نشریه شکل نمی‌گیرد. نظم و ثبات با تلاش و ایثار، با کار بسیار و با سعه صدر حاصل می‌شود. سالها مجالست ادبی می‌خواهد. شما سالهاست که ادبیات فارسی تدریس می‌کنید و شیفته این زبان شیرین و فخم هستید و شاید بسیاری از واژه‌های مهجور این زبان غنی را دانسته باشید اما از درک ابتدایی‌ترین واژگان گیلکی به شهادت و اعتراف خودتان عاجز مانده‌اید آیا ندانستن شخص جناب‌عالی دلیل بی‌نظمی و بی‌ثباتی و بی‌قاعدگی زبان ماست؟ این است استدلال

تی. اس. الیوت شاعر و نویسنده نامدار انگلیسی در جایی گفته است «آن ملتی که به خلق نویسندگان و بخصوص شاعران بزرگ تن در ندهد زبانش رو به زوال خواهد گذاشت و فرهنگش زوال خواهد پذیرفت و شاید در فرهنگ قوی‌تری بکلی جذب شود... زیرا اگر ادبیات زنده‌ای نداشته باشد بیشتر و بیشتر با ادبیات گذشته بیگانه خواهد شد. اگر تداوم را نگه ندارد ادبیات گذشته‌اش بیشتر از او دور می‌شود تا آن جا که چون ادبیات بیگانه‌ای برای او غریب می‌گردد...»

شما؟ فکر نمی‌کنید گرفتار نوعی بی‌انصافی، عجله در اظهار نظر و کم‌لطفی شده‌اید.

آقای خوشکلام تعصبی در جناب‌عالی است که واژه‌های منفی را بار زبان گیلکی کنید در حالیکه من هرگز نه در گيلهوا نه هیچ جای دیگر گیلکی را زبانی عالی، برتر، شکر و بارز ندانستم اگر می‌توانید نشانم دهید. از نظر شما همه مطالب فارسی مندرج در گيلهوا «بسیار

مناسب و آموزنده تهیه شده» اما متون گیلکی آن «مایه افساد» است! کدام یک از ما در عمل و سخن خود متعصب هستیم؟

آقای خوشکلام هوده یا بیپوده بودن کار مرا مردم قضاوت می‌کنند. من در ترجمه گیلکی نهج البلاغه ذوق و نبوغ بکار نبرده‌ام. فقط عشق آن را داشته‌ام که انگیزه یک کار بزرگ را یاد عده‌ای بیندازم، همین. این شما هستید که مرا صاحب ذوق و نبوغ می‌دانید من هرگز حتی به این موضوع فکر نکرده‌ام. مدت‌ها است که فرصت اظهار ذوق و ابراز نبوغ را از خود سلب کرده‌ام تا یک «روزنامه‌چی» ساده باشم به این خاطر که دهها جوان گیلانی ذوق و نبوغ خود را در آن متجلی کنند.

جوانانی که شما فکر می‌کنید افکار من انرژی فکری آنان را هدر می‌دهد اغلب دانشجویان رشته‌های مختلف علوم هستند و زبانهای خارجی را از من و شما هم بهتر یاد می‌گیرند. شما جوانان هشیار و مغرور ما را این قدر خام و دست‌کم گرفتید که با یک حرف من منحرف شوند و با یک حرف شما سر عقل بیایند. آقای خوشکلام گيلهوا و من اگر در اثبات حقانیت آنچه می‌گوئیم موفق نشویم ضرری نکرده‌ایم چه دیرتر از زمان خود آمده‌ایم و تلاش خود را کرده‌ایم، اما شما که انسان معاصر این مرز و بومید خود را بعنوان تماشاچی بی‌تفاوت «زبان محضّر» تان ثبت تاریخ این سرزمین نکنید. به آن شکل و ثبات بدهید. نظاره‌گر بودن به مرگ چیزی یا کسی شرکت داشتن در مرگ اوست و بی‌حرمتی به زبان یک قوم بی‌احترامی به مردم آن است و خیانت. کسیکه زبان پدران و مادران خود را زیر ضرب ببرد، خود را زیر سوال برده است.

یک ضرب‌المثل قدیمی گیلکی می‌گوید «یتیم به یتیمی زیوه، خجالتی مانه عزرائیله ره» البته طبق نظر شما این ضرب‌المثل را پدران و مادران ما گیلکی تلفظ می‌کردند ولی فارسی می‌نوشتند! و لابد چون واژه «زیوه» را هم نمی‌دانید و می‌پندارید که مربوط به دوره «شاه و زوزک» است، پس اینهم دلیل بی‌ثباتی و بی‌نظمی زبان ما می‌گردد!

آقای خوشکلام هر هفته دهها نامه به دفتر مجله می‌رسد که حجم صفحات گیلکی را بیشتر، عیار واژه‌ها را بالاتر، و سبک نگارش را سنگین‌تر کنیم و - ما مانده‌ایم با اینهمه تقاضا چه کنیم آنوقت شما می‌فرمائید نه!

با این همه تفصیل گيلهوا فارغ از هر حب و بغضی باز هم نقطه نظرات مخالف و موافق را منعکس خواهد کرد.

دریا هر قدر خوشگابه، هنده تازانو آبه

دوست محقق و شاعر گرانقدر گیلانی آقای منوچهر هدایتی خوشکلام، مقاله اتان را در شماره ۳ و ۴ گیلهوا خواندم. دردی در دلم غنچه کرد و یا بهتر بگویم غنچه دردی در دلم دهن گشود که نتوانستم ننویسم - یعنی نتوانستم یا تو درد دل نکنم.

عزیزدلم - به ضرورت تدریسی که در ادبیات فارسی داشته‌ای بیش از دیگران آگاهی داری به اینکه تا چه حد حفظ فرهنگ یک جامعه - به معنای وسیع آن - بقای آن جامعه یا قوم را تضمین می‌کند، من به اعتقاد «خیرالکلام قل و دل» - برای آنان که به آن کلام آگاهی داشته باشند - به تفصیل نخواهم پرداخت. شما مسلماً زبان یک قوم را جدا از فرهنگ آن قوم نمی‌دانید و بخوبی می‌دانید که برای اضمحلال یک قوم باید فرهنگ او را نابود کرد، و برای نابودی فرهنگ باید نخست زبان او را کشت، که به دنبال اعتقادات و آداب و رسوم و لباس او نیز کشته خواهد شد. فکر کنید چقدر مسخره خواهد بود که دو نفر کرد با لباس کردی و سنتی خودشان - که سخت بدان پای بندند - با یکدیگر فارسی سخن بگویند. و یا دو بلوچ و ترکمن در جامعه جامعه خودشان فارسی سخن بگویند، که زبان و سنت هم با آن لباس همراه خواهد بود.

از خلال نوشته شما به وضوح دیده می‌شود که پای بند به زبان مادری و بومی خود هستید و آنچه نوشته‌اید از باطن و درون شما نیست، می‌گویید نه؟ خودتان نوشته‌اید که «... سعی در شناساندن مفاخر و مآثر گیلان و ... سعی در شناخت هر چه بیشتر و بهتر فرهنگ اصیل و غنی عامیانه آن از سنتها و باورهای دیرپا و آداب و رسوم متنوع گرفته تا موسیقی سخار و دلنشینش، ترانه‌ها و رقصهای پرتحرک، سوگسرودهای زارزار» که هر حرکت و کلمه و تحریری از آنها خود به تنهایی کتابی است در بازخوانی و بازگویی شادیا و مصیبت‌های مردم قانع و پرشکوب این مرز و بوم بهشتی در کشاکش گذر از گریه‌ها و گردنه‌های اعصار و قرون، نشر مقالاتی ازین دست آبریزگان و آخرین جشن آب پاشان در گیلان و دیلمستان، جنبشهای مذهبی در گیلان، در چه ماهی هستیم...»

دست مرزاد که داد سخن همین است که مرقوم داشته‌اید. حرف همین است. خوب، سرور بزرگوار من. مگر اینهایی که شما خواسته‌اید و تأکید کرده‌اید با زبان ترکی و فارسی و عربی و ... بیان شده‌اند؟ مگر کلام این ترانه‌ها و سوگسرودها و فرهنگ عامیانه به گیلکی نیست

مگر جامه‌ای که این اندامها را پوشانده و یا جسمی که این روان‌ها را نمایانده است و می‌نمایاند، جز گویش‌ها و واژه‌های گیلکی چیز دیگری هست؟

اینهایی که نوشته‌اید منحصر به گیلان و گیلانی نیست، این سخنی‌ها برای همه اقوام بوده‌است. مگر فقط گیلانیان بودند که در کشاکش تاریخ و زمان قلع و قمع شدند؟ آیا کردها، نه؟ آیا آذری‌ها، نه؟ آیا جنوبی‌ها، نه؟ و آیا این شادی‌ها و مصیبت‌ها در جشن‌ها و موسیقی‌ها و ترانه و ... رقصا و سوگسرودها و ... برای اقوام و مناطق دیگر مطرح نیست؟ منتها آنها محکم نگاهش داشتند و ما جدی نگرفتیم.

موضوع لطیفه ماندی به یادم آمد که برایت می‌نویسم: در سالهای گذشته - دو نفر از همکاران گذشته من، که اهل تبریز بودند، برای شرکت در سمیناری به تهران رفته بودند - وقتی سوار تاکسی شدند به ترکی گفتند که به فلان جا برو، راننده، ترکی نمی‌دانست، اما این دو دوست من که از فرهنگیان تحصیل کرده و عالی‌مقام هم بودند فارسی میدانستند، باز به ترکی سخن گفتند، و در مقابل اعتراض راننده تاکسی، پیاده شدند و به فارسی گفتند: اگر می‌خواهی نان بخوری برو ترکی یاد بگیر!

اما همکار عزیز فرهنگی و هم ولایتی گرامی من، آقای منوچهر هدایتی خوشکلام - اگر من و تو به تهران برویم حتماً فارسی را آنقدر آرام سخن خواهیم گفت که راننده تاکسی یا دیگران از لهجه ما نفهمند ما گیلانی هستیم. این حقارتی است که باید ریشه‌یابی شود و به همین دلیل است که هر چه جوک بد و زشت و اهانت‌بار است برای من و توی گیلک ساخته‌اند و تازه می‌گویند چرا ناراحت می‌شوید داریم شوخی می‌کنیم! وقتی که من و تو - که علمدار این سنت و زبان هستیم و سنگ اینهمه عنوانهایی را که خودتان برشمرده‌اید، به سینما می‌زنیم، آنها را عملاً انکار کنیم و پای بندشان نیاشیم، از دیگران چه انتظار داریم؟ وقتی متولی احترام امامزاده نگه ندارد، از زیران چه انتظار دارد؟

آقای هدایتی - من در آن مقام قلم به دست نگرفتم که بر مقالات رده بنویسم، هدف من درد دل کردن با شماست. من و تو خوب همدیگر را می‌شناسیم. من و شما امروزه به دنبال نان و نام نیستیم که میدانید، اما وقتی خودتان زیباترین عنوان را برای مقاله اتان انتخاب کردید - وقتی آنقدر مناسب دانستید که یک ضرب‌المثل اصیل گیلکی را عنوان قرار دهید: «سلی که آب ناره - قورباغه نخوانه» * خوب، چه کسی این سل را بی‌آب کرد؟ عزیزم، این من و تو بودیم که با

بچه‌هایمان بجای گیلکی، فارسی صحبت کردیم و این خواندن‌های دلنشین را خاموش ساختیم. نسل امروز - که بچه‌های من و تو هستند - گیلکی را بایستی از چه کسانی می‌آموختند؟ این من و تو بودیم که زبان گیلکی را بقول شما «محتضر و بی‌شکل و بی‌ثبات» کردیم.

ما از عمه‌های پیر و پدربزرگها و مادربزرگها و پدران و مادرانمان با قصه‌های شیرین گیلکی که برایمان می‌گفتند و صحبت‌هایی که با ما می‌داشتند، گیلکی را آموختیم و تا به خودمان آمدیم، آنها رفتند - که خدایشان بیامرزد - اما من و تو چه داریم که به این جوان امروزی گیلانی بدسیم؟ این تقصیر آن جوان بیست‌ساله نیست که واژه گیلکی «هیست» را نمی‌داند و «خیس» فارسی را بکار می‌برد، این تقصیر و کوتاهی من و تو و ما که پدران و مادران این بیست‌ساله‌ها هستیم میباشد که با آنها به گیلکی سخن نگفتیم. اما همینقدر عشق در این جوان هست که جمله‌اش را - ولو ناقص و غلط - به گیلکی بیان کرده‌است.

به یاد دارم که مادربزرگم - پنجاه سال پیش - وقتی برای ما قصه می‌گفت - گاه در ضمن تشریح قصه دستپایش را بر چهره‌اش می‌کشید (مثلاً از قول آن شاهزاده خانم یا آن دختر) می‌گفت «شهام» خودش را آرایش کرد و ... و من پس از چهل سال وقتی بر متن پیر شرفشاه دولائی کارایی کردم این واژه را ۱۴ بار در آن خواندم که به همان معنای چهره و صورت آورده شده‌است و در هیچ کتاب لغت و گویش، و در گویش هیچ محلی، به آن برخوردیم و اگر مادربزرگم این واژه را به کار نمی‌برد، معنائی بود و مرده.

آقای هدایتی راست می‌گوئی - بسیاری از لغات گیلکی مندرج در شماره‌های گیلهوا را نه بلدی بخوانی و نه معنی‌اش را می‌دانی - شہامت داشتی که این حرف را زدی، که منم چینی - منتها شہامت گفتنش را نداشتیم. و بسیاری که نمی‌دانند و می‌گذرند، خدایت همت دهد که شاید به دنبال دانستنش بروی.

واژه‌های گیلکی که فقط همین متداول‌های منطقه رشت نیست، گیلان است و با آنچه وسعت زبان و گوناگونی گویش‌هایش. چه انتظار داریم که من رشتی‌هاشین زده، (که کمتر از غرب زده‌ام) زبان و لغات آن گیلانی‌هاش یا کوهنشین دیلمانی را بدانیم؟

ما ژاپنی را هم نمی‌دانیم، آیا باید انکارش کنیم؟ ای برادر، دیر شروع کردیم، ما در سرازیری صمر هستیم، افسوس که دارد دیر می‌شود، بگذار این نمل نوپا را - این جوانان

پر شور را - این فرزندان گیلانی را - این وارثان فرهنگ اصیل گیل را - ترغیب کنیم که اشتباه ما را تکرار نکنند. بگذار آنها خودشان را باور داشته باشند. مگر لازمه گیلکی دانستن، انگلیسی ندانستن است؟ من اگر قومیت خودم را از دست بدهم، به ملیت خود نیز تکیه‌ای نخواهم داشت.

درد از دست دادن فرهنگ قومی را، انسان هنگامی بیشتر احساس خواهد کرد که از زادگاهش دور افتاده باشد. یاد بیاوریم زنده‌یاد دکتر رضامدنی را که ۱۷ سال اقامت در آلمان آنچنان آتش دوری از این فرهنگ زادگاهی، رنجش میداد و به تحرش واداشته بود که شیفتگی او به سنت‌ها و زبان گیلکی و تلاشها و پی‌گیری‌هایش در احیای همین سنت‌ها که شما - آقای هدایتی - طالب بودید با چند مقاله و ترجمه‌اش کاملاً چهره‌اش را نشان داد. آنچنان شیفته گیلکی بود که از آلمان به رشت آمد تا با من در مورد پیرشرفشاه دولائی و واژه‌هایش به سخن بنشیند، و افسوس که زود پڑمرد.

بگذار با بچه‌هایمان و دیگران با بچه‌هایشان و با خودشان با واژه‌های گیلکی سخن گفته شود و آنچه را که این نسل واسطه گناهکار یعنی من و تو آقای هدایتی با حقیر نگاه کردن به گیلکی از آنها دریغ داشتیم و نیاموختیمشان، بیاموزند. و نخواهند آموخت مگر با همین نشریات و همین اشعار و همین آثار گیلکی، نخواهند آموخت مگر با شناخت و ریشه‌یابی‌های زبان بومی‌اشان، چرا ندانند که این گویش از کجاست و چه تحولی گرفته‌است و چه خویشاوندی با گویش‌های قومی دیگر دارد و چه و چه...

من آقای دکتر میراحمد طباطبائی را نمی‌شناسم. ولی آیا مقاله‌ای که در همین شماره جدید راجع به واژه «ویشتا» نوشته‌اند محققانه و افتخارآمیز نبود؟ لذت نبردی؟ آیا بچه‌های نسل امروز اگر آنرا بخوانند بعد از آن، واژه «ویشتا» را با اطمینان و با افتخار به کار خواهند برد؟ چرا نبرند.

هدایتی عزیز، همانطور که گفتی گویش گیلکی در حال احتضار است، اما هر محترضی محکوم به مرگ نیست. می‌توان زنده‌اش نگه داشت، می‌توان سلامتی‌اش را به او باز داد و فریه‌اش هم کرد.

دوست عزیز، چرا بگوئیم که برای کرسی زبان و ادبیات گیلک در دانشگاه چیزی برای ارائه نداریم، داشتن را که می‌دانید، داریم، اما تدوین و دانشگاهی نشده‌است. چرا سعی نمی‌کنید آنها را به صورت ارائه، به دانشگاه و دانشجو تدوین نمایید، آیا به راستی باور دارید که چیزی نداریم ارائه بدهیم؟ مسلماً در این سخن خود تخفیف خواهید داد؟ از متن ادبی گیلکی سخن می‌گوئید، آیا منظور شما از گذشته‌است یا معاصر؟ البته چون همیشه اصطلاح «متن» برای آثار گذشته‌است لابد ایراد دارید که نوشته‌ای از گذشته باقی نمانده‌است. اما عزیز دلم، اگر شما بر روی سه هزار جمله گیلکی باقی مانده از پیرشرفشاه دولائی - شاعر و عارف قرن هشتم گیلان کار می‌کردید، آنوقت اینقدر محکم حکم بر انکار متن گیلکی نمی‌دادید. و این

ضرب‌المثل گیلکی را نیز فراموش نکنیم که «دریا هر قدر خوشکام به، تا زانو هنده آبه» به هر حال، آنچه نوشتیم، نه ردیه بود، که گفتم در آن مقام نیستیم، خواستم سخن و درد دل مرا که برای شما داشتیم، دیگران نیز بشنوند.

والسلام ۲۲ آبان ۷۱

* عنوان از سوی مجله انتخاب شده



.... دوست عزیز علی‌رغم اینکه شما یک شاعر و فرهنگی با سابقه این ولایت بشمار می‌آئید بنا به فرمایشتان از خواندن لغات مندرج در شماره‌های «گیله‌وا» و امانده‌اید تا جائیکه در شناخت معنی و تلفظ هم مشکل دارید. در چنین شرایطی که حضرتعالی از ابتدایی‌ترین لغات زبان گیلکی غافل هستید و به جهت عدم شناخت واژه‌های زبان گیلکی به بیراه می‌روید این دلیل نمی‌شود که ادعا نموده و بگوئید این واژه‌های زبان گیلکی متعلق به کدام عصر و نسل از گیلکی و گیلکان است؟ مثالی است معروف که می‌گویند: عروسه، پا شل بو، گوشتی زمین ناهواره...

فومن - شاد فومنی

... جناب خوشکلام بیاد داشته باشید که مرحوم پورداوود نیز به نیش قبر منتهم شده بودند و فضلابی!! بودند که کوشش ایشان در ترجمه، تألیف و آموزش متون و زبانهای کهن ایرانی را امری بیپوده می‌دانستند. حال آن‌که بسیاری از لغتهایی که امروزه رواج دارند توسط زحمات این مرد بزرگ و کوششهای اولین فرهنگستان زبان است که ساخته یا از پس غبار هزاران ساله احیا گردیده‌اند. سند آن نیز فرهنگهای لغات زبان فارسی پرداخته شده در این قرن می‌باشد. پس با کمی دقت متوجه می‌گردیم که احیاء و کاربرد لغات «عبدشاه و زوزک» نه تنها «ملال آور، خسته کننده و حوصله‌بر» نیست بلکه موجب غنای زبان گیلکی و فرهنگ بومی‌مان می‌گردد...

رشت - اسماعیل مطلوبکاری

... آنچه که نویسنده نامه پیشرفت رو به تزايد زبان و ارتباطات بین ملت‌ها و دست یافتن به یک زبان بین‌المللی برای دست‌یابی به آخرین پدیده‌های علمی روز می‌خواند، به هیچ‌وجه ارتباطی به انتشار و درج مطالب گیلکی در مجله گیله‌وا ندارد. در کشور ما بیش از صد نوع مجلات ادبی - فرهنگی - هنری (در تیراژ بسیار بالا) به زبان فارسی چاپ و منتشر می‌شود و اگر نتیجه بگیریم که با وجود یک زبان بین‌المللی (انگلیسی) چاپ این نوع مجلات بیپوده است کاملاً اشتباه کرده‌ایم زیرا انتشار و مطالب ادبی - فرهنگی (هر چند با یک گویش محلی باشد) با آنچه که بنظر نویسنده نامه «زبان‌عام بین‌المللی» است تفاوت فاحش دارد...

رودسر - حسین شعبانی

در چه ماهی از سال هستیم؟

در هر شماره گیله‌وا که چاپ و هر ماه که منتشر می‌شود قرار است این سؤال را از خود بکنیم که در چه ماهی از سال هستیم و آن گاه به پاسخ ساده آن بنشینیم تا با الفبای گاهشماری سنتی خود آشنا شویم. از شماره اول تا چهارم به این سئوالات بطور ساده پاسخ گفتیم و این کار را تا پایان سال اول با همین روش ساده دنبال می‌کنیم.

مطالب علمی و مدلی که در مورد این ماهها فراهم آمده و از این پس نیز می‌رسد خوراک کار سال دوم گیله‌وا خواهد بود تا برای هر ماه یک مقاله جامع و مستند در این زمینه داشته باشد.

و اما، اینک در چه ماهی از سال هستیم خواهید گفت آبان. درست است اما منظور ما تقویم سنتی خودمان یعنی گیلانی است. آبان ماه با احتساب یکی دو روز اختلاف احتمالی، مصادف است با نیمه دوم «اریه‌ما» و نیمه اول «تیره‌ما».

شرح «اریه‌ما» را همراه «کرچه‌ما» در شماره سوم و چهارم گیله‌وا که برابر شهریور و مهر بود، آوردیم و اینک به توضیح «تیره‌ما» یا «تیره‌ما» می‌پردازیم.

تیره‌ما، چهارمین ماه گالشی یا دیلمی (گیلانی) است که از ۱۲ آبان شروع و تا ۱۲ آذر پایان می‌یابد (به روایت زنده یاد محمد ولی مظفری). تیره‌ما، سی‌روز دارد و دارای خصوصیات ماههای تیر و آبان و آذر شمی است. در عین حال سومین ماه پائیز گیلان است. در این ماه یکی از قدیمی‌ترین آئین‌ها برگزار می‌شود.

در ۱۳ تیره‌ما (برابر ۲۴ آبان) جشن بزرگی برپا می‌دارند به نام «تیره‌ما سیزه» که برابر تیرگان فارسی است. این روز و این جشن را در مازندران «تیره‌ما سیزه» می‌گویند و مانند گیلان شعرهایی می‌خوانند و آن شعرها را فال نیات خود می‌شمارند.

با ورود به تیره‌ما، گیلان به استقبال زمستان می‌رود و تا ماه آینده بدرود.

(با استفاده از یادداشتهای شادروان مظفری در گیلان نامه دوم و افاضات فاضل ارجمند آقای عبدالرحمن عمادی)

خوانندگان عزیز

شماره‌های ۶ و ۷

(آذر و دی) یک جا

در پایان دیم‌ماه

منتشر می‌شود

زونگا

۴- دهیو» به چند یا چندین بلوک گفته می‌شد که در معنای کوچک «ولایت» و در اندازه بزرگتر کشور بود.

شایان یادآوری است که این طبقه‌بندی از جامعه دودمانی ایران کهن بر تقسیمات جغرافیایی بوده‌است مانند ناحیه رحمت آباد در رودبار که دارای چندین روستای بزرگ و کوچک هست و آنرا بلوکات می‌گویند.

واژه «گا» به تنهایی در نامهای جغرافیایی نمی‌آید و بصورت جزء مقدم یا مؤخر یا پیشوند و یا پسوند می‌آید.

نام زئی‌نی گنو اوستائی که در پهلوی زینگا و در این سامان زونگا یا زانگا و یا جونگا و جانگا شده‌است و تارمیان تات زبان آنرا جونگه می‌نامند در راستای گویش زبانی شکل گرفته‌است. مانند صندوق که آنرا در گویش بیه پیش صندوق می‌گویند و یا واژه دوارستن که کلمه‌ای «اهریمنی» است بشکل «دوارستن DAVARASTAN» تلفظ می‌شود.

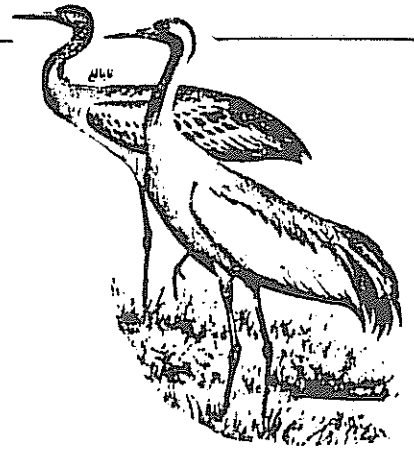
[دواریست DEVARIST و دوارِد DEVARED] بمعنی هجوم برد و هجوم می‌برد در فرهنگ شایست نشایست] آمده‌است.

زونگا و نیز براین روال دگرگون شده و زونگا نامیده شده‌است. جونگا نیز بر پایه جابجایی حرف جیم به حرف زاء بوجود آمده‌است مانند واژه روزنه فارسی که در گیلکی لوجنک می‌گویند و یا زیر فارسی که همان «جیر» گیلکی است.

درباره حرف «ه» آخر واژه جونگه باید گفت چون حرفی آهسته است، صدایش را خودبخود از دست داده‌است. بودن آن تنها از «زیر» یا «ا» حرف پیشین آشکار میشود در زبان پهلوی اشکانی و ساسانی بجای حرف هاء حرف کاف می‌آید مانند ورک = بره = برک و کارنامه = کارنامک.

بجای حرف ها حرف «الف» هم می‌آمده‌است مانند آستانه = آستانا که امروزه هم زبان تبریزیان است «نقل از احمد کسروی در کتاب کافنامه»

بنابراین جونگه و زونگه بشکل جونگا و زونگا در می‌آید. با شرحی که آمد نامواژه زانگا = زونگا و جونگا و جانگه همان زینگا و پهلوی و زئی‌نی گنوی باستانی و بمعنی گاونر



پرندهگان

در باور مردم گیلان

و دیلمستان

محمود پاینده لنگرودی

همولایتی‌های عزیز

روایت‌های (افسانه‌های پرندهگان) در حای حای گیلان دگر گونه است. اگر در این زمینه چیزی به یاد دارید به آدرس محله نویسد و بر این مجموعه بیفزاید.



دورنا

دورنا، ماهیخوار = کت کتی KatKati (میلیوم خوره / ش = مارخور) کت کتی = (افتان افتانک رونده = لک لک = میلیوم خوره = مارخور)، در کنار برکه‌ها و آبگیرها و مرداب‌ها و... زندگی می‌کند و بیشتر این گروه پرندهگان رامیلیوم خوره = Milom-Xor-e = مارخور گویند

* می‌گویند! چشم «کت کتی» درد می‌گیرد. پیش دانای کار می‌رود و چاره می‌جوید. دانای کار به کت کتی می‌گوید: [برو، از آبگیرهایی که می‌شناسی و در آن «خرابی» نکرده باشی؛ کمی آب بیاور تا چشمت را درمان کنم!]

کت کتی = «میلوم خوره» هر چه می‌اندیشد می‌بیند مردابی نیست که در آن...؟! کنایه از این است که به همه زبان رساندی؛ آیا برای روز مبادا، کسی را برای خود نگاه داشتی؟!]

کنز اللغات و زبان گیل

لسان‌الحمل: گیاهی است که آن را به زبان گیل ریمهاج گویند من‌الدستور.

مذری: چوبی مانند خوبه به زبان گیل که بدان خرمن پاشند و آن خوبه نیست.

منقاف: منقار مرغ و مانند صدف چیزی است که از دریا بیرون آید و آن را به زبان گیل دریاگوش گویند.

مرفق: عضو دست که معروف است یعنی موصل زراع که آن را به زبان گیل اشکوب گویند.

نقار: به تشدید قفاف، به منقار سوراخ‌کننده و به منقار دانه برچیننده و بر درخت‌زنده و نقارالشجر مرغ درخت کوب را گویند و به زبان گیل دارکو گویند.

نصیف: نیمه و معجز زنان و نام کیلی است که به زبان گیل نیمه‌مشگ گویند.

نم: سخن چینی و نمّام یک نوع گیاهی خوشبو می‌باشد که آنرا سیسنبه هم گویند و آن شبیه است به پودنه اما پودنه نیست و به زبان گیل سرسم گویند.

ودعه: مهره‌ای است که آن را به زبان گیل کلاهک گویند و به پارسی کچ.

وزغه: جانورکی که به زبان گیل چیچر گویند و به پارسی آفتاب‌پرست.

وز: مرغ آبی که آن را به زبان گیل تره‌سیکا گویند که مخفف اوز است.

ودع: مانند مهره چیزی است سفید که از دریا بیرون آید و آن را به پارسی کچ گویند و به زبان گیل کلاخج جک گویند و در شرح موجز گوید ودع از جنس صدف است در او کرمکی باشد و او را بعضی سوادلسند گویند و در اختیارات بدیعی گوید آن سفید مهره‌ای است و به شیرازی گوش‌ماهی گویند.

وزغ: جمع اوزغه است و آن جانوری است که آن را به زبان گیل چیچر گویند و به زبان بعضی عجم خرکلاش گویند و به پارسی آن را آفتاب‌پرست گویند.

جوان است که مرحوم پورداود آنرا گاونر هشیار آورده‌است و نام یکی از ایزدان غیرایرانی و غیرزرتشتی است و بااحتمال قریب بییقین از ایزدان مورد ستایش مردمان این سامان بوده که مدت‌ها دین زرتشتی را نپذیرفته بودند.

* * *

«بانک لغات گیلکی» صفحه‌ای است که از این شماره در گیله‌وا گشوده می‌شود و هر بار تعدادی واژه اصیل و بکر، مهجور یا فراموش شده با معنی فارسی در آن معرفی می‌شود. این کار زمینه‌ساز تهیه و تدوین یک فرهنگ بزرگ و جامع از زبان گیلکی و لهجه‌های متنوع و فراوان آن است که در سرتاسر شمال ایران رواج داشته و گیله‌وا در نظر دارد در دراز مدت در مسیر اهداف فرهنگی خود به صورت جنبی و حاشیه‌ای به آن نایل آید.

این کار چون توسط خوانندگان آگاه و علاقمند گیله‌وا که در سرتاسر گیلان و مازندران و در دورترین روستاها و دهه‌های آن پراکنده‌اند دنبال می‌شود، در واقع نوعی کارگروهی و جمعی بحساب می‌آید که توفیق آن به مراتب از تلاش‌های فردی بیشتر است. بالطبع سهم هر یک از عزیزانی که با ما همکاری خواهند داشت بسته به توان کاری و علمی آنها متفاوت خواهد بود اما در هر حال فراموش نشود که بهترین کار از آن کسی است که از نظر کیفی به مسئله نگاه کند نه کمی.

در این سرمایه‌گذاری واژگان لطفاً و حتماً این نکات را در نظر داشته باشید:

- ۱- اولویت نجات بخشی واژه‌های در حال فراموشی بویژه از زبان پیران و معمرین
- ۲- شناسایی و تعریف واژه‌های ناب و اصیل که شناساندن آنها به عموم گیلکان بویژه شاعران و نویسندگان الزامی است.
- ۳- پرهیز از ارسال واژه‌هایی که در فرهنگ‌های گیلکی چاپ شده آمده است (مگر این که در حاشیه آن پرداختن دوباره، نو و

علمی صورت گرفته و به اصطلاح مکمل آن واژه شده باشد)

۴- حتی‌المقدور واژه‌ها اعراب گذاری یا آوانویسی لاتین شود.

۵- مکان گردآوری حتماً مشخص شود

۶- هر واژه حداقل با یک یا دو جمله و شاهد مثال همراه باشد.

گیله‌وا برای فرستادگان این دسته از واژه‌های رسیده پرونده مخصوصی ترتیب خواهد داد (به اصطلاح بانکی حسابی باز کرده دفترچه‌ای صادر خواهد کرد) و نام و نشان عزیزان همراه را پیوست آن خواهد نمود تا بعدها که مجموعه کاملی از واژه‌های گیلکی فراهم آمد آن را از نظر صاحب نظران زبان گیلکی بگذراند و انشاء الله به چاپشان همت گمارد. لطفاً نشانی دقیق خود را زیر واژه‌های ارسالی بنویسید تا در صورت نیاز با شما تماس گرفته شود.

* * *

این طرح قبلاً از سوی گیله‌وا با برخی از دوستان محقق، شاعر و نویسنده در میان گذاشته شد که از طرف بیشتر آنان مورد استقبال قرار گرفت. اینک ضمن این که در گیله‌وا بصورت یک فراخوان عمومی علنی می‌شود، نسبت به چاپ نخستین دسته واژه‌های رسیده (علی‌الحساب ۵۰ واژه) می‌بادرت می‌شود.

لازم به یادآوری است که واژه‌های واریز شده در بانک لغات این شماره از ضیابر است. لطف این کار در تداوم عمل است که طی آن گیلکان شرق و غرب سفیدرود و شرق و غرب سورخانی با کلام یکدیگر بیشتر آشنا می‌شوند.

بانک لغات گیلکی

در «بانک لغات گیلکی» گیله‌وا حساب باز کنید و واژه‌های اصیل، قدیمی و در حال فراموشی محل خود را به نام خود در آن واریز نمایید و مطمئن باشید در این سرمایه‌گذاری فرهنگی، سود معنوی سرشاری به نام و عمل شما منظور خواهد شد.

می‌شود)

بَرگَه = پشیز، تکه - تکه باریکی که از

قطعات چوب یا چینی یا فلز جدا می‌شود -

قطعه‌ی کوچک از هر چیز شکسته.

پوپو = همد، شانه‌بسر - لباس کودک

(پوپول هم گفته می‌شود) «تازه پوپو» یعنی

لباس تازه کودکان

تَرَم = نامرغوب، مثل: خربزه‌ی نرم که

داخلش آب جمع شده باشد

تَرَم = حرکت، مخالف سکون، فشار، نیرو

تَرَمَین = به حرکت در آوردن، به جلو

راندن (ترمدان هم گفته می‌شود)

تَقَل = سقف (خانه یا اطاق)

تَلَف = نارس - ضعیف، ناتوان - تلف

زاک یعنی نوزاد و کودک تازه به دنیا آمده

تَوَاز = پخش - متلاشی - درهم - پریشان

- نامرتب - ریخت و پاش شده

دَمَرَس = لجاج، لجوج، مغرض - کسی

که مثلاً بشنود ولی به عمد جواب ندهد.

دیوال = هاون بزرگ آهنی یا چدنی

بزرگتر از هاونهای معمولی.

زَنگ = اثر رطوبت بر آهن - چین،

چروک، ناصف، سطح متخلخل

سَمَین = سنجیدن، تخمین وزن، با دست

خود وزن چیزی را حدس زدن

سَنگَسَن = جلوه‌گری کردن، خودنمایی

کردن - شادمانی کردن - مسرور و خندان بودن

فوتیل = طاعون، نوعی بیماری خطرناک و

همه‌گیر (سیافوتیل = طاعون سیاه که ظرف چند

ساعت بیمار را می‌کشد) (کورفوتیل = طاعون

دملی که ممکن است بیمار از آن رهایی یابد اما

آثار آن که معمولاً در کساله‌ران یا زیر بغل

عارض می‌شود می‌ماند. به بچه‌های زبرو زرنگ

بطور کنایه آمیز کورفوتیل گویند)

کاشال = شغال

کاله = دفعه، گاه، زمان

کاله به کاله = گاهگاه، دفعات مختلف، گاه

و گذار

گَمَمانی = گل مانند، گلدیس - پاک،

زیبا، با طراوت، شاداب

گَلنجَه = شکوفه، غنچه، شکوفه نورسته

گَنَدال = کشیف - بد خوی - پست

خسیس - بخیل

لاز = مجوف، توخالی، پوک - مقطع

طولی تنه درخت که بصورت ناودان جهت انتقال

آب ساخته شده باشد.

لاس = ابریشم - نخاله ابریشم

بُل = نیزه‌ی بلند، پیکانی است تا یک یا

دو یا سه شعبه با دسته بلندی حدود سه متر که

برای صید در آبهای روشن به سوی ماهی پرتاب

می‌کنند

پاژَه = پارینه، یکساله - نوزاد یکساله

انسان یا چهارپا

پَرَنگی = توسری، ضربه‌ای که بر سر کسی

نواخته می‌شود. (قاپاس و سرفوکو هم گفته

اَشکَب = آرنج، نوک آرنج (اَشپَتَاش) هم

گفته می‌شود.

اَشکوفَن = بیختن، کاویدن، درهم کردن،

مخلوط کردن خاک و امثالهم

اَشکونیکا = اسم مصدر اشکونن، خاک

بازی مرغان

بَرَاخَسَن = رهیدن، آزاد شدن، خلاص

شدن، آسوده شدن

CONTRIBUTIONS À LA DIALECTOLOGIE IRANIENNE

DIALECTE GUILĀKĪ DE RECHT, DIALECTES DE FĀRIZĀND, DE YARAN ET DE NATANZ

AVEC UN SUPPLĒMENT CONTENANT QUELQUES TEXTES DANS LE PERSAN VULGAIRE DE TĒHĒRAN

PAR

ARTHUR CHRISTENSEN



KØBENHAVN

HOVEDKOMMISSIONÆR: ANDR. FRED. HØST & SØN, KGL. HOF-BOGHANDEL

BIANCO LUNOS BOGTRYKKERI A/S

1930

«ملاحظاتى بر لهجه‌شناسى ايرانى» نام كتابى است در دو جلد تأليف محقق و زبان‌شناس دانماركى آرتور كريستنسن كه در فاصله سالهاى ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ به زبان فرانسه در كپنهاك پايتخت دانمارك منتشر شده است.

جلد اول اين كتاب شامل معرفى لهجه گيلكى رشت و لهجه‌هاى فرزندى، يارانى و نظرى است كه در ۳۰۰ صفحه در سال ۱۹۳۰ منتشر گرديد.

جلد دوم كتاب شامل معرفى لهجه‌هاى منطقه سمنان يعنى سرخداى، لاسگردى، سنگسرى و شهيميرزادى است كه در ۱۹۸ صفحه در سال ۱۹۳۵ منتشر گرديد.

آن چه مربوط به زبان گيلكى و يكى از لهجه‌هاى آن يعنى گيلكى رشتى است در جلد اول منعكس شده است و بر رويهم ۱۲۳ صفحه از حجم كتاب را در بر گرفته است و شامل يك مقدمه، بخش دستور زبان از صفحه ۳۹ تا ۹۵، نمونه‌هاى از نظم و نثر گيلكى (شعر و قصه با املاى فونتيك) از صفحه ۹۶ تا ۱۱۹ و يك لغتنامه از صفحه ۱۲۰ تا ۱۲۳ است.

* * *

گيلهوا بر اين كتاب شرح و بسط مختصرى نوشته بود تا آن را به سياق شماره‌هاى گذشته تقديم خوانندگان خود كند اما چون هم زمان مقاله‌اى مفصل در زمينه شناخت كتاب فوق و نويسنده آن رسيده است از آوردن مطلب خود پرهيز کرده توجه خوانندگان را به مقاله مربوط جلب مى‌نمايد.

مورد ديگرى كه گيلهوا لازم به توضيح مى‌بيند تا به اطلاع خوانندگان خود برساند اين كه بخش گيلكى كتاب كريستنسن توسط فاضل ارجمند آقاى جعفر خمياى زاده ترجمه شده و همراه توضيحات اضافى و لازم بزودى از سوى انتشارات سروش منتشر خواهد شد:

لاسين = منسوب به لاس - هر چيز نرم و شل و له شده

لاكه = تاب - «هلاچين»

نو = برگ - برگ گياهان بطور اعم

لواشان = برگ افشان، برگ ريزان

لاوه = ضعف، ضعف عمومى - بى‌حالى -

مدهوشى

ليشك = پوست شل و آويزان، پوست

چروكيده صورت كه بر اثر پيرى شل و آويزان شده باشد و بيشتر زير گلو و غيغب مشاهده مى‌شود.

مسابره = گاو صندوق، صندوق آهنى

كوچك جهت نگهدارى پول و جواهر

ميش = (با ياء مجهول) زنبور عسل، جامعه

زنبور عسل

ميش پره = خروج دستجمعى زنبور عسل از

كندو براى حفتگيرى با ملكه

ميش كومهش = زنبور كارگر كندو (بطور

كنايه به اشخاص مغبون گفته مى‌شود كه از همه زيادتر كار مى‌كند، كمتر مى‌خورند و از وصال ملكه نيز محروم‌اند)

نهبه (نهبه‌ره) = اگر نباشد، و گرنه،

در غير اين صورت، اگر چنين نبود (نيوره هم گفته مى‌شود)

نسر = روبه شمال، هميشه سايه، جابى كه

افتابگير نباشد

واتين = سرايت، واگير

واتين داشتن = واگير داشتن، مسرى بودن

واتلازستن = ترنجيدن، متشنج شدن، دچار

تب شديد همراه تشنج شدن، بر اثر تب شديد مشاعر خود را از دست دادن - مرگ همراه با تشنج شديد

واو = ارتعاش صوت، طنين، انعكاس و

پيچيدگى صوت - صداهاى مبهم و درهم

واييف = عروس خانه، نسبت زن به مادر

شوهر يا پدر شوهر، همسر پسر

وتلما = جنون آنى - حرکت ناگهانى -

تصميم ناگهانى و نااعقلانه گرفتن

وزينگستن = لابه كردن، التماس و تضرع

كردن - دست به دامان شدن - عاجزانه به پاى كسى افتادن

وشمارش = نوحه خوانى، خواندن اشعار

حزن آور توام با گريه در مراسم عزادارى اقوام

ونها = نهب - تعقيب، هجوم

وويى = (بروزن لوبى) نوعروس، زن يا

دخترى كه تازه ازدواج کرده باشد.

وتنگاز = بى‌قواره، گل و گشاده نامتناسب

- ناهمانگ (جعفر بخشى زاد محمودى)

پرداختهای بر شناسائی لهجه‌های ایرانی

(در شناخت آرتور کریستنسن و کتاب او)

دکتر بهمن صدرنوری

انسان یک موجود اجتماعی است و در رابطه با حیات اجتماعی خود زبان را بعنوان یک امر اجتماعی و ضروری می‌پذیرد. امیل دورکیم می‌گوید «امور اجتماعی آن طبقه عمل و فکری است که قبل از فرد مقرر بوده و افراد آنرا بطور کلی از طریق تربیت می‌آموزند» سبب نقشی که زبان در ترجمان و انتقال ذهن و احساس، بیان منظور و حفظ مناسبات اجتماعی و تداوم آن و حتی ساخت جامعه دارد نه فقط لغت بمعنی اخص موضوع زبان‌شناسی قرار می‌گیرد، بلکه از این طریق جزء علوم اجتماعی ترکیبی محسوب می‌گردد.

زبان‌شناسی یا بیان‌شناسی علم مربوط به زبان و تکلم است، لوی استروس در «گرمسیریان اندوهگین» می‌گوید: آدمی یعنی زبان و زبان یعنی جامعه». - بقول فردیناندسوسور در (درسهای زبان‌شناسی عمومی) منتشره لوزان ۱۹۱۶ «زبان» مجموعه علائمی است که بر اسلوب نظم و قاعده بهر شخص امکان شرح فکرش را میدهد». تعریف او از حدود زبان معمول و ملفوظ فراتر می‌رود، از این دیدگاه، اسطوره‌های قدیم یا توتم‌های بلند هندیهای مغرب‌زمین سخن می‌گویند، حامل پیام و معانی و اندیشیدنی هستند، این نشانه‌ها با الفبای کر و لالپا، آئین و مراسم مذهبی و سمبولیک، علائم رهنمائی و نظامی، جلوه‌های ادب و رفتار، بیان اشاره و طنز و تصویر و نظایر آن با زبان قابل مقایسه می‌باشند. بنظر لوی استروس، امروز علم نشانه‌شناسی نه فقط در زبان شناختی، بلکه بمثابه (انقلاب کپرنیکی) در تمام علوم انسانی و اجتماعی قابل مشاهده است.

* * *

زبان اعم از مکتوب و ملفوظ، ملی یا محلی، مانند هر پدیده و امر اجتماعی، قانون میند و تابع متغیر زمان و مکان و حتی ضابطه کلی تولد و رشد و مرگ است. از نظر جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی تطبیقی عوامل اثرگذار قابل محاسبه می‌باشند، نظیر وسایل ارتباط جمعی، مساعی ادبیات تطبیقی به تأسیس (زبان بشری) دارای وحدت ماهیت در تمام عرصه جغرافیائی جهان، مهاجرت‌های برون‌مرزی و کوچ‌های داخلی بویژه بر اثر توسعه راهها و سهولت جابجائی، زبان ملی و محلی را در روند دگرگونی و فرسایشی قرار داده است اثر جبری واژه‌ها و اصطلاحات خارجی در مبادلات فرهنگی، صنعتی، فنی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی در ادبیات مذهبی معاصر قابل لمس است. زبان مهاجم و اشغالگر، بطور بی‌امان و متوالی، زبان‌های کهن و ولایتی را در هم می‌کوبد و پیش می‌تازد نه فقط تنوع و تداوم

واژه‌ها و اصطلاحات معمول و رایج محلی، بلکه قواعد و قوانین دستوری آن‌ها در معرض تغییر بنیانی قرار دارد، در چنین شرایطی کنگره ایران‌شناسی شهریور ۱۳۴۹ که (زبان‌شناسی زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی) را در دستور کار گذارد باید بر تجدید تشکیل و تعقیب اهداف خود پافشاری کند.

در رابطه با گیلان «فرهنگ گیلکی» محقق نامدار دکتر منوچهر ستوده، واژه‌نامه ارزشمند (گوش گیلکی) استاد احمد مرعشی، «ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی» پیرفرزانه گیل (جهانگیر سرتیپ‌پور)، تحقیقات معتبر دانش‌پژوهانی هم‌چون دکتر کریم کشاورز، استاد محمود پاینده، دکتر عبدالکریم گلشنی، دکتر سیروس شمیسا و دهها محقق دیگر، خدمتی آشکار و بحق است نسبت به فرهنگ و ادبیات آسیب‌پذیر گیلکی. دفاع از حریم زبان مادری، زبان تولدگاه، در برابر تهاجم و یورش فرهنگ اجنبی، بمنزله وظیفه مقدس و محفول، بعد از اهل سنت و تحقیق در ادبیات بومی است.

در میان ایران‌شناسان خارجی، چهره‌های فراوانی، گروهی یا انفرادی، عمومی یا تخصصی، به توالی یامرته، به ویژگی‌های زبان و لهجه و اصطلاحات و قواعد دستور زبان گیلکی پرداخته و برای اهل نظر آثار قابل استفاده و استنادی باقی گذارده‌اند که میتوان از انبوه آنان به گیلگر، مرگان، درن، بالای، خودزکو، سوکولو، مسایه، راستوگوا، مینورسکی، ژورکسکی و ملگونف اشاره کرد.

آرتور کریستنسن (۱۹۵۴ - ۱۸۷۵) اهل دانمارک یکی از آنانست که مطالعات خود را روی متون کهن ایرانی، خصوصاً اوستائی پهلوی از یک طرف و زبان‌های رایج بومی ایران از طرف دیگر بصورت بیش از ۶۰ کتاب و رساله به چهار زبان دانمارکی، فرانسوی، انگلیسی و آلمانی به یادگار گذارده است. شهرت این استاد کرسی زبان‌شناسی و علم لغت ایرانی در دانشگاه کپنهاک در ایران، با ترجمه کتاب (کیانیان - چاپ کپنهاک ۱۹۳۱) بوسیله دکتر ذبیح‌الله صفا و (ایران زمان ساسانیان - کپنهاک ۱۹۳۶ و پاریس ۱۹۴۴) بوسیله مرحوم رشید یاسمی حاصل آمد. - آثار دیگری نیز از وی بجا مانده که از شرح آن‌ها در می‌گذریم و تنها به معرفی کتاب دو جلدی (پرداخت‌هایی به لهجه‌شناسی بومی ایران می‌پردازیم).

باید توجه داشت که کریستنسن سفرنامه‌نویس نبود، بدین جهت کتاب مورد مذاکره فاقد جزئیات و جذابیت مربوط به سیاحت نامه‌هاست او را هم چنین از نظر

(گیلان‌شناسی) عمومی نباید با رابینو، نیکتین، خودزکو (خوچکو) و ملگونف مقایسه کرد. او یک مسافر ادبی است و مسافر ادبی منبع سیاحت نیست تاریخ جهانگردی و اکتشافات لیریز از شور و هیجان و ماجراجویی است ولی سفرهای ادبی و علمی کمتر در حوزه تبلیغات قرار دارد، بدین جهت سفرهای او در (۱۹۱۴-۱۹۲۹-۱۹۳۴) محدود به تحقیقات تاریخی، ادبی است که از نظر بررسی و پرداخت به لهجه‌های ولایتی خصوصاً گیلکی در (گیلان‌شناسی) جایگاه والایی دارد و از این حیث با ژوکوسکی (V. ZHU. KOVSKIJ) همسان است که شاگردانی مستقیم و غیر مستقیم نظیر ایوانف، برزین، خودزکو و نیکتین داشته که مدارک تحقیقی آنان راجع به ادبیات ملی و مجموعه‌های ایرانی و زبانهای رایج ایالات خیزی ایران از منابع موثق پژوهشکده‌های جهانی است.

* * *

کتاب (پرداختی به لهجه‌شناسی ایران) در ۲ جلد بترتیب در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۰ در کپنهاک دانمارک بزبان فرانسه انتشار یافته که جلد نخست آن مرکب از ۳۰۰ صفحه مربوط به لهجه‌شناسی رشت، فاریزان، یاران و نظیر است، جلد دوم حاوی ۱۹۸ صفحه مختص ناحیه سمنان (لهجه‌های سرخای - لاشگردی - سنگسری و شهسیرزادی است)، ۱۲۳ صفحه جلد اول مربوط به گیلان حاوی گرامر - افعال و صرف آن - واژه‌شناسی - تفاوت‌های گویشی فارسی و گیلکی و تفاوت گیلکی با سایر لهجه‌های گروه مرکزی مبتنی بر تحقیقات (ژوکوسکی - پولاک - اوسکارمان) - تعریف واژگان خویشاوند، مقایسه ۲۷۰ واژه گیلکی با نظری و یارانی و فاریزانی - مجموعه‌ای از قصه‌ها و اشعار و نهایتاً چندمین فارسی بزبان عامیانه مردم تهران بعنوان تکلمه عرضه گردیده است.

کریستنسن در غرب و جنوب کویر بزرگ، انبوهی از لهجه‌ها و زبانهای محلی مشاهده میکند که دارای اصالت و ریشه قدیمی بوده و به سه گروه تقسیم میشوند: ۱- گروه مربوط به جنوب غربی (لهجه‌های فارس و قبایل معروف به لر) ۲- گروه غربی (لهجه‌های کردی) ۳- گروه مرکزی تا شمال غربی که بنظر او طبق فهرست (اوسکارمان) شامل لهجه‌های معمول بین دریای خزر و کویر بزرگ و سلسله جبال بختیارباست. به عقیده او، لهجه‌های مرکزی تا حدودی مرتبط به ماد قدیم است و در جلد اول، همین لهجه‌های گروه مرکزی شامل لهجه‌های خزری و مرکزی را بر اساس کار آقای گیگر مورد مطالعه قرار داده است. به عقیده او برای گروه مرکزی، چند زیر

گروه میتوان قائل شد که یک زیر گروه شامل لجه‌های کاسبی (مازندران) - گیلان - تات و طالشی) است، برای مطالعه آن به کتاب‌شناسی آقای گیگر و ماده، تات و گیلکی در دائرةالمعارف میهن‌ورسکی استناد میکند و منابع بعدالانتشاری از تنبغات ادوارد برائون، لوریمه، ایوانف، هادانگ، دوماسکوویچ و ژوکوسکی را به آن میافزاید.

در همین مقوله صحت (مطالعات زبان‌شناسی) دومرگان و هیئت علمی او را در ایران مورد بررسی قرار داده که طبق آن ۷ لجه مازندرانی (با احتساب لجه سمنانی) و دو لجه گیلکی و دو لجه طالشی و دو لجه کردی مورد بحث قرار گرفته‌اند. کریستنسن زبان آذری را زبان اصلی مردم آذربایجان میدانند که بوسيله زبان مهاجم ترک تحت‌الشعاع قرار گرفته.

در بهار سال ۱۹۲۹ کریستنسن تصمیم میگیرد که برای دومین بار به ایران مسافرت کند، هدف این سفر مطالعه (دو لجه کمتر شناخته شده) تا آنروز یعنی گیلکی رشتی و نظری بوده است. خود در مقدمه متذکر گردیده، کتاب الکسندر خودزکو منتشره در لندن ۱۸۴۲ در مورد زبان و ادبیات گیلکی با نمونه‌های تصانیف و ترانه‌های محلی ولی با الفبای عربی که آخرین آن لاهیجانی است به پیوست یادداشت، و یک فرهنگنامه از واژه‌ها را مطالعه کرده و هم‌چنین کتاب (تحقیقات روی لجه‌های ایرانی) برزین (چاپ قازان ۱۸۵۳) را خوانده و بسبب اختصار دستور زبان گیلکی را قانع کننده نیافته، جلد سوم کتاب درن (DORN):

(Beitrage Zur Kenntniss der Iranischen Sprachen)

را حاوی گرامر گیلکی و یک سری متون از نثر و نظم میباشد ولی با تأسف اضافه میکند که جلد مزبور وقتی آماده طبع بود بسبب فوت مؤلف از بین رفت ولی یکی از نسخ خیلی نادر آن نجات یافت و گیگر آنرا در مورد (لجه‌های خزری) در زبان‌شناسی ایرانی مورد استفاده قرار داده است تنبغات ملگوف را روی (لجه‌های مازندرانی و گیلانی) که شامل فرهنگ لغات و یک سری جملات و ۱۷ تصنیف گیلکی (یکی به لجه لاهیجانی) است با حروف الفبای عربی در مقایسه با سایر منابع، یک استنساخ تلقی میکند، کمالیکه از نقل داستان قضاوت سلیمان (در مورد دو زن که مدعی مادری طفلی بودند) بوسيله درن و تکرار آن بوسيله گیگر با استفاده از الفبای عربی انتقاد میکند. کریستنسن واژه‌های فراهم آمده بوسيله مرگان را نیز از نظر تلفظ محلی آن برای امر تحقیق غیر کافی و پاسخگوی مقتضیات جدید یک مطالعه علمی نمیداند، او در صفحات ۳۴ و ۳۵ جلد اول، برای تلفظ کلمات محلی، با استفاده از حروف لاتین و علائم مخصوص زیر یا روی آن، الفبا و آوا نوشت (واج‌نویسی) قراردادی خود را ارائه میکند.

کریستنسن در کنگره خاور شناسان اکسفورد ۱۹۲۸، نیکتین (کنسول روس در رشت

۱۹۱۵-۱۹۱۲) را ملاقات و میخواهد که ویرا به دوستان گیلانی خود معرفی کند، بدین ترتیب کریستنسن به توصیه نیکتین با محمدآقا کسمائی در گیلان آشنا میشود و او را مردی هنرمند، مستطیع با ترکیب روانی نو و متجددمیابده که در رشت منزل قشنگی دارد و بوی وعده همه گونه مساعدت میدهد ولی متأسفانه سه روز بعد مریض میشود آنچه که میتوانست بکار محقق دانمارکی خاتمه بخشد ولی او طریقه دیگری انتخاب و به (هتل اروپا)ی رشت کوچ میزند یکی از دو مستخدم هتل بنام ذبیح‌الله خود را نسبت بکار و منظور کریستنسن علاقمند نشان میدهد. روش تحقیق کریستنسن در مقدمه کتابش روی لجه سمنانی شرح داده شده، بهمان شیوه اقدام و با طرح سؤالات منظور و وصول پاسخ از ناحیه ذبیح‌الله و تکرار آزمایش در موارد غیر صریح برای حصول به اطمینان و نتیجه قاطع، دستور زبان گیلکی و فرهنگ آنرا موجباً بمطالعات قبلی خود تکمیل و تنظیم میکند و ظاهراً آنچه را قبلاً از دهان محمدآقا کسمائی شنیده بود با اطلاعاتی مأخوذه از ذبیح‌الله هماهنگ مییابد.

او قضاوت سلیمان و سه داستان کوچک از قصه‌های عامیانه روز را نیز از زبان ذبیح‌الله می‌شنود، یکی از قصه‌ها مربوط به درویش جنگل‌نشین طولانی است ولی مستخدم هتل با سماجت آنرا برای کریستنسن شرح و دیکته میکند تا متن گیلکی آن بسادگی قابل فهم باشد جمله جمله مطلب فراهم میشود و کریستنسن یادداشت بر میدارد وقتی به بیشتر از نصف میرسند، همکاری با ذبیح‌الله قطع میشود زیرا خدمتکار دیگر هتل را ترک و تمام کار مسافرخانه بعهده ذبیح‌الله قرار میگیرد و اوقات فراغتی برای ادامه همکاری باقی نمیماند لذا کریستنسن بدون فوت وقت عازم تهران میشود.

او قبل از حرکت از ایران، با گیلک جوانی بنام اسمعیل جاوید در برلن آشنائی پیدا کرده بود لذا پس از مراجعت به اروپا، با این جوان نجیب رشتی ملاقات کرده و همه کارهای فراهم شده در گیلان را مجدداً مورد بررسی و آزمایش قرار میدهد، اسمعیل جاوید قبل از مسافرت به آلمان تمام وقت‌زندگی خود را در رشت گذرانده بود. کریستنسن بکمک او چند نکته مهم از تحقیقات خود را تصحیح و اصلاح میکند و تصدیق میکند که تلفظ واژه‌ها بوسيله محمدآقا کسمائی استثنائی و متأثر از زبان محلی کسما (غرب گیلان) و زبان ذبیح‌الله نیز متأثر از گویش مازندرانی است. بالاخره از اسمعیل جاوید انبوهی از کلمات، طرز بیان، ویژگی‌های دستوری دو قصه گیلکی و چند تصنیف بدست می‌آورد و در پایان قصه ناتمام ذبیح‌الله را در مورد (درویش) بصورت مکتوب تکمیل میکند.

کریستنسن در تهران برای بار دوم با میرزا یحیی دولت‌آبادی ملاقات کرد و او ویرا برای انجام منظور با یک متخصص علوم الهی بنام سردارالعلماء که نماینده مجلس شورای ملی از نطنز بوده آشنا میسازد و هم‌چنین با دوست قصه‌پرداز و هنرمند خود بنام سید فضل‌الله ندیم‌الملک تجدید دیدار میکند که در ۱۹۱۴ به کمک او (قصه‌های ایرانی) را گردآوری و در

۱۹۱۸ زبان فرانسه انتشار داده بود. ملاقات اول کریستنسن با یحیی دولت‌آبادی در حومه کینپاک در منزل شخصی پروفیسور به سال (۱۹۳۶ ه. ق - ۱۹۱۸ م) بوده، هر دو باین ملاقات اشاره کردند، کریستنسن در مراجعت از ایران، مقداری کتاب فارسی خطی و چاپی برای کتابخانه بزرگ دارالفنون قدیمی کینپاک به ارمغان آورده بود و در همین کتابخانه بود که دولت‌آبادی یک نسخه قدیمی و شاید منحصر بفرد اوستا مربوط به قرن ۱۴ میلادی را می‌بیند. کریستنسن از یحیی دولت‌آبادی بنام نویسنده و شاعر نامدار ایرانی یاد میکند که در گذر از کینپاک با او ملاقات و حتی قصه قضاوت سلیمان و یکی از قصه‌های ایرانی ویرا زبان عامیانه تهران، برای وی نقل و سه متن کوچک دیگر نیز در اختیار وی قرار داده است.

به عقیده کریستنسن وقتی از گیلکی سخن می‌رود، بدون آنکه بتوان برای آن تعریف نسبتاً ثابتی ارائه کرد، لجه رشتی متبادر بذهن میشود، البته ساکنین قراء و قصبات دارای لجه‌های مختلفی هستند که با گویش رشتی فرق زیادی ندارد مگر در مقایسه با گویش لاهیجانی که چند ویژگی مختص بخود دارد، بدین سبب او نیز مانند محققین ایرانی، بر مکالمات رشتی‌ها تکیه کرده است. بنظر او گیلکی نه فقط یک زبان بومی باستانی است که واژه‌هایی از زبان اوستائی و پهلوی قدیم دارد، بلکه دانشمند دانمارکی گیلکی را هر چند غیر خالص اما یک زبانی میدانند، زنده و مستقل که نمادی از تمدن گیلکی است. از این دیدگاه نقش زبان گیلکی در تکوین جامعه گیلانی قابل تعمق است.

کریستنسن متذکر میشود که عده‌ای از علمای زبان‌شناسی طی مطالعات خود در زبان و لجه‌های ولایتی ایران به گردآوری مجموعه‌ای از اصطلاحات و قصه‌های بومی مبادرت ورزیده‌اند که می‌توان از مان، هادانگ، ژوکوسکی و کمیسارف نام برد، کریستنسن نیز در این کتاب صرفنظر از اشاره مختصری به اصطلاحات بومی، مجموعاً ۷ قصه و ۳ شعر گیلکی ارائه نموده، شعریکه در بحر رمل آمده از حسین کسمائی (۱۳۳۹-۱۲۹۰) برادر محمدآقا کسمائی است که ادیب، شاعر، نقاش، اهل موسیقی و روزنامه‌نگار و از عوامل فعال انقلاب گیلان و وفادار به جنگلیان و در نتیجه مفضوب نکراسوف روسی بود. دو شعر کوتاه‌شده که بصورت رباعی آمده نیز منسوب به اوست. اشعار مزبور در ادبیات بومی، با آهنگ واژه‌ها، خصوصیات اصوات هجائی، آمیختگی هنرمندانه کلمه‌ها در ترکیبی موزون، بصورت گوش‌نواز، نمونه‌های ممتاز، مهبج ادبیات ناراضی دوره انقلاب گیلان را منعکس ساخته است و به وضوح در دل به انتقاد و آرمان‌خواهی با القاء فکر توأم است.

بنظر میرسد که کریستنسن در انتخاب فقط ۳ شعر و چند قصه از ۷ داستان عامیانه گیلکی و زبان زد روز مردم این مرز و بوم تعهد داشته،

بازیها

داز زخم

(= داس می زخم)

بازیگران:

ونالیم

(= نمی گذاریم)

پیرزن، حالت ضربه زدن با تبر به دست دختر کی دیگر را نشان داده و، می گوید:

تور زخم

(= تبر می زخم)

بازیگران:

ونالیم

(= نمی گذاریم)

پیرزن، به تمامی بچه های شرکت کننده در بازی:

آتش زخم

(= آتش می زخم)

بازیگران:

ونالیم

(= نمی گذاریم)

.....

اگر بازیگری که نقش پیرزن را به عهده گرفته زنگ باشد در هر کجا که بتواند راهی - از زیر دست بازیگران - باز می کند و می گریزد. اما اگر نتوانست همچنان به تهدیدات خود ادامه می دهد تا موقعیت مناسبی برای فرار بدست آورد.

چنانچه بازیگران موفق به گرفتن پیرزن در مسیر فرار او تا جای از پیش مشخص شده بشوند از او در برگشت به محوطه بازی، سواری می گیرند.

۱- آتش می بارد. âtaș vâre

پرداختهایی بوشناسایی لهجه های ایرانی

کریستنسن یا روحیه ایرانی ستانی در آثار خود هویت دیگری یافته است، او را در ردیف نلدکه، ماسه، یوستی، دارمستتر، لاکبارت - مارکوارت، هرزفلد، گلدنس، بارتلد، راولینسون، جکسن، نیکلسن، قرار داده اند او بعنوان یک استاد اسطوره شناسی بفرآوانی وجود منظومه های پهلوانی و رزمی در شمال ایران دلبرانه شهادت داده است. همانطوریکه با شهامت (قصه های ایرانی بزبان عامیانه) بزبان رمان را در سرزمینی انتشار میدهد که قرن تحت تأثیر جذابیت (قصه های پریان) هانس کریستیان آندرسن هموطنش بوده که به ۸۰ زبان ترجمه داشته. کریستنسن با فراگیری واژگان و صرف و نحو زبانهای ایرانی کتاب (پسداخت های به لهجه شناسی ایران) را بیادگار گذارده است که برای متخصصین فن و زبان شناسان حرفه ای و علاقمندان خصوصاً در کرسی (گیلان شناسی) دانشکده علوم انسانی رشت مفید بفایده فراوان خواهد بود.

نمونه های نظم و نثر گیلکی این کتاب (شعر کسمانی و داستان درویش) را در شماره آینده گیله وا به صورت مستقل می خوانید.

منابع و ماخذ

- ۱- لوی استروس - تالیف ادموند لیچ - ترجمه دکتر حمید عنایت.
- ۲- قواعد روش جامعه شناسی - تالیف امیل دورکیم ترجمه دکتر علی محمد کاروان
- ۳- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - از صوره ناعصر حاضر ترجمه دکتر بهرام مقدادی
- ۴- نامه هایی از تبریز - ادوارد براون - ترجمه حسن جوادی
- ۵- کاروند کسروی - احمد کسروی - به کوشش یحیی ذکا،
- ۶- حیات یحیی - یحیی دولت آبادی - جلد ۴
- ۷- سفرنامه جکسن - ایران در گذشته و حال - ترجمه منوچهر امیری - فریدون بدره ای
- ۸- امپراطوری ساسانی (مردم - دولت و دربار) - کریستنسن - ترجمه مجتبی مینوی
- ۹- نامه های قزوینی به تقی زاده (۱۳۱۲-۱۳۳۹) - به کوشش دکتر ایرج افشار
- ۱۰- گرد به ادبیات گیلکی - گیلان در گذرگاه رمان - گیلان در حبس مشروطیت. (ابراهیم فخرانی)
- ۱۱- گل به صورتی که (قصه های ایرانی) جلد اول - بخش اول - گرد آوری و تالیف - سید ابوالقاسم انجوی شرازی
- ۱۲- نامه تسر به گشتیب - به تصحیح مجتبی مینوی
- ۱۳- فرهنگ دهخدا
- ۱۴- سیری در بزرگترین کتابهای جهان جلد ۲ - بکوشش حسن نهباز
- ۱۵- نمدهای باستانی خاور نزدیک - ژوز کنتنو - ترجمه علی اکبر سروش
- ۱۶- مشروطه گیلان (از یادداشت های رابینو) به کوشش محمد روش
- ۱۷- زبان فارسی در برابر تحول صنعتی - راهنمای کتاب ۱۳۴۹. د. دکتر شاپور راسخ

خصوصاً در هفتمین قصه داز یعنی سرگذشت دوریش جنگل نشین و معاودت شهر، پس از ۴۰ سال، با آرزوی دیدار آدمی، ملاقات صبحدم با کله پز در طباخی و ازدواج غیر متناسب او، از نظر سنی با دختر بیگانه ولی دست پرورده خود و دیدن خیانت از او - با وصف اعتماد و احتیاط و حتی مشاهده رفتار حیله آمیز پریزاد سبب جادویی، قلندر معجزه گر نسبت به او، یعنی افسانه ای همسنگ با داستانهای هزارویکشب و نهایتاً فرار درویش پشیمان از جامعه و آدمی یعنی این (جنس دویا) و پناهندگی دوباره بجنگل و میان وحوش، همه و همه مقدمه ای برای تفهیم بهتر و تجلی شعر زیبا و آهنگین (حسین کسمانی) بوده که بلافاصله و متعاقب سرگذشت درویش آمده تا هم آهنگی و توازن را مفهوماً تمام کند. محقق دانمارکی بشهادت صفحات کتاب، بی گمان قصه ها، ترانه ها و تصانیف انبوهی در ارتباط با گیلان و بررسی های مورد علاقه خود، طی مسافرت های مکرر خود بایران از طریق باکو - انزلی، در اختیار داشته ولی اشعار عاشقانه و سرگردان را انتخاب نکرده و سبب تقارن زمانی، هم قلم با ادوارد براون و سایر طرفداران خارجی انقلاب ایران و گیلان، پس از یک تصفیه محتاطانه ادبی، فقط چند شعر محدود و قصه رایج را بعنوان شاهد مثال بزبان گیلکی آورده که حاوی رمز و راز و مطبوع طبع گیلکان انقلابی بوده است.

* * *

اصولاً مسافرن بزرگ ادبی، نظیر گوته در ایتالیا، بوسوئه یا چارلز دیکنز در آلمان، منتسکیو و تن در انگلیس، توفیل گوته در مشرق روسیه، شاتوبریان در اسپانیا، گوستاو فلوربر در مصر، آندرسن در آفریقا، تورگنیف در فرانسه، پیرلوتی در استانبول، این هنر آفرینان بدون مرز در آثار و ارمغان سفر خود متجلی و شخصیتی قابل محاسبه یافته اند، برای آندره ژید، رمانتیسیم انگلیس مهم است و برای ولتر شیوه حکومت در آن کشور، مرثیه (اوسیان) شاعر نابینای اسکاتلندی در (بینویان) این تراژدی بزرگ انسان قرن ۱۹ انعکاس مییابد تا کاتولت مندس بگوید:

«در ویکتورهوگو تمام بشریت آرمیده است.» هنوز برای جهان ادب، شخصیت های عتیق ۲۵ قرن پیش یونان تصاویر سمبولیک خود را حفظ کرده اند، هلن، ایفی ژنی، اودیپ، انتیگون، الکترا، کرئون باراسین، گوته، تاینون، اونیل، ریکاردو، دولیل، اندره بونار، ژان آنوی، فروید و غیره شهرت جهانی یافته اند ولی کریستنسن دانمارکی باعماق تاریخ اساطیری ایران نفوذ میکند تا با یادبودهای دوران شکل و استقرار اقوام و تمدن ایرانی، حماسه های قومی و مکتوب دورانهای کهن، میانه و فرهنگ بعد از آنرا بطور مستند در کتاب (کیانیان) و (ساسانیان) تصویر دهد، قهرمانان همیشه جاوید ایران دیگر فرزندان واقعیت هستند نه مخلوق تخیلات شاعرانه مشرق زمین.

- ۱۸- مجله یادگار: سال ۱۳۲۴، شماره دوم: مقاله سادروان استاد سعید نفیسی
- 18- A. CHRISTENSEN. Contributions a la Dialectologie IRANIENNE KOBEHAVN. 1930. V. I, II
- 19- P. JACCARD, introduction aux Sciences Sociales, Toulouse 1971
- 20- H.F. GUYARD. La Litterature Comparee. Paris 1969
- 21- R. FURON. LAPERSE. Paris 1939
- 22- Chris et J. PALOU. LA Perse ANTIQUE Paris 1962
- 23- Octave KLASSE. LA France Litteraire. Vilno 1909

واج بومه داز

گلکي پيش

۱-
 مویته واج بومه دازم ک مرا
 بون روز گاله بگیت اوس زمان فلات جی
 سورخ گود مَر روزگار کوره- میان
 نرم گود مَر زندگی چکوش بون
 سو بدا مَر دورج سنگ سران
 او بدا مَر کورج ناو میان
 می دومه اون کونوس چو جی چاکود
 مو آلان د نه شکم

۳-
 نازین!

چندی خوب تو بی او یه نفر
 مَره تی موش گیری
 مو تی او موش میان جا بگیرم
 خوام تی بازو زور جی
 راه دم هرزه خالان بینیم
 نیش بوخوریم

نه وگردهم
 خوام بگوم خیلی تیجم

۲-

خوام آلان مویه نفر
 چاش جی مَر ویگیره
 مَره خو موش گیره
 کمر خوب دکشه
 مَر جی کار بکشه
 راه دم هرزه خالان بینر
 نیش بوخوره
 زندگی پيش بیوره.

همره همره
 زندگی پيش بیوریم

واج بومه داز = داس آبدیده
 اوس زمان = استاد زمان، کتبه از گردش روزگار
 بون روز = روز اول، اولین روز
 چاش = زاویه هایی که از دو سطح سقف و دیوار تشکیل می شود
 خالان = جمع «خال» شاخه ها
 دورج = زبر، خشن - مقابل نرم
 راه = م = بر راه، کنار راه
 سو = بر خورد دو چیزی که همدیگر را فرسایش دهند - ساب
 شکم = می شکم، شکسته می شوم
 فلات = فولاد
 کورج = چیز کهنه و رنگ باخته، ابزاری مانند «تار» چوبی، کوزه گلی و نظایر اینها که در
 مجاورت آب و آتش کهنه شده و رنگ و حالت مخصوصی گرفته باشد (در غرب گیلان =
 انبارشالی)
 کونوس چو = چوب از گیل
 گاله = شکل اولیه ابزاری که هنوز صیقلی نشده
 مو = من
 هرزه خالان = شاخه های هرز
 همره همره = به راهی م

محمودولی مظفری

سلطان ورعیت

ای روز ایسا شازده، سواره، خو پُره ملکه سرا شوئن دویو کی انه چوم دکفه ایسا رعیت دوختر کی بچاره میان نشاستن دویو. لاکو انقد قشنگ بو، انقد جوان کی شازده دیله بره یو اوئه ای دیل نه صد دیل عاشقه خودش کونه. چن روزی بوگذشته، شازده جه عشقه او رعیت دوختر جه خور و خاب دکفت.

قصره میان خیلی زود چو دکفت کی شازده عاشق بویو. هر کی هر که دئی، واورسهئی بیدهئی چی بویو؟ شازده عاشق بویو، عاشقه رعیت دوختر بویو. شاه خو وزیره مره شور بوکود چی بوکونیم چی نوکونیم؟ وزیر بوگوفت سلطان اگر اجازه بده من شمه زرخازی. شاه بوگوفت چی مانعی داره، بفرما. وزیر خو وزیری رختا دوکود و هر چی گوله مانگول داشتی خو سینه سر وارگاد، بینیشت اسبه سر و صد تا غولام و نوکرم اوئه دونبال بوشوئید دوختره که خانه. وزیر رعیته خانه درا بزه یو دوختره که پُرا دوخاد و خیلی خوشک و رسمی اما باادب بوگوفت:

«پادشایه قدر قدرت و قوی شوکته ا مملکت اراده بفرماست کی از شیمه صبیته یه وجیهه محترمه برای شاهزاده یه والا تباره ا خورم دیار خاستگاری بوکونه. من کی وزیره صاحب اقتداره ا مملکته باستانیم قصد دارم از شیمه دوشیزیه وجیهه محترمه برای شاهزاده یه والاتباره ا خورم دیار خاستگاری بوکونم. زود باش بوگو اوه یا نه؟»

دوختره که پُرش کی وزیره رخته لباس و اوئه گول و مانگول انه چو ما بیگفته بو یو جه اوئه گبان چیزی نفامسته بو بوگوفت نه! وزیر تعجب مره بوگوفت نه؟ دوختره که پُرش بوگوفت نه! وزیر خو دیله میان بوگوفت! بوکودی کار! بازون صد نفر غلام و نوکره مره واگردسته قصر و لاپورت بده کی دوختره که پُرش راضی نوبوسته. شاه کی از عجایبه روزگار دموکرات آدم بو، بوخوردده دم نزه. چن هفتهئی بوگذشته، شازده نوخوردگی جه، رنجه باریکی بارده. قصره میان گردستی خوره دالی دالی خاندی. قصره آدمانه دیل شازده ره سوختی، گاکلف کی شازدا دئیید، اوشانم دالی دالی خاندید. تا ان کی رشاسالاره شاه بامو شاه ورجه، زمینه ادب خوشادا، دس به شمشیر بوکود و بوگوفت: قربان جان نثار تانم ده ویشتر جه ان شازدهیا ناراحت بیدیم، جه اعلاحضرت رخصت خایم بشم زرخازی.

شاه کی بوگوفتیم از عجایبه روزگار دموکرات آدم بویو ا میانی بدجوری هم وامانسته بو، ناچاری جا بوگوفت: تو خودش دانی ولی بالا غیرتن خونریزی برادرگان.

سردار خو جنگی رختا دوکونه، کولاخودا به سر نهه، خو سر کلا زره مره واپیچیه، شمشیرا خو تک جزنه، جوفت زنه اسبه سر خودش جولوب، ایسا لشکر نی اوئه دونبال، به طرفه دوختره که پُره خانه لشکر کسه. رعیته خانه جولوب کی فارسه فرمانه ایست دیه یو اشاره کونه. شیورچی شیوره جنگا زنه.

نقلستان

نقل — همه نقلستان

سیاسک بوشو در آستان

آشوماره نقلستانه نقل، ایسا قدیمی گیلکی نقله پند آموج خایه بگه کی هر کسه مره واسی هونه فهمه مره گب زئن و هونه فهمه مره رفتار کودن تا بتانسته بی منظوره فهمانشن.

اصله نقل کوتاهتره کی آیا نییچه شلار بدا بو بو بوسته تا به مره بایه.

عیاره گیلکی لغاتانا زیاد سنگین نیگیتیم کی نتانسته بید خاندن.



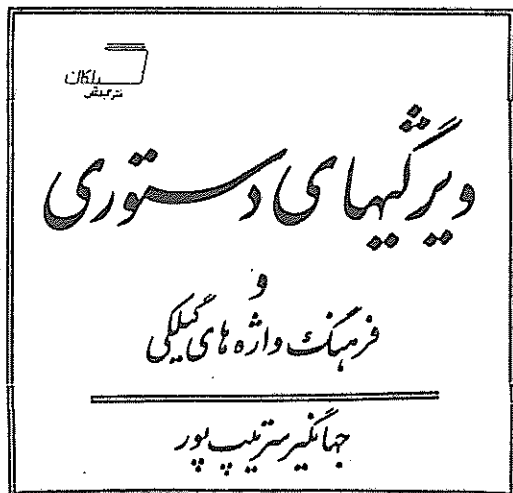
حکایت مازندرانی

دانشمندی در شهری بُورده بشُوسه که درین شهر شخص سخاوت بسیار دارنه و مسافروئره طعام دئه دانشمند با کثیف لباس کهنه ونه بِل بُورده آن شخص هئی لَتِنَات نکرده و هِنَشْتَن جَا نَدَا دانشمند شرمندک بیه و دکرسه روز دیگر نازه لباس گرانبه ها کرده و بپوشیه ونه پیش بُورده سره صاحب وره تعظیم عا کرده و شی بِل هِنَشَانِیه و لَزِیْد بَلَا ونه و اِسْرَ بَقُولَه دانشمند چون طعام و اِسْرَ هِنَشَه لَقَه ره اوی دله دکرده صاحب سره بُوْتَه چه اُنطری کتی بُوْتَه دبرو با کهنه پارچه بیومه هئی بَلَا پدا نکرده امروز که خار پارچه بپوشیه اُنطری قیسه که این بَلَا پارچه و اِسْرَ سه نه مه و اِسْرَ آن شخص شرمندک بیه و عذر بَقُولَه

دانشمندی در شهری رفت شبند که درین شهر شخص سخاوت بسیار دارد و مسافرا نرا طعام میدهد دانشمند با پارچه کهنه و کثیف پیش او رفت آن شخص هیچ التفات نکرد و جای نشستن نداد دانشمند شرمندک شد و باز آمد روز دیگر پارچه پاکیزه بگرایه گرفت و پوشید پیش او رفت صاحب خانه تعظیم او کرد و نزد خود نشاند و طعام لذیذ برای او خواست دانشمند چون بر طعام نشست لقمه در پارچه خود نپادن گرفت صاحب خانه پرسید چرا اینچنین میکنی گفت دبروز با پارچه کهنه آمده بودم هیچ طعام نه یافتم امروز که پارچه خوب دارم می بندارم این طعام برای پارچه است نه برای من آن شخص شرمندک گردید و عذر آورد

کنز الاسرار مازندرانی، بونهاردادرن چاپ بطوربووک

گیلگان منتشر کرده است:



دوخته که پسر هولم هولم آیه بیرون بیدینه چی خبره کی دینه خانه جه هر طرف محاصره یه ، ایتا ادمه نکره اسبه سر نیشته ، انه سره کله واپخته نها ، معلوم نیه نزه یا ماده ! جود کی مره واورسه : چیه ؟ چی خبره ؟ سردار نیجگره مره نهیب زنه : " به نامه نامی یه خوداوند گاره رویه زمین ، حضرته پادشایه قدر قدرته قوی شوکته اعظم صولته ا سرزمین ، باموم تا شیمه صبییه وجیهه یه مکره یه محترمه یه ، شاهزاده یه و الاتبار و تاجه سره ا دیاره ره خواستگاری . "

بازون دس به شمشر بره کی : انه اونا نانم موافقی ؟ دوخته که پسر کی باقاید سرداره گبانا نفاسته بو ، خیال بوکود کی واورسه تو احمقی ، بوگوفت نه. سردار تعجبه مره واورسه نه ؟ رعیت بوگوفت نه ! سردار خو ورجه گه : ا بوکودی کار ! سرهته کونه واگرده . لشگر نی شکست بوخورده اونه دونبال آئیدی قصر . سردار شاه پا جیر کفه ، خنجر اوسانه کی خو سینا بزنه شاه اونه دسا گیره وناله .

هسه جه شازده واورسید کی جه عشقه رعیت دوختر پاک تورا بوسته بو ، هتو گردسنا ارسو فوکودی زارستی . چاره پیشه حکیم بریدی کی دنیا بیده پیرمرداکی بو دانا . حکیم کی شازده حالا دینه ، انه دلیل اونه ره سوچه . رو کونه شایا گه سلطان به سلامت بیه ، هر کاری چاره داره . بدار ای سفر من بشم زرخازی . شاه نی جه خودا خاسته گه بفرما .

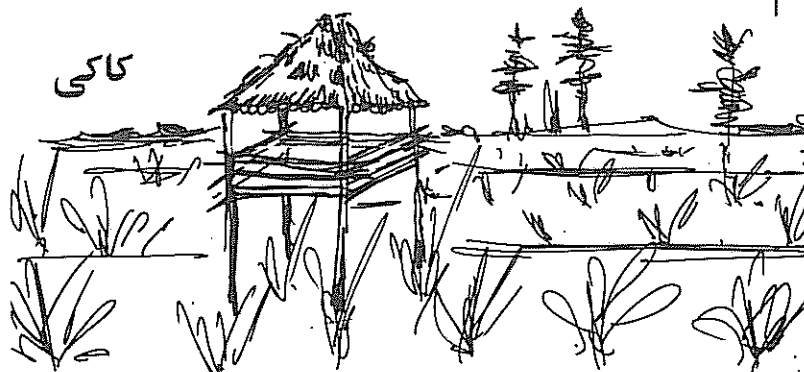
حکیم کفشه کولا کونه ، ایتا کهنه رعیتی رخت دوکونه ، ایتا داس اوسانه شه دوخته که خانه شرا . اول نیچه پورسه جو کونه ، رعیته ناما واورسه ، اونه حالا واورسه ، بازون ای روز دو روز کمین کونه تا وخت، سر بایه .

ای روزا کی دوخته که پسر - رضالی - روخانه او کش ، خو باغ پرچینه ور ، توسه دارا بوچور شه تره خالانا بزنه ، حکیم نی روخانه ا دیمه کول ، ایتا سمد دارا فوجوکه ، شه اونه لچگی سر ، بنا کونه داسه مره خالا کردن . اون داس بزن ، ان داس بزن ، اون شیب بزن ، ان شیب بزن ، اون ایشتاو ، ان پیشتاو اشانه میان دوستی به . اخر پسی کس کسه مره بنا کونید گب زئن .

هه میانی حکیم ایتا پيله اوی کسه گه : اوی... یو ... مش رضالی ... یو ... هوی ! دانی چی گم ری ...

مش رضالی او سامانه روخان کول ، جه داره جور ائوجا دهه : ای یو ... چی گی ری ...

حکیم گه : گم کی چره ا سلطان که مره خیشی نوکونی ری رضالی گه : اخر کی تی مانستان ادم اوسه کوده ری حکیم واورسه خا الان رضالی ایسی تی دوختر ا مردا دی ؟ غولام زاده سلطان که پسر تی دوختر ا خاطر خایه ری . مش رضالی رضا دیبه و سلطان و رعیت از عجایبه روزگار خویشی کونید .



مورجانه

پاییز

پاییزه، بوشو گرمی و سردی بامو از را
از سردی، طبیعت بوبوسه یکسره بی با
ده هلماله گردش نایه یار می امرا
از سبزه طبیعت ای تا نامی بمانسته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته
گول، گول خوره باز، وازه کونه خو گوله غومچه
بولبول نزنه دارانه سر هی ذره چهچه
هر که کی دینی فاندیره آسمانه لچه
ابره فراری خو پیره نه باز فیچالسته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته
وارش واره حمام کوبندی دار و درختان
اصلن نخانه یکسره ده بولبوله مستان
خو سبزی به از دس دهیه باغ و بولاغان
هوزاره کی شادابی جه باغان بتکشته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته
آنجیله چئی، سیئه چئی، باغه میانی
او صحرا به درونی کی شوئی اسبدوانی
تیکان دائی دستا تره کاسمار و بمانی
آ بوران و سرما دسه تی یارا دوسته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته
زاکان نو کونید جاده سران معرکه گیری
اونچینیدی آغوزا ده از دارانه جیری
هر گوشه فوجه ولگه درختان به اسیری
رز ردا بوبو از دار هتوئی جلا هسته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته
می دیل آتو خوشه کی زاکان همگی شادید
همه شیدی مدرسه بازم فکره سوادید
پاییزه شبان می شعرا خانید به می یادید
ای عده گوئید قاسم غلامی چی دبسته
یعنی کی ده پاییز بامو خوشی دوارسته

قاسم غلامی کفترودی

۲۵ مهر ۷۱

"مورجانه" در لغت گیلکی به معنای جوانه است. وقتی گیاهی بخواهد شاخه، برگ و غنچه بزند، در هر نقطه تکثیر آن برجستگی کوچکی به شکل "مورجه یا مرجو" (= عدس) پدیدار می شود که برای ناآگاهان به امر باغبانی یا کشاورزی بدرستی مشخص نیست شاخه ای نورسته خواهد شد، برگی تازه خواهد بود یا غنچه ای که به گل و بر خواهد نشست. در هر حال "مورجانه" یک واژه زایشی در گیاهشناسی است که ظهور آن با کثرت و انبوهی گیاه قرین است. این صفحه از آن روی بدین نام نامیده شد که شاعران، نویسندگان و هنرمندان جوانان، زایش ادبی و هنری خود را در آن به تجربه بنشینند.

امان جنگل خوسان ببر و پلنگیم
ایتا زخمه مره نواس بلنگیم
تی سرپورا اوسان بیشیم برارجان
هیزارتا دوشمنه امره بجنگیم
رشت - ابراهیم پگاه



سزاوره آ درده سینه سوزم
بینیسته افتابه تی چله روزم
مرا ویشتر جه آن سر ندووان تو
تی رافا نیستیه هنده، هنوزم
رشت - محمد جعفر واله



هچین آبا نوکون تی جانه گوشتا
وانوکون هی کسه ورجه تی موشتا
تی دونه دس تیلیفانا فاکش جور
کسی نیسا بده خارش تی پوشتا
لاکان - بهمن یوسف زاده لاکانی

گیلانیان عزیز

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می‌توانید به یک مجموعه ده جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید

نشر گیلکان در خدمت شماست

در هر کجای کشور که باشید برای این کار کفایت فقط مبلغ ۱۷۰۰ تومان به حساب جاری شماره (۶۰۱۶۰) بانک ملی ایران، شعبه مرکزی رشت واریز کرده، اصل فیش یا فتوکپی آن را همراه تقاضا باننشانی دقیق پستی خود به آدرس: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ نشر گیلکان ارسال دارید، کتابهای درخواستی در اسرع وقت، با پست سفارشی برای شما فرستاده می‌شود.

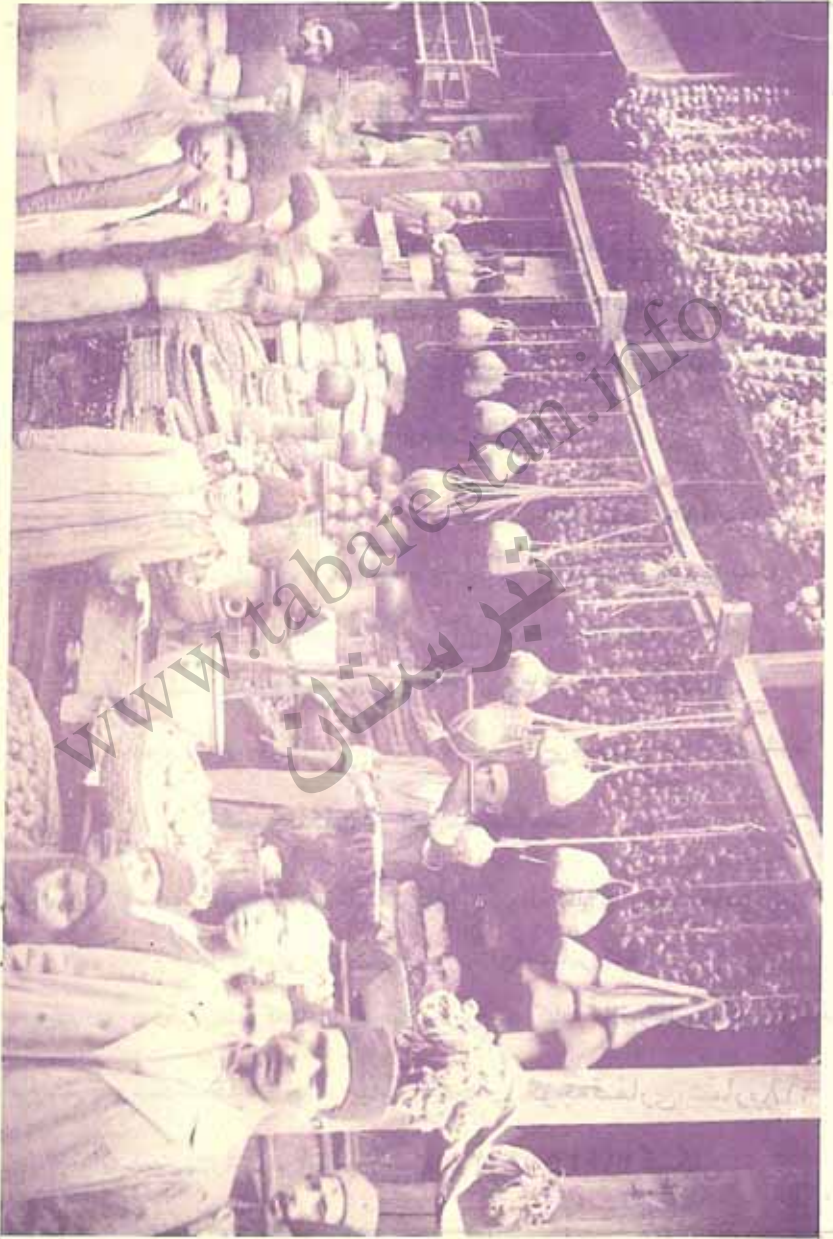
نشر گیلکان در خدمت شماست

اندوه دوری از زادگاه و غبار غربت را با مطالعه کتابهای مربوط به گیلان از چهره خود بزدانید و خود را در هوای «گیله‌وایی» سرزمینتان احساس کنید

«گیلکان» در پایان هر فصل برای مشتریان انتشارات خود آخرین اخبار کتاب گیلان را بطور رایگان می‌فرستد

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ گیلکان



مسافرهای درویش (اواخر دوره قاجاری)